

لهستان: قدرت همبستگی

از کتاب "نیرویی قوی تر"

پیتر اکرمین و جک دووال

ترجمه:

مرکز مطالعات دفاع استراتژیک بی خشونت

لهستان: قدرت همبستگی

شنبه ۱۶ اوت ۱۹۸۰

آن شب در ساحل دریای بالتیک نسیم ملایمی می وزید. دوازده کارگر در اتاق کنفرانسی پر از دود سیگار، زیر جرثقیل‌های عظیم کارخانه کشتی‌سازی لنین نشسته بودند و بحث می‌کردند. بحث در باره‌ی تهیه فهرستی از خواسته‌ها بود که باید از طرف پنجاه هزار کارگر اعتصابی در اختیار مقام‌های دولتی قرار می‌گرفت. فهرست آنان شامل خواسته‌های بسیاری از جمله اضافه حقوق برای کارگران و مرخصی طولانی‌مدت‌تر برای کارگران تازه وضع حمل کرده می‌شد. مهمترین این خواسته‌ها اما تقاضای تشکیل اتحادیه‌های مستقل کارگری بود، خواسته‌ای که در نهایت لهستان را برای شصت و هشت هفته دچار التهاب و آشوب کرد. این واقعه همانقدر در لهستان سال ۱۹۸۰ اهمیت داشت که اعتراض آوریل ۱۹۳۰ در هند و قیام اکتبر ۱۹۰۵ در روسیه. بر خلاف شورای سن پترزبورگ و کنگره ملی هند، کارگران گدانسک خواهان تغییر دولت نبودند. آن‌ها می‌دانستند که دوبار پیش از آن در سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۸ تانک‌های روسی مقاومت مردم خواهان فضای باز سیاسی را درهم شکسته بودند و نمی‌خواستند تراژدی مشابهی برای لهستان رخ دهد. آن‌ها به دنبال احقاق حقوق صنفی و نه سیاسی خود بودند.

در روزهایی که در پی آمد کارگران در آن اتاق کنفرانس همه تلاش‌های مقام‌های دولتی لهستان را برای بی‌اثر کردن اعتراض‌شان ناکام گذاشتند. استراتژی مبارزاتی آنان به صورت خودجوش شکل نگرفته بود چرا که پیش از آن نیز بارها برای ایجاد اتحادیه‌های مستقل کارگری دست به اعتصاب زده بودند. برخی از حاضران در آن اتاق فی‌الحال سالیانی از عمر خود را صرف پیکار در این راه کرده و باخراج شدن از کار، مضروب شدن و به زندان افتادن مجازات شده بودند. این کارگران کشتار همکاران خود را به دست نیروهای انتظامی به چشم دیده بودند ولی از پیکارهای پیشین درس‌ها آموخته و میدانستند که چگونه با زیرکی و احتیاط عمل کنند. در دو دهه پایانی سده بیستم در لهستان یک جنبش گستره مردمی با استفاده از شیوه‌های بی‌خشونت مبارزه سرنوشت آن کشور را عوض کرد.

سازماندهی خود

وعده و وعید

در پایان جنگ جهانی دوم هاری ترومن، وینستون چرچیل و جوزف استالین در شهر پوتسدام آلمان ملاقات کردند و نقشه اروپای شرقی را از نو کشیدند. آنان توافق کردند که لهستان مرزهای شرقی خود را به اتحاد شوروی واگذارد و در عوض بخش‌هایی از خاک آلمان را به تصرف درآورد. یکی از این بخش‌ها شامل شهری بندری به نام گدانسک (یا آنگونه که آلمانی‌ها می‌گفتند، دنزیگ) می‌شد. بخش باستانی گدانسک و تشکیلات بندری مدرنش در جریان آزادسازی آن به وسیله ارتش شوروی با خاک یکسان شده بود. کارخانه‌ها، ساختمان‌های مسکونی، پل‌ها، نیروگاه‌های برق و سیستم آبرسانی کاملن نابود شده یا به شدت آسیب دیده بود. آلمانی‌هایی که نسل‌ها در گدانسک زندگی کرده بودند اخراج شده و جای آنان را لهستانی‌هایی گرفته بودند که خود در نتیجه الصاق بخش شرقی کشورشان به اتحاد شوروی آواره شده بودند. یکی از اینان دختر نوجوانی به نام آنا والتینوویچ بود. جنگ آنا را یتیم کرده بود: پدر و مادر وی کشته شده بودند و برادر او در یکی از اردوگاه‌های کار اجباری در شوروی اسیر بود. آنا در ابتدا به عنوان کشاورز مشغول کار شد. سپس به کارهای دیگری روی آورد و در نهایت به عنوان جوشکار در کارخانه کشتی‌سازی لنین به کار پرداخت.

در گدانسک کمونیست‌ها گروه کوچکی را تشکیل می‌دادند و از محبوبیت برخوردار نبودند. علت هم روشن بود: آنان در نتیجه انتخابات دست برده بودند، مخالفان را به زندان انداخته بودند و با کمک روس‌ها سیستمی دیکتاتوری در کشور ایجاد کرده بودند. با این همه کمونیست‌ها به مردم وعده ایجاد لهستانی بهتر و مرفه‌تر از پیش را نیز داده بودند. لهستانی نو که باید بر ویرانه‌های لهستان کهنه ایجاد می‌شد و از برابری، رفاه اقتصادی و آموزش و پرورش سطح بالا برخوردار بود. مسئولان ساختن چنین جامعه‌ای کارگرانی مانند آنا والتینوویچ بودند.

پس از آنکه والتینوویچ به گدانسک رفت، حزب کمونیست و کارگران به واقع لهستان نویی ایجاد کردند. نشانه‌های آن هم آشکار بود: مجتمع صنعتی عظیم زران، کارخانه‌های اتوموبیل و تراکتورسازی اورسوس در اطراف ورشو و کارخانه‌های ذوب آهن هوتا در حومه کراکو. میلیون‌ها دهقان روستاها را ترک کردند تا در این مراکزهای صنعتی، یا در معدن‌های ذغال‌سنگ سیلسیا یا کارخانه‌های پارچه‌بافی لوج یا کارخانه‌های کشتی‌سازی دریای بالتیک به کار مشغول شوند. در پایان دهه شصت، در حدود ۱۵۰۰۰ کارگر در مرکز کشتی‌سازی لنین در گدانسک، ۸۰۰۰ کارگر در کارخانه کشتی‌سازی کمون پاریس در جدی‌نیا و ۱۰۰۰۰ کارگر در کارخانه کشتی‌سازی وارسکی در سزچین کار می‌کردند.

ولی زندگی در لهستان وعده‌وعیده‌های کمونیست‌ها را تحقق نبخشیده بود. منابع موجود را روبنای صنعتی در کشور می‌بلعید (کارخانه‌های شیمیایی، ذوب آهن، معادن و از این قبیل). پول به دست آمده از صادرات دوباره در صنایع سرمایه‌گذاری می‌شد و تنها ته‌مانده آن صرف ارتقا کیفیت کالاهای مصرفی، مسکن و خدمات اجتماعی می‌شد. به همین دلیل، کالاهایی که برای خرید در اختیار کارگران لهستانی قرار می‌گرفت، معمولن نامرغوب و حتا بنجل بود. گوشت کمیاب بود، کارگران برای دریافت یک آپارتمان قابل سکونت باید سال‌ها در فهرست انتظار می‌ماندند و در حال انتظار در چهاردیوارهای محقری در خوابگاه کارخانه‌ها، که غالبن آب و تلفن نیز نداشتند، زندگی می‌کردند.

کارگران متوجه بودند که در همان حال که حزب کمونیست، لهستان را "لهستان کارگری" می نامید، آنان نه تنها از همکاران غربی خود فقیرتر بودند بلکه آزادی‌های فردی و اجتماعی کمتری نیز داشتند. اینان می توانستند در انتخابات شرکت کرده و رای دهند، ولی رای آنان معنی چندانی نداشت چرا که کمونیست‌ها همه احزاب رقیب را از صحنه بیرون رانده بودند. از این گذشته تصمیم نهایی در مورد نتیجه انتخابات را مسئولین حزب کمونیست می گرفتند، نه رای دهندگان! تنها راه رساندن صدای خود به گوش دیگران پیوستن به حزب کمونیست و طی کردن پله پله مدارج ترقی بود.

کارگران همچنین از حق داشتن نمایندگان مستقل یا سازمانی که آنان را مستقلن نمایندگی کند محروم بودند. در سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ کمونیست‌ها تلاش کارگران برای ایجاد اتحادیه‌های مستقل کارگری را سرکوب کرده و به جای آن اتحادیه‌هایی رسمی تاسیس کرده بودند. مسئولان این اتحادیه‌ها در قبال کارگران مسئولیتی نداشتند و تنها پاسخگوی حزب کمونیست و رهبرانش بودند. این اتحادیه‌ها که در ظاهر برای دفاع از منافع کارگران به وجود آمده بودند در عمل هیچ گامی در راه احقاق خواسته‌های آنان (افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار و بهبود شرایط کار) بر نمی داشتند. در همان سال‌ها جکی به این مضمون در میان کارگران دهان به دهان می شد: "در سیستم سرمایه‌داری وظیفه اتحادیه‌ها دفاع از کارگران در برابر سرمایه‌داران است. در سیستم کمونیستی وظیفه آن‌ها دفاع از کمونیست‌ها در برابر کارگران است."^۱

کارگران لهستانی در هر حال راهی برای مطرح کردن خواسته‌های خود پیدا می کردند. گاهی دست به اعتصاب می زدند و گاهی در دفتر حزب کمونیست به بحث و جدل با مصدران امور می پراختند. آنا والتینوویچ از جمله کارگرانی بود که در این اقدام‌ها شرکت فعال داشت. او یک کارگر نمونه بود، کارگری که به پاس خدماتش مدال دریافت کرده بود. او در کنگره جوانان حزب کمونیست شرکت می کرد و به وعده کمونیست‌ها برای ساختن جامعه‌ای بهتر باور داشت. با این همه به دلیل صداقتش و به خاطر باور عمیقی که به ایده‌ال‌های کمونیستی داشت نمی توانست جلو زبانش را بگیرد و وقتی که کادرها و مقام‌های حزبی به "طبقه" حاکم جدید در لهستان تبدیل شدند به انتقاد از سیستم پرداخت. آنا در این کار تا آنجا پیش رفت که از کار اخراج شد و تنها به پشتوانه طوماری که همکارانش در دفاع از او جمع کردند دوباره به سر کار بازگشت.

در سال ۱۹۵۶ در اعتراض به ناکافی بودن حقوق، کارگران به خیابان‌های ورشو، گدانسک و پوزنان ریختند و به یکی از دفترهای حزب کمونیست در این شهرها یورش بردند. رژیم سراسیمه دستور آتش گشودن به روی تظاهرکنندگان داد و تعدادی را به قتل رساند. این واقعه کشور را در بهت فرو برد و برای آشوب آماده ساخت. کمونیست‌ها دست به کار شدند و برای جلوگیری از هرگونه اعتراض عمومی رهبر حزب را عوض کردند و دست به اصلاحات زدند. در این بحبوحه کارگران از فرصت استفاده کرده و سازمان‌های مستقل کارگری تشکیل دادند. استقلال این سازمان‌ها اما به زودی با اقدام اعضای ستیزه‌خواه و جنگ طلب به زیر سؤال رفت. مدتی بعد این سازمان‌ها منحل شدند. با این همه کاری کارستان انجام شده بود. کارگران دریافته بودند که سیستم آسیب پذیر است و توانایی‌های خود را در جریان مبارزه محک زده بودند. جنبش شکست خورده بود ولی امید از دست نرفته بود. سرنوشت مقدر کرده بود که کارگران باز به صحنه مبارزه بازگردند: نه یک بار که دوبار.

"شورش سرکوب خواهد شد"

در پایان دهه شصت اقتصاد لهستان دچار رکود شد. ولادیسلاو گومولکا، دبیرکل حزب کمونیست، که از سال ۱۹۵۶ رهبری حزب

را در دست داشت، دچار این اضطراب بود که لهستان ممکن است به لحاظ اقتصادی از همسایگان خود عقب بماند. او با الهام‌گیری از استالین می‌گفت: "ضعیف همیشه و همه جا سرکوب می‌شود". کمونیست‌ها تصمیم به حل مشکل گرفتند، اما به جای تعدیل کردن سیستم اقتصادی، فشار بر کارگران را افزایش دادند.

در سال ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰، رژیم پوشش بیمه درمانی و مسکن کارگران را محدود کرد و افزایش حقوق آنان را به مدت دو سال به حال تعویق درآورد. از این گذشته کارگران را مجبور ساخت که برای دریافت حقوقی که می‌گرفتند بیشتر کار کنند. به این ترتیب حزب کمونیست مشکلات لهستان را نه به گردن برنامه‌ریزان که به گردن کارگران انداخت. این خبر به ویژه برای کارگران گدانسک شوم بود چرا که دولت اعلام کرده بود که قصد دارد در نهایت کارخانه کشتی‌سازی را تعطیل کند و تا آن زمان از سرمایه‌گذاری جدید در آن کارخانه خودداری نماید. کارگران ابتدا غمگین و سپس خشمگین شدند.

در ۱۲ دسامبر ۱۹۷۰ سه هزار کارگر عضو حزب کمونیست در کارخانه گرد آمدند تا به پیام ویژه پوپیت بورو (کمیته سیاسی حزب کمونیست) گوش بدهند. طبق این پیام قیمت محصولات غذایی از همان شب افزایش می‌یافت: قیمت گوشت ۵.۱۷ درصد و قیمت ماهی ۷.۱۱ درصد. اعضای حزب حیرت زده به پیام گوش می‌دادند. برخی گریه می‌کردند. آنان می‌دانستند که کارگران فی‌الحال نیمی از درآمد خود را صرف خرید مواد غذایی می‌کنند و این فشاری غیرقابل تحمل بر دوش آنان خواهد بود. کارگران همه یکشنبه را برای فکر کردن در مورد "هدیه کریسمس" گومولکا وقت داشتند. اینان روز دوشنبه به سر کار برگشتند و در برابر قفسه‌های تعویض لباس به غر زدن در باره پیام گومولکا پرداختند. مسولان کارخانه سعی کردند که آن‌ها را به زور به سر کار بفرستند. برخی به سر کار رفتند ولی برخی تصمیم به اعتصاب گرفتند. از جمله برانگیزندگان اعتصاب، آنا والتینوویچ و یک برقکار جوان به نام لخ والسا بودند. اینان به دفتر کار رییس کارخانه رفتند و در طول راه عده‌ای دیگر از کارگران را نیز با خود همراه کردند. میروسلاو مارچینیاک یکی از کارگرانی بود که با آنان همراه شد. خود وی واقعه را چنین شرح می‌دهد: "من شنیدم که عده‌ای شعار می‌دهند و از روی کنجکاوی به آنان پیوستم. نمی‌دانستم که قرار است اعتصابی در کار باشد. در واقع اصلن نمی‌دانستم که اعتصاب یعنی چه!"^۳. کارگران در برابر دفتر رییس گرد آمدند و خواهان بازگشت قیمت‌ها به وضع سابق و استعفای مسئولین و مسببین افزایش قیمت‌ها از جمله گومولکا شدند. رییس به کارگران وعده پاداش حقوقی داد و از آنان خواست که به سر کار بازگردند. یکی از کارگران فریاد زد که بهتر است آنان به دفتر حزب کمونیست در شهر بروند و صدای اعتراض خود را به گوش مسئولان برسانند. بقیه موافقت کردند. حدود ساعت یازده، هزار کارگر مسلح به چماق و مفتول در حالیکه سرودهای سوسیالیستی از جمله سرود معروف انترناسیونال و سرود ملی لهستان را می‌خواندند به سمت دفتر حزب کمونیست به راه افتادند. اعتراض اینان خودجوش بود و هیچیک از کارگران دقیقن نمی‌دانست که چه باید بکنند.

کارگران به دفتر حزب رسیدند و به شعار دادن پرداختند: "ما نان می‌خواهیم. مرگ بر گومولکا!". برخی نیز شروع به نوشتن شعار بر روی دیوارها کردند. پلیس در این مرحله تنها نظاره‌گر بود. وقتی که یکی از مسئولان محلی حزب کمونیست به کارگران گفت که هیچ کاری از دستش ساخته نیست کارگران به چرخ زدن در شهر پرداختند و از کارگران سایر کارخانه‌های کشتی‌سازی و همچنین دانشجویان دانشگاه پلی تکنیک خواستند که به ایشان بپیوندند.

وقتی که کارگران دوباره به مقر حزب بازگشتند دیدند که پلیس امنیتی (مشهور به زومو) محوطه را اشغال کرده و اجازه ورود به تظاهر کنندگان نمی‌دهد. در اینجا کارگران به پلیس سنگ پرتاب کردند و پلیس نیز با شلیک گاز اشک‌آور سعی در متفرق کردن آنان کرد. اعتراض شدت گرفت و وقتی که شب فرا رسید خیابان‌های گدانسک سراسر آشوب و بلوا بود.

سه‌شنبه صبح کارگران به کارخانه کشتی‌سازی لنین رفتند و خبر شدند که شب پیش رهبران‌شان به وسیله پلیس دستگیر شده‌اند. خشمگین از این امر اینان دوباره به سمت مرکز شهر به راه افتادند. در مرکز شهر هزاران کارگر دیگر از سایر کارخانه‌ها به آنان پیوستند. کارگران به ایستگاه پلیس رفتند و سعی کردند که رهبران بازداشت شده خود را آزاد کنند. اقدام دوم رفتن به مرکز اتحادیه بازرگانی، شکستن درها و از پنجره بیرون پرتاب کردن اسباب ااثیه دفتری بود. در ساعت ده صبح کارگران در جلو دفتر حزب با پرتاب سنگ و کوکتل مولوتوف نارضایتی خود را آشکار می‌کردند. از درون دفتر حزب چند گلوله شلیک شد ولی کارگران جا نزدند. سربازان از عمل به دستور و شلیک گلوله‌های بیشتر به سوی کارگران سرباز زدند و مسلسل‌های خود را از پنجره به بیرون پرت کردند. برخی حتا شلوارهای خود را نیز پایین انداختند! در اینجا مردم دفتر حزب را به آتش کشیدند. آتش زدن دفتر حزب کمونیست را کارگران گونه‌ای پیروزی به حساب آوردند. اما در همان حالی که شعله‌ها زبانه می‌کشیدند دو لشکر زرهی در حال پیشروی به سوی گدانسک بودند. رهبری حزب در ورشو به آنان وظیفه سرکوب شورش را محول کرده بود. بعدازظهر همان روز خودروهای حامل سربازان به مرکز گدانسک رسیدند. کارگران لباس‌های مندرس را از مواد مختلف انباشتند و آن‌ها را به همراه لاستیک‌های مستعمل اتوموبیل آتش زده راهبندان به وجود آوردند. در جریان این اقدام‌ها یکی از کارگران به زیر خودروی سربازان رفت و جان باخت. آن شب یکی از اعضای پولیت بورو در یک برنامه تلویزیونی تظاهرکنندگان را "مشتی ارازل و اوباش" خواند. یکی دیگر از اعضای پولیت بورو در جریان یک گردهم‌آیی حزبی عنان اختیار از کف داد و با خشم گفت: "این آشوب را سرکوب خواهیم کرد، حتا اگر مجبور شویم که ۳۰۰ کارگر را به قتل برسانیم".

سه‌شنبه بعدازظهر کارگران اعتصابی به کارخانه کشتی‌سازی رفتند. همان شب بسیاری از کارگران به خانه‌هاشان برگشتند، اما دیگران به همراه رهبران اعتصاب در محوطه کارخانه ماندند. فردای آن روز، قبل از طلوع خورشید، کارگران دریافتند که کارخانه به وسیله نیروهای نظامی محاصره شده است. رزمنواها در دریای بالتیک نیز لوله‌های توپ خود را به سوی کارخانه نشانه رفته بودند. وقتی که گروهی از کارگران جوان از دروازه شماره دو کارخانه خارج شدند بارانی از گلوله بر سر آنان باریدن گرفت. چهار نفر کشته و پانزده نفر مجروح شدند. کارگران به کمک همکاران زخمی خود شتافتند و در حالیکه سرود ملی لهستان را می‌خواندند آنان را به درون کارخانه کشیدند. اینان پرچم لهستان در کارخانه را به حالت نیمه افراشته درآوردند و آن را با روبان‌های سیاه عزا آراستند.

قتل کارگران فضا را عوض کرد. درون کارخانه کارگران یک کمیته اعتصاب تشکیل دادند و رهبران خود را انتخاب کردند. آن‌ها والتینوویچ و لخ والسا دو تن از این رهبران بودند. در این مرحله خواسته‌های کارگران به فراسوی مسایل معیشتی رفت و مقوله‌های صنفی-سیاسی را نیز در بر گرفت. یکی از خواسته‌ها به عنوان نمونه آن بود که رهبران اتحادیه‌های کارگری عضو حزب کمونیست نباشند. اعتصاب‌کنندگان خواستار آن شدند که نیروهای نظامی محوطه کارخانه را ترک کنند، امتیازهای ویژه برای اعضای حزب و ارتشیان لغو شوند و اتحادیه‌های بازرگانی به طور مستقل و خارج از حیطه اعمال نفوذ حزب کمونیست اداره گردند. کارگران می‌خواستند از فرصتی که در پی آشوب به دست آورده بودند به نحو احسن و در راه احقاق حقوق اساسی خود استفاده کنند. این اسطوره که اتحادیه‌های رسمی نماینده کارگران بودند و از حقوق آنان دفاع می‌کردند فی‌الحال اثر خود را از دست داده بود. مسئله اینک این بود که چگونه کارگران مبارزه خود را استحکام و مشروعیت بخشند.

آتش زدن دفتر حزب کمونیست واکنش خشونت‌بار ارتش را موجب شده بود و به قتل کارگران و مهر و موم در کارخانه کشتی‌سازی انجامیده بود. کارگران می‌دانستند که دوباره ریختن به خیابان‌ها می‌تواند عواقب ناگواری در بر داشته باشند. این است

که تصمیم به ماندن در محوطه کارخانه گرفتند. آنان اعلام کردند که تا زمانی که خواسته‌هایشان برآورده نشود کارخانه را ترک نخواهند کرد. همان شب کارگران به تهیه و گردآوری مواد منفجره پرداختند تا در صورت حمله ارتش بتوانند از خود دفاع کنند. در ساعت ده شب، فرماندهان ارتشی به کارگران اولتیماتوم تازه‌ای دادند: یا تا چهار ساعت دیگر محوطه کارخانه را ترک می‌کنید و یا با حمله ارتش و بمباران هوایی مواجه می‌شوید. کارگران که به اندازه کافی خشونت دیده بودند و می‌دانستند که ارتش بلوف نمی‌زند تصمیم به پایان دادن اعتصاب گرفتند و محوطه کارخانه را در محاصره نیروهای نظامی ترک کردند. آن‌ها آن روز را اینطور به خاطر می‌آورد: "سرهایمان را پایین انداخته بودیم و مثل سربازانی اسیر کارخانه را ترک کردیم".

کارگران به توسعه و بسط استراتژی بی‌خشونت برای مبارزه پرداختند، استراتژیی که می‌رفت تا ضامن موفقیت جنبش‌شان باشد. با وجود شکست، کارگران توانسته بودند نظر مساعد سایر کارگران را در گدانسک جلب کنند، رهبرانی را از میان خویش برگزینند و پایشان را در یک کفش کرده خواسته‌هایشان را از دولت بخواهند. آنان همچنین آموخته بودند که درگیری خشونت‌آمیز یا نیروهای نظامی و انتظامی بیهوده و حتا زیانمند است. اینان با رژیمی سروکار داشتند که برای فرونشاندن اعتراض از کشتن و نابود کردن باکی نداشت.

اتفاقی در کارخانه کشتی‌سازی کمون پاریس به گونه آشکارتری نشان داد که بی‌نظمی و بلبشو در محیط کار چه خطراتی می‌تواند در بر داشته باشد. شب چهارشنبه مجریان رادیو به اعتصاب‌کنندگان اخطار کرده بودند که باید به سر کار بازگردند. همه آن شب سربازان به سنگ‌گیری در محوطه کارخانه پرداخته بودند. فردای آن روز، پیش از طلوع آفتاب، هنگامی که اولین ترامواها کارگران را به محل کار آوردند، بلندگوها اعلام کردند که کارخانه تعطیل است و کارگران باید به خانه‌هایشان بازگردند. تراموهای بعدی تعداد بیشتری کارگر را به محوطه کارخانه آوردند و به این ترتیب راه پس‌روی و بازگشت کارگران صف اول سد شد. سربازان برنگشتن کارگران را سرپیچی از دستور به حساب آوردند و به روی آنان آتش گشودند.

کارخانه کشتی‌سازی وارسکی در شهر سزسین نیز درس‌هایی برای یادگیری داشت. کارگران روز پنجشنبه دست به اعتصاب زده بودند و در مرکز شهر، به همراهی کارگرانی از سایر کارخانه‌ها، مقر کمیته حزب کمونیست را آتش زده بودند. پلیس دخالتی نکرده بود. شب همان روز پلیس به خانه رهبران و شرکت‌کنندگان در اعتصاب ریخته بود و آنان را دستگیر کرده بود. رهبران نظامی در ورشو به ارتش دستور آماده‌باش داده و شصت هزار سرباز مسلح به تانک، هلیکوپتر و رزمنان را مسئول سرکوب اعتصاب کرده بودند. صبح جمعه وقتی که کارگران به سر کار برگشته بودند، کارخانه در اشغال نیروهای ارتش بود.

همان روز کارگران به حمله علیه نیروهای نظامی دست زدند، اما دو تن از همکاران خود را از دست دادند و مجبور به عقب‌نشینی به درون کارخانه شدند. کارگران، خشمگین، تصمیم به بیرون راندن نظامیان از گارحانه و اشغال آن گرفتند. آنان بلافاصله یک کمیته اعتصاب تشکیل دادند و نمایندگانی به یک کارخانه کشتی‌سازی دیگر، که آن‌ها هم در اشغال بود، فرستادند. کارگران هر دو کارخانه اعتصابی فهرستی از بیست و یک خواسته را که شامل منحل کردن اتحادیه بازرگانی و تشکیل اتحادیه‌های مستقل کارگری می‌شد تهیه کردند. پیغام‌رسانانی این فهرست را به دست کارگران سایر کارخانه‌ها نیز رساندند. آنان نیز نمایندگان خود را به کارخانه کمون پاریس فرستادند و یک کمیته شهری اعتصاب تشکیل دادند.

جمعه شب پولیت بورو یادداشتی از سفیر شوروی در ورشو دریافت کرد. در آن یادداشت مقامات شوروی واکنش خشونت‌آمیز حزب کمونیست به اعتصاب را نکوهیده و خواستار برخوردی عاقلانه‌تر با آشوب شده بودند. پس از دریافت این نامه، پولیت بورو گومولکا را از سمت خود عزل کرد و به جای وی ادوارد گئی‌یرک را به دبیرکلی حزب برگزید. گئی‌یرک قول داد که با پنبه سر اعتصاب‌چیان را ببرد.

شنبه صبح مقامات سیزمین به کارگران پیشنهاد مذاکره کردند. اولین دور مذاکرات در مدرسه‌ای نزدیک کارخانه انجام شد. دو دور بعدی ولی در ساختمان‌های دولتی در شهر صورت گرفت. این موجب شد که رابطه بین مذاکره‌کنندگان (نمایندگان کارگران) و کارگران قطع شود. برخی از نمایندگان کارگران از اعضای حزب کمونیست بودند و وفاداری‌شان هم به کارگران و هم به مقام‌های دولتی بود. نتیجه این شد که توافق‌نامه بین کارگران و دولت چیز دندانگیری از آب درنیاید: مقامات دولتی پذیرفتند که دستمزد کارگران افزایش پیدا کند، قیمت برخی مواد غذایی از آنچه هست بیشتر نشود و به خانواده‌های کارگران کشته و زخمی شده تاوان مالی پرداخت شود. ولی هیچ حرفی از اصلی‌ترین خواسته کارگران، یعنی تشکیل اتحادیه‌های مستقل کارگری، به میان نیامد.

در ژانویه ۱۹۷۱ اعتصاب‌های جدیدی در ساحل دریای بالتیک به وقوع پیوست. حزب کمونیست کارگران را دعوت به ارایه خواسته‌های خود به کمیته ویژه این کار کرد. این بار نیز در فهرست کارگران، مهمترین خواسته را حق تشکیل اتحادیه‌های مستقل کارگری تشکیل می‌داد.

مقامات دولتی در کارخانه‌ها جلسه‌هایی تشکیل دادند و در آن‌ها از کارگران خواستند که به حل بحران اقتصادی در کشور کمک کنند. در کارخانه وارسکی بیشتر کارگران از شرکت در این جلسه‌ها خودداری کردند. مقامات دولتی که تعداد اندک شرکت کنندگان را تحقیری برای خود و طرح خود به حساب می‌آوردند با استفاده از شگردهای سینمایی و مخلوط کردن نوارهای سابق فیلم با نوارهای فعلی اینگونه جلوه دادند که گروه کثیری از کارگران مشتاقانه در این جلسه‌ها شرکت کرده‌اند. کارگران کارخانه وارسکی به این اقدام اعتراض کرده و دست از کار کشیدند و تنها زمانی دوباره به سر کار برگشتند که با شخص‌گی‌یرک ملاقات کردند.

در ۲۵ ژانویه، گی‌یرک به سخنرانی در یک گردهم‌آبی در کارخانه کشتی‌سازی لنین پرداخت. وی در سخنان خود گفت که خود او نیز زمانی کارگر بوده است و ملت‌مسانه از کارگران خواست که برای نجات کشور دست به دست هم دهند. وی از کارگران پرسید: آیا مرا یاری خواهید کرد؟ کارگران یک صدا فریاد زدند: "تو را یاری خواهیم کرد". در میان این کارگران آنا والتینوویچ و لخ والسا نیز بودند. آنان نیز به همراه همکاران خود می‌خواستند باور کنند که گی‌یرک حق دارد و در فکر کشور و کارگران است.

در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ اتفاق دیگری نیز افتاد، این بار در شهر لوج در مرکز لهستان: کارگران کارخانه‌های پارچه‌بافی آن شهر که عمدتاً زن بودند و درآمد چندانی نداشتند در اعتراض به افزایش قیمت‌ها دست به اعتصاب زدند. دولت بلافاصله تعدادی از مقام‌های عالی‌رتبه از جمله نخست‌وزیر را به لوج فرستاد. اینان نیز همانند گی‌یرک از کارگران خواستند که به یاری کشور بشتابند. اما هیچ‌یک از سه هزار کارگر زنی که برای سخنرانی آمده بودند واکنش مثبتی نشان نداد. اینان حتا نگذاشتند که نخست‌وزیر حرف‌هایش را تمام کند. یکی از زنان اعتصابی فریاد زد: "زن تو در خانه کالباس می‌خورد ولی بچه‌های من نان خالی سق می‌زنند". وقتی که فرستادگان دولتی از کارگران پرسیدند که آیا حاضرند دست یاری به سوی حزب کمونیست دراز کنند، پاسخ اعتصاب‌کنندگان یک "نه" غرا بود. روز بعد رژیم کوتاه آمد و قیمت‌ها را به وضع سابق برگرداند.

اتفاق‌های زمستان آن سال برای حزب کمونیست گران تمام شد. کارگران گدانسک، گدینیا و سزسین هرگز کشتار همکاران خود را به وسیله‌ی نیروهای نظامی و انتظامی فراموش نکردند و سالروز مرگ آنان را به روز عزای عمومی مبدل ساختند. رژیم‌ی که برای مقابله با اعتصاب‌کنندگان به توپ و تانک و رزمنان متوسل می‌شود و آنان را ارازل و اوباش می‌نامد مشکل بتواند مردم را قانع کند که حامی منافع آنان است.

پس از این واقعه‌ها کارگران اعتماد به نفس بیشتری به دست آوردند. در گدانسک و گدینیا، حزب کمونیست برای مقابله با اعتصاب به زور متوسل شده بود. اما رهبران جدید حزب تصمیم به اجتناب از رویارویی با کارگران و سازش گرفته بودند. در سزسین، مقام‌های حزبی قلدربانان با کارگران رفتار کرده بودند اما در نهایت به مذاکره تن در داده بودند. پیش از آن، سازش با مخالفان هرگز در لهستان کمونیستی رخ نداده بود. حزب کمونیست همچنین در لوج و در رویارویی با زنان اعتصابگر پا پس گذاشته بود. از این تاریخ به بعد کارگران دریافتند که اگر متحدانه عمل کنند قادر خواهند بود که رژیم را به زانو در آورند. این اعتصاب‌ها درس بزرگ دیگری نیز برای کارگران به همراه داشت. کارگران آموختند که آتش زدن ساختمان‌ها و رودرروی خشونت‌آمیز با دولت تنها به پیچیده‌تر شدن وضع کمک می‌کند و به رژیم بهانه‌ای برای مقابله به مثل می‌دهد. کارگران راه بهتری برای مبارزه پیدا کرده بودند: آنان توانسته بودند تولید صنعتی را "به گروگان" بگیرند و خود را در سطح شهر سازمان دهند. در سزسین کارگران پس از دو دهه بی‌اعتنایی رژیم و خودداری‌اش از برقراری دیالوگ، آن را به پای میز مذاکره کشانده بودند. از همه مهمتر اینکه کارگران دریافته بودند که می‌شود به فراسوی خواسته‌های صرفن معیشتی رفت و بدون سیاسی کردن موضوع به مقوله‌هایی مانند اتحادیه‌های مستقل کارگری نیز پرداخت.

"آزادی ما با خود ما شروع می‌شود"

ایجاد اتحادیه‌های مستقل کارگری اصلی‌ترین هدف رژیم را به زیر سؤال می‌برد، که همانا تمرکز قدرت در دست حزب کمونیست بود. وقتی که کمونیست‌ها در لهستان قدرت را به دست گرفتند، به پیروی از تجربه شوروی، همه صنایع را ملی کرده، برنامه‌ریزی اقتصادی را در دست خود متمرکز نموده و دهقانان را وادار به کشت در تعاونی‌های کشاورزی کردند. آنان همچنین رسانه‌ها و صنعت هنری و فرهنگی را مهار کرده و در مورد همه آنچه‌هایی که می‌توانست گفته، نوشته، یا ساخته شود به تصمیم‌گیری پرداختند. آنان حتا به حریم کلیسای کاتولیک نیز تجاوز کردند و دارایی‌های کلیسا را مصادره کردند، مدرسه‌ها و نشریه‌های مذهبی را بستند، مسئولیت انتصاب مقام‌های کلیسایی را خود به عهده گرفتند و تا آنجا پیش رفتند که اسقف اعظم کلیسای کاتولیک، استفان ویزیتسکی، را بازداشت خانگی کردند.

در اروپای شرقی بین ایده‌های تمامیت‌خواهانه و واقعیت‌های موجود فاصله بسیاری وجود داشت. اصلاحات شتابزده پس از مرگ استالین به عقب‌نشینی مفتضحانه حزب کمونیست در سال ۱۹۵۶ انجامیده بود. در آن زمان اعتصاب‌ها و تظاهرات عمومی رژیم را به سازش با مردم وادار کرد. مهره اصلی اصلاحات در لهستان ولادیسلاو گومولکا بود. او از فشار سانسور کاسته بود، به کلیسا اجازه داده بود که نشریه منتشر کند و از استقلال نسبی برخوردار باشد، کلوب‌هایی برای بحث و جدل آزادانه تاسیس کرده بود و انجمن‌های مستقل کارگری را به رسمیت شناخته بود. مفهوم‌هایی مانند "عدالت اجتماعی"، "خودگردانی" و حتا "دمکراسی" وارد واژه‌نامه کمونیست‌ها شده بود. همه چیز به ظاهر خوب پیش می‌رفت تا اینکه قیام مجارستان رخ داد. این قیام و پیامدهایش جهان کمونیستی را تکان داد و موجب شد که رژیم لهستان آزادی‌های داده شده را پس بگیرد، انجمن‌های کارگری را تعطیل کند و به دستگیری نویسندگان و روشنفکران ناراضی پردازد. شاعر لهستانی، آدام زاگواسکی می‌گوید: "آنان اجازه دادند که بیندیشم، اما از سخن گفتن بازمان داشتند. اجازه دادند که زمزمه کنیم، اما از آواز خواندندان جلو گرفتند." با همه این‌ها هنوز در لهستان آزادی‌ها یا "انحراف" های بیشتری نسبت به سایر کشورهای بلوک کمونیستی وجود داشت. ولی هیچکس تردید نداشت که رییس کیست و قدرت در دست کیست. در دهه ۱۹۶۰ روشنفکران لهستانی امید به اصلاحات در درون حزب را از دست دادند. در سال ۱۹۶۷ گومولکا آخرین اصلاح‌طلبان را از پولیت بورو بیرون انداخت.^۵

در ژانویه ۱۹۶۸ مقامات دولتی جلو به صحنه بردن نمایشنامه‌ای از آدام میکیه‌ویچ، شاعر و نمایشنامه‌نویس قرن نوزدهم لهستان را به این بهانه که در آن اله‌مان‌های ضدروسی وجود دارد، گرفتند. دانشجویان و روشنفکران به شدت اعتراض کردند و در گردهم‌آیی‌هایی خواستار آزادی بیان شدند. در مارس همان سال دانشجویان در محوطه دانشگاه ورشو دست به تظاهرات زدند. پلیس با باتوم به آنان حمله کرد. هزاران دانشجو از دانشگاه اخراج شدند و صدها دانشجو به زندان افتادند. تبلیغات ضدیهودی در رسانه‌ها به راه افتاد و بسیار از یهودیان، از جمله یهودیان عضو حزب کمونیست، از کشور گریختند. در لهستان قدرت به دست مرتجع‌ترین جناح کمونیست‌ها افتاده بود. در همین سال اتفاق دیگری نیز افتاد که آخرین امیدها به اصلاحات و دگرگونی در لهستان را از بین برد. در اوت ۱۹۶۸ ارتش لهستان به همراهی سایر ارتش‌های عضو پیمان ورشو به چکسلواکی یورش برد تا نیروی‌های اصلاح‌طلب و دمکرات در آن کشور را سرکوب کند. به این ترتیب حتماً مقام‌های حزبی و دولتی نیز تصمیم به پذیرش خواست مردم و اعطای آزادی‌های بیشتر می‌گرفتند، اتحاد شوروی ممکن بود که مانع شود. برای لهستانی‌هایی که خواستار فضای باز سیاسی بودند هیچ چشم‌انداز روشنی وجود نداشت. در اوایل دهه هفتاد، ناراضیانی که در دهه ۶۰ جزو اپوزسیون محسوب می‌شدند به سمت یک استراتژی سیاسی نو و عملی رفتند.

در میان مبتکران این استراتژی می‌شود از لژک کولاکوسکی، یاتسک کورون و آدام میچنیک نام برد. اینان که ابتدا از هواداران سوسیالیسم و جامعه بی‌طبقه بودند به تدریج ایمان خود را به حزب از دست داده و به مخالفان سرسخت آن تبدیل شده بودند. مسن‌ترین ایشان، کولاکوسکی، استاد فلسفه سیاسی در دانشگاه ورشو بود که در میانه دهه ۵۰، مارکسیسم دگماتیک را رد و محکوم کرده بود. او که خود عضو حزب کمونیست بود، به خاری در چشم رژیم تبدیل شده بود. او از هر فرصتی برای کوبیدن رژیم به دلیل به جا نیامدن وعده‌اش برای ایجاد جامعه‌ای کثرت‌گرا استفاده می‌کرد. او در سال ۱۹۶۶ از حزب کمونیست و سپس در سال ۱۹۶۸ از دانشگاه اخراج شد. کولاکوسکی پس از آن کشور را ترک کرد اما همچنان درگیر با مسایل لهستان باقی ماند. در سال ۱۹۵۶ یاتسک کورون از رهبران اعتراض دانشجویی در دانشگاه ورشو بود. وی که یک مارکسیست معتقد بود به امکان دگرگونی در حزب و کشور باور داشت و یک گروه پیشاهنگی برای آشنا کردن نوجوانان با ایده‌ها و ایده‌آل‌های کمونیستی به وجود آورده بود. در اوایل دهه ۶۰ یاتسک همه علاقه و امید خود به حزب را از دست داد و به همراه همکارش، کارول مودژلوسکی، نامه سرگشاده‌ای به حزب نوشته در آن اعلام کرد که حزب اصلاح‌پذیر نیست و باید با یک انقلاب کارگری سرنگون شود. در سال ۱۹۶۴ کارول از حزب اخراج شد و یک سال پس از آن دستگیر شده و به زندان افتاد. کورون در سال ۱۹۶۸ از زندان آزاد شد اما تنها دو روز پس از آزادی به جرم سازماندهی راه‌پیمایی‌های اعتراضی دوباره به زندان افتاد. میچنیک، پسر دو روشنفکر لهستانی، در یازده سالگی به گروه پیشاهنگی کورون پیوست. در آن گروه به وی می‌آموختند که "کمونیست کسی است که در راه عدالت اجتماعی، برابری و آزادی مبارزه می‌کند. یک کمونیست ممکن است که سال‌ها برای باورهایش به زندان بیفتد... اما پس از آزادی به مبارزه در راه آرمان‌های انقلابی‌اش ادامه می‌دهد". همانند آموزگار خود، میچنیک نیز خیلی زود دریافت که در حزب کمونیست جایی برای آرمانگرایان وجود ندارد. اولین رویارویی او با رژیم زمانی روی داد که هنوز دانش‌آموز بود؛ پلیس او را به جرم پخش نامه سرگشاده کورون و مودژلوسکی در دبیرستان دستگیر کرد. در سال ۱۹۶۸ او رهبر اعتراض دانشجویی در دانشگاه ورشو بود. سال بعد رژیم او را به زندان انداخت.

در سال‌های آغازین و میانی دهه ۷۰ این روشنفکران ناراضی تعدادی مقاله در نشریات زیرزمینی آن روز مانند/میگره منتشر کردند و در آن به انتقاد از دیدگاه‌های پیشین خود پرداختند. میچنیک نوشت: "ما فکر می‌کردیم که سیستم را می‌شود از درون

اصلاح کرد و به آن ویژگی‌های انسانی و دمکراتیک بخشید." در آن مقاله مینچیک می‌گوید که آنان امید خود را به کادرهای اصلاح‌طلب حزبی بسته بودند. ولی وقایع سال ۱۹۶۸ این امید آنان را بر باد داد ورشته پیوندهای فکری و عاطفی آنان به حزب را گسست. اکنون برای کولاک‌کوسکی روشن شده بود که بی‌رحمی و نارواداری حزب نه نتیجه رهبری ناشایسته آن که حاصل ماهیت و ذات خود رژیم بود.^۷

اما قطع امید از حزب به معنی قطع امید از مبارزه نبود. کولاک‌کوسکی نوشت: "اگر امید خود را از دست بدهیم و فکر کنیم که هیچ کاری نمی‌شود کرد به ورطه بزدلی، بی‌ارادگی و همکاری با شر می‌افزیم." مسئله این نبود که آیا می‌شود با شر در افتاد یا نه. مسئله این بود که چگونه باید درافتاد. مینچیک نوشت: "تلاش برای سرنگونی رژیم غیر منطقی به نظر می‌رسد. اتحاد شوروی می‌تواند دخالت کرده و اعتراض را سرکوب کند (همانگونه که در مجارستان و چکسلواکی چنین کرد). از این گذشته فعالیت‌های یک جنبش انقلابی تنها به ایجاد تشنج و تنش در سطح جامعه کمک می‌کند و به پلیس بهانه می‌دهد که اعمال خشونت‌آمیز خود را توجیه کند. در آن صورت کمونیست‌ها جنبش را توطئه نیروهای بیگانه خواهند نامید و به سرکوب آن خواهند پرداخت. حتا اگر اپوزوسیون قادر شود که قدرت سیاسی را به دست بگیرد باز هم این خطر وجود خواهد داشت که فقط پالان خر عوض شود. با حمله خشونت‌آمیز به قلعه باستیل ما فقط به ساختن باستیل‌های دیگری کمک خواهیم کرد."^۸

اصلاح‌طلبی شکست خورده بود و مقابله به مثل با رژیم و رویارویی مستقیم نیز نمی‌توانست چیزی را عوض کند. ولی کالوکوسکی، کورون و مینچیک باور داشتند که می‌شود کار دیگری کرد: به جای تلاش برای عوض کردن رژیم باید تلاش کرد که جامعه لهستان عوض شود. راه اینکار مقابله با رژیم و میل غریزی‌اش به مهار کردن تمام وجوه زندگی اجتماعی در لهستان بود. کورون می‌گفت: "هر اقدام یا ابتکار مستقلاً به وسیله شهروندان، هر گونه تلاشی برای سازمان‌دادن خود در خارج از حیطه قدرت رژیم، به مشروعیت حکومت خدشه وارد می‌سازد و اقتدار آن را به چالش می‌کشد." وظیفه روشنفکران، از دید مینچیک، ایجاد انجمن‌هایی از شهروندان آزاد بود که در روابط روزانه خود مستقل و آزاد رفتار کنند.^۹

ناسازه در این جا بود که آزادی مردم لهستان با بی‌اعتنایی به سیاست شروع می‌شد. مینچیک می‌گفت: "آزادی ما با خود ما شروع می‌شود." او در بیان این حرف از گاندی الهام گرفته بود که ۶۰ سال پیش از او گفته بود: "استقلال هند با استقلال هندی‌ها در زندگی روزمره خود آغاز می‌شود." نمایندگان اپوزوسیون در لهستان دو درس بزرگ گاندی را سرمشق و بنیان‌پیکار استراتژیک خود قرار دادند: اجتناب از خشونت و تلاش فردی برای تبدیل شدن به شهروندی مسئول و آزاد.^{۱۰}

این‌ها البته به این معنی نبود که اپوزوسیون هدف ایجاد دگرگونی در ساختار سیاسی دولت را کنار گذاشته بود. مینچیک و کورون به این باور رسیده بودند که رژیم را می‌شود به انجام اصلاحات ترغیب کرد. کورون نوشت: "جامعه سازمان یافته از قدرت برخوردار است، قدرتی که دولت مجبور به کنار آمدن با آن است." به گمان مینچیک "هیچ چیزی بهتر از فشار از پایین حاکمان را قانع نمی‌کند که وقت دگرگونی فرارسیده است." دمکراسی و آزادی‌های فردی فرجام و پاداش کار بود. برای دریافت این پاداش اولین گام، سازمان داد مردم لهستان بود.^{۱۱} و برای برداشتن این گام روشنفکران به هم‌پیمان نیاز داشتند. اولین هم‌پیمان آنان کلیسای کاتولیک بود. کلیسای کاتولیک، که رابطه چندان خوبی با اینتلجنسیا و روشنفکران نداشت، نهادی قدرتمند و مستقل، و در نتیجه هم‌پیمانی ایده‌ال، به شمار می‌رفت. در دهه پنجاه، کولاک‌کوسکی کلیسا را به دلیل "تاریخ بنیادگرایانه" آن محکوم کرده بود و اسقف اعظم، ویزینیسکی، روشنفکران را به دلیل نسبت‌گرایی "فکری و اخلاقی" شان به باد حمله گرفته بود. با این وجود شرایط برای مصالحه آماده بود. کلیسا سابقین خواستار رعایت حقوق بشر در لهستان و احترام به آزادی‌های فردی لهستانی‌ها شده بود.



ناراضی لهستانی، آدام میچنیک با رهبر همبستگی، لخ والسا در ۱۹۸۵

بسیاری از روشنفکران که از کمونیسم و مادی‌گرایی و منطق-محوری افراطی آن سرخورده بودند به دنبال سایر مرجع‌های اقتدار اخلاقی می‌گشتند.^{۱۲}

کوروون و مینچیک همچنین تلاش کردند که برای خود هم‌پیمانی در میان کارگران صنعتی بیابند. آنان می‌دانستند که دوبار پیش از آن در سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۷۰ کارگران علیه رژیم قیام کرده بودند و آن را به سازش مجبور ساخته بودند. مینچیک نوشت: حزب کمونیست از هیچ‌کسی بیشتر از کارگران می‌ترسد. به همین دلیل اینان باید بخشی از هر جنبش آزادیخواهانه در لهستان باشند. در دهه ۷۰ و هنگامی که کارگران ساحل دریای بالتیک رو در روی رژیم ایستاده بودند روشنفکران هیچ کاری نکردند. این را کوروون مایه شرمساری می‌دانست و می‌گفت که در اعتراض کارگری بعدی روشنفکران باید همبستگی نشان دهند.^{۱۳}

"وظیفه جامعه سازمان دادن به خود است"

"اعتراض بعدی" در سال ۱۹۷۶ رخ داد. در ۲۴ ژوئن آن سال نخست وزیر لهستان اعلام کرد که قیمت‌ها افزایش خواهد یافت. قیمت برخی مواد غذایی مانند شکر و سوسیس دو برابر شده و بر قیمت سایر مواد غذایی پنجاه درصد افزوده خواهد شد. روز بعد همه لهستان دستخوش اعتصاب بود: کارگران کارخانه‌های پارچه‌بافی لوج، کارگران کارخانه‌های کشتی‌سازی ساحل دریای بالتیک، کارگران صنعتی در پوزنان، کارگران معدن‌های سیلسیا و کارگران کارخانه‌های ذوب آهن هوتا همه دست از کار کشیدند. در حومه ورشو کارگران کارخانه تراکتورسازی اورسوس ریل‌های راه آهن را از جا کنده و از رفت و آمد قطار ورشو-پاریس جلو گرفتند. در رادوم، در ۶۰ کیلومتری ورشو، کارگران همان کاری را کردند که شش سال پیش کارگران گدانسک کرده بودند: دفتر حزب کمونیست را به آتش کشیدند. پیش از آن که آشوب فرو نشیند نخست وزیر در یک برنامه تلویزیونی اعلام کرد که افزایش قیمت‌ها لغو شده است. رژیم اینبار نیز کوتاه آمد ولی برای زهر چشم گرفتن از اعتصاب‌کنندگان، آنان را



نقشه لهستان در سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۸۱

"مشتی اوباش مست و زن دیوانه" خواند و مجازات کرد: ۲۰۰۰ اعتصاب‌گر بازداشت شدند و ۳۰۰ نفر به حبس‌های طولانی‌مدت (برخی تا ده سال) محکوم گردیدند. همچنین هزاران کارگر از کار اخراج شدند، آن‌هم در کشوری که بیمه بیکاری وجود نداشت.

این بار برخلاف قبل، روشنفکران به کمک کارگران شتافتند و کورون و مینچیک و دوازده روشنفکر دیگر، از جمله دو کشیش، بیانیه‌ای به نام "هستگی با اعتصاب‌گران" صادر کردند. ژوئیه همان سال وقتی که دولت کارگران اعتصابی کارخانه اورسوس را به دادگاه کشاند، محوطه دادگاه از خانواده‌های محاکمه‌شوندگان، خبرنگاران خارجی، ماموران لباس شخصی پلیس، و چندین روشنفکران معترض، از جمله یاتسک کورون پر شد. روشنفکران آمده بودند تا به خانواده‌های کارگران کمک کنند، اما این کار راحتی نبود، چرا که پلیس مخفی با ایجاد مزاحمت برای خانواده‌های کارگران و گرفتن مدام عکس، آنان را نسبت به غریبه‌ها (از جمله روشنفکران) بی‌اعتماد کرده بود. ولی وقتی که در جریان دادگاه یکی از نزدیکان متهمان گریه کرد و دو نفر از زنان روشنفکر به وی دل‌داری دادند، ورق برگشت و نظر مردم نسبت به روشنفکران مساعد شد.

خانواده‌های متهمان از وکیلان مدافعی که دادگاه در اختیارشان گذاشته بود ناراضی بودند. روشنفکران وکیل مدافع دیگری پیدا کردند، و گفتند که دستمزد وی را خواهند پرداخت. آنان همچنین از کودک یکی از متهمان نگهداری کردند تا همسر وی بتواند در دادگاه حضور یابد. روشنفکران ورشو و دانشجویان ناراضی کمک‌های مشابهی به خانواده‌های کارگران متهم شهر رادوم کردند. در آنجا فشار مقام‌های دولتی به روشنفکران بیشتر بود و بازداشت و ضرب و شتم مخالفان را نیز به همراه داشت. در ورشو، رژیم برای خلاص شدن از دست کورون، وی را به خدمت وظیفه خواند!

برای ادامه کمک به کارگران، برخی فعالان جوان قصد داشتند که نهادی تشکیل داده و به عضوگیری از میان چهره‌های برجسته در کشور پردازند. آنان می‌پنداشتند که رژیم، به دلیل واهمه از تبلیغات سو، دست به اقدام خشونت‌باری علیه آنان نخواهد

زد. روشنفکران مسن تر ولی چنین کاری را صلاح نمی‌دیدند و می‌گفتند که این به رژیم بهانه‌ای برای سرکوب مخالفان می‌دهد. ولی بیانیه‌ای اعتراضی به وسیله دفتر اسقف اعظم به آنان دلگرمی داد و تشویق‌شان کرد که کمیته^۴ "دفاع از کارگران" را تاسیس کنند.

این کمیته استراتژی تبیین شده به وسیله کورون، میچنیک و سایر روشنفکران را راهنمای خود قرار داد و از دولت خواست که متهمان را عفو کرده و کارگران اخراجی را به سر کار بازگرداند. کمیته در بیانیه‌ای گفت: "جامعه برای مقابله با بی‌قانونی هیچ راهی به جر همبستگی ندارد. هر جا که استثمارشونده‌ای هست، وظیفه^۵ جامعه دفاع از اوست". آنگونه که بعدها یکی از بنیان‌گذاران کمیته^۶ دفاع از کارگران گفت، آن‌ها امیدوار بودند که کارشان سرمشقی برای دیگران باشد و "موجب ایجاد نهادهای مستقل مشابه" بشود.

کمیته^۷ دفاع از کارگران با ۱۲ عضو شروع به کار کرد و هیچگاه شمار اعضایش، که شامل جامعه‌شناسان، تاریخ‌دانان، فیلسوفان، وکیلان، نویسندگان و کشیشان می‌شد، از ۳۳ فراتر نرفت. تعدادی از اینان مشهور بودند: رمان‌نویس نامی، یرژی آندرژویوسکی، تاریخ‌دان اقتصاد، ادوارد لیپینسکی، بازیگر سینما، هالینا میکولایسکا و استاد دانشگاه آکسفورد، لژک کولاکوسکی. اعضای گروه یا از پارتیزان‌هایی بودند که در جریان جنگ جهانی دوم علیه نازی‌ها جنگیده بودند یا متعلق به نسل پس از جنگ بودند که در قیام‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۶۸ علیه رژیم به پا برخاسته بود. میچنیک که در سال ۱۹۷۶ در خارج از کشور به سر می‌برد، پس از بازگشت در سال ۱۹۷۷ به کمیته پیوست. مواضع ایدئولوژیک اعضای گروه متفاوت بود. برخی روشنفکران کاتولیک بودند، برخی سوسیال دمکرات، برخی لیبرال. اما آنچه که آنان را به هم پیوند می‌داد مخالفتشان با رژیم و تعهدشان به دمکراسی و حقوق بشر بود.

اولین اقدام کمیته، کمک کردن به کارگران متهم شده، کتک خوره و اخراج شده بود. کمیته، وکیل مدافع و پزشک پیدا کرد تا از آنان دفاع کند در مورد زخم‌هایی که برداشته‌اند نامه و تاییدنامه به دادگاه بدهد. کمیته همچنین به جمع‌آوری کمک مالی از کلیسا، مردم و اتباع کشورهای بیگانه پرداخت و یک صندوق مالی امداد و کمک‌رسانی به وجود آورد. نویسندگان خارجی مانند سائول بلو، هاینریش بل و کونتر گراس، سهم خود از فروش کتاب‌هایشان در لهستان را به این صندوق هدیه کردند. اتحادیه‌های بازرگانی در غرب نیز کمک کردند. در کل کمیته موفق به جمع‌آوری ۲۵.۳ میلیون زلوتی شد. از سپتامبر ۱۹۷۶ تا سپتامبر ۱۹۷۷ کمیته این مبلغ را، که معادل درآمد سالانه^۸ شصت و پنج خانواده بود، میان چندین هزار کارگر لهستانی و خانواده‌هایشان پخش کرد. کمیته همچنین برای تحت فشار گذاشتن رژیم یک کارزار تبلیغاتی به راه انداخت.

دبیر کل حزب کمونیست، گی‌یرک، افکار عمومی را جدی می‌گرفت. به همین دلیل کمیته به انتشار و پخش اخبار مربوط به اعتراض، سرکوبی که در پی آمده بود و روند بازرسی‌ها و محاکمات پرداخت. کمیته همچنین قربانیان را تشویق کرد که از دادستانی کل کشور، به دلیل رفتار نابجا و خشن پلیس علیه کارگران، شکایت کنند. در سال ۱۹۷۶ بیش از هزار تن از کارگران اورسوس و رادوم نامه‌ای اعتراضی به گی‌یرک نوشتند. در همین سال صدها دانش‌پژوه، کشیش، نویسنده و هنرمند علیه خشونت پلیس به پارلمان لهستان شکایت کردند.

کمیته می‌دانست که برای حزب کمونیست افکار عمومی مردمان غرب همانقدر اهمیت دارد که افکار عمومی لهستانی‌ها. گی‌یرک در غرب از خود چهره‌ای مهربان و ملایم ساخته بود چرا که می‌دانست دریافت کمک اقتصادی از غرب منوط به این است که رژیم وی رژیم "لیبرال" کمونیست قلمداد شود. کمیته از این نقطه ضعف گی‌یرک استفاده کرد و تا آنجا که توانست

لیبرال بودن رژیم وی را به زیر سؤال برد: کورون و لیبسکی با خبرنگاران آلمانی در ورشو مصاحبه کردند و میچنیک در ۱۹۷۶، زمانی که هنوز در اروپای غربی زندگی می‌کرد، با خبرنگاران فرانسوی و ایتالیایی گفتگو کرد. او به همراه کوالووسکی و یک تبعیدی دیگر، ولادیمیرز بروش، کنفرانسی مطبوعاتی در لندن برگزار کرد و در طی آن از غربی‌ها کمک مالی خواست. کمیته‌های همبستگی در لندن، پاریس و نیویورک تشکیل شدند.

این اقدام‌ها موثر واقع شد. بین مارس تا ژوئیه ۱۹۷۷ همه کارگرانی که از ژوئن سال پیش در زندان به سر می‌بردند، آزاد شدند و بیشتر آنانی که از کار اخراج شده بودند به سر کار بازگشتند. امید رژیم این بود که با پذیرش درخواست‌های اصلی کمیته همبستگی، این کمیته دلیل وجودی خود را از دست داده، منحل شود و به این ترتیب فشار داخلی و خارجی بر رژیم کاهش یابد. اما چنین نشد. پس از دفاع موفقیت‌آمیز از کارگران، کمیته همبستگی اولویت‌های خود را عوض کرد و به جنبه‌های دیگر مبارزه پرداخت. کمیته اعلام کرد: "ما به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهیم چرا که معتقدیم بهترین وسیله برای مقابله با محدودیت‌هایی که رژیم برای مردم ایجاد کرده، کمک به همبستگی شهروندان لهستانی است"^{۱۵}.

نشر و چاپ مطلب مهمترین سلاح در دست مخالفان به شمار می‌رفت. از میان برداشتن مهار اطلاعاتی رژیم اولین گام در راه از میان برداشتن مهار زندگی اجتماعی به وسیله آنان بود. سازمان دادن هر گونه اقدام مستقلی منوط به ارتباط‌گیری با مردم بود. در گذشته مخالفان از دولت خواستار آزادی بیان بیشتری شده بودند و دولت نیز در مواردی میزان سانسور رسانه‌ای را کاهش داده بود. با این وجود محدودیت‌های بیانی و ارتباطی به قوت خود باقی مانده و موجب گونه‌ای خودسانسوری در بین مردم شده بود، چرا که بسیاری فکر می‌کردند که اگر افکار خود را آزادانه بیان کنند همان مقدار آزادی اندک را نیز از دست خواهند داد. اما پس از وقایع سال ۱۹۷۶ ورق برگشت و مخالفان به کل رسانه‌های دولتی را نادیده گرفتند و به انتشار روزنامه‌ها و کتاب‌های خود پرداختند. در سپتامبر ۱۹۷۶، کمیته اولین نشریه ماهانه خود را به نام کمونیکاتور انتشار داد. در این نشریه بیانیه‌های کمیته و اخبار مربوط به محاکمات و فشارهای دولتی بر مخالفان انتشار می‌یافت. نشر نشریه، غیر ایدئولوژیک بود و تنها آمار و اخبار روز را انعکاس می‌داد. قصد کمونیکاتور تبدیل شدن به یک منبع قابل اعتماد اطلاعاتی بود. در ابتدا اعضا باید نشریه را نسخه به نسخه تایپ می‌کردند. اما بعد ماشین‌های چاپ را به صورت قاچاق از خارج وارد کردند و کار راحت‌تر شد. کمیته همچنین به چاپ نشریات زیرزمینی دیگری مانند روباتنیک (کارگر) نیز کمک کرد. کار اصلی روباتنیک دادن پیشنهاد و نظر مشورتی به کارگران در مورد سازماندهی خود، ایمنی کاری، مسایل درمانی و دستمزد بود. در پایان سال ۱۹۷۸ هر ماه حدود ۲۰۰۰۰ نسخه از هر نشریه چاپ و در کشور پخش می‌شد.

با پول کمیته و استفاده از ماشین‌های چاپ، میروسلاو خویتسکی، یک شیمی‌دان و عضو کمیته دفاع از کارگران چاپخانه‌ای زیرزمینی به نام نوآ تاسیس کرد. اولین کتاب این چاپخانه در اوت ۱۹۷۷ بیرون آمد و پس از آن بیش از صد عنوان کتاب از رمان گرفته تا کتاب خاطرات و رساله‌ی سیاسی به چاپ رساند. نوآ کارهایی را بیرون داد که مقامات لهستانی ممکن نبود با چاپ آن‌ها موافقت کنند. کارهایی مانند دفتر شعر چسلاو میلوش، شاعر لهستانی-لیتوانیایی مقیم آمریکا (که بعدها نوبل ادبی را برد)، رمان‌های نویسندگان خارجی مانند جرج اورول و دفترهای شعر شاعرانی همچون اوسپ ماندلشتام و جوزف برادسکی. نوآ چاپخانه، انبار و سیستم توزیع خاص خودش را داشت و هزینه‌هایش را از طریق فروش کتاب و کمک مالی مردم تامین می‌کرد. در همان حال که مخالفان رژیم با سانسور دولتی در افتاده بودند، اختیار تام رژیم در زمینه‌های آموزش عالی را نیز با سازمان دادن و برپایی سخنرانی به چالش می‌کشیدند. در پاییز ۱۹۷۷ اعضای کمیته به همراه دانش‌پژوهان دیگر دانشگاهی به نام دانشگاه سیار بنیاد

گذاشتند. در شهرهای دانشگاهی گروه‌های غیررسمی دانشجویی مکان و زمان خاصی را- معمولن در خانه یا آپارتمان شخصی- برای سخنرانی اعلام می‌کردند. ده‌ها دانشجو در این مکان‌های کوچک جمع می‌شدند تا به سخنرانی‌هایی گوش بدهند که مشابه‌اش را هرگز در کلاس‌های درس خود نشنیده بودند: سخنرانی‌هایی مانند سخنرانی آدم میچنیک در مورد "تاریخ مردم لهستان" یا "ایدئولوژی‌های سیاسی معاصر". در کراکو، اسقف کارول وویتیلیا، به سازمان دادن این سخنرانی‌ها در صحن کلیسا پرداخت و با این کار هم گروه‌های بزرگتری از مردم را برای شنیدن گرد هم آورد و هم از دخالت و آزار پلیس جلوگیری گرفت. پس از تنها یک سال دانشگاه سیار بیش از ۱۲۰ سخنرانی برگزار کرده بود.

در سال ۱۹۷۶ کمیته دفاع از کارگران تنها سازمان فعال مخالف دولت در لهستان بود. ولی پس از یکی دو سال این نهاد به سرمشقی برای سازماندهی مدنی و شهروندی تبدیل شد. کمیته‌های دانشجویی همبستگی در شش دانشگاه لهستان به وجود آمدند و رو در روی نهادهای دانشجویی فرمایشی قرار گرفتند. در گدانسک، سزسین و کاتوویتسه، کارگران هوادار کمیته به برپایی اتحادیه‌های کارگری آزاد پرداختند تا مبارزه در سطح کارخانه را سازماندهی کنند. فعالان کمیته همچنان به برپایی نهادهای مستقل دهقانی کمک کردند. ایده برپایی نهادهای مستقل همه‌گیر شده بود تا جایی که گروه‌هایی از معترضان که مخالف دیدگاه‌های سوسیال دمکراتیک کورون و میچنیک در کمیته دفاع از کارگران بودند به برپایی نهادهای مستقل خود اقدام کردند. روشنفکران، متخصصان و دانشجویانی که به کارگران و خانواده‌های آنان کمک کردند، روزنامه زیرزمینی به چاپ رساندند و سخنرانی‌های غیرفرمایشی ترتیب دادند به رژیم "نه" گفتند که هیچ رقابتی را در حیطه‌های زندگی اجتماعی برنمی‌تابید. پلیس فعالان را تحت نظر گرفت، کتک زد، بازداشت کرد و به زندان انداخت، و برای جستجو به خانه‌هایشان یورش برد. در ماه مه سال ۱۹۷۷، استانیسلاو پی‌یاس، یک دانشجوی فعال در کمیته دفاع از کارگران در یکی از پس‌کوچه‌های کراکو به قتل رسید. بسیاری گمان کردند که مسبب قتل پلیس مخفی بوده است. هالینا میکولایسکا، هنرپیشه معروف و عضو کمیته به شدت تحت فشار بود: پیغام‌های توهین آمیز تلفنی و نامه‌های تهدیدآمیز برایش فرستادند، به اتوموبیل او آسیب رساندند، و یک صبح عده‌ای مرد به درون آپارتمان او ریختند و با داد و فریاد او را تهدید کردند. سایر فعالان از کار اخراج شدند یا متهم به بزهکاری گشتند. دانشجویان عضو کمیته همبستگی از دانشگاه اخراج شدند. پلیس به چاپخانه‌های مخالفان یورش برد و دستگاه‌ها و کتاب‌ها را ضبط و مصادره کرد.

در اوایل ۱۹۷۹ دانشگاه سیار تحت حمله مداوم بود. مقام‌های دولتی ماموران خود را به سخنرانی‌ها می‌فرستادند تا اخلال کنند. خارج از مکان سخنرانی گردآمدگان را آزار می‌دادند. یک بار در جریان یک سخنرانی، ماموران دولتی در حالیکه فریاد می‌زدند "خیانت کارها! سازمان سیا چقدر بهتون پول داده؟" میچنیک و دو دانشجو را کتک زدند. یک بار کورون را از پله‌ها پایین انداختند. بار دیگر عده‌ای اوباش به آپارتمان او که قرار بود در آن سخنرانی برگزار شود رفتند و زن و فرزند او را کتک زدند و به پسر او اجازه ندادند که برای رسیدگی به حال پدرش به اوژانس تلفن کند. این همه در حالی صورت گرفت که ماشین‌های پلیس آپارتمان کورون را محاصره کرده بودند.

با همه این مجازات‌های رسمی و غیررسمی، کمیته فعالیت‌هایش را شفافانه انجام می‌داد. نشریه‌های کمیته، برای نمونه، نام، نشانی و شماره تلفن دبیران خود را در صفحه اول می‌نوشتند. کمیته شفافیت را دانسته و سنجیده برگزیده بود چرا که می‌دانست این تنها راه الهام‌بخشیدن به دیگران است تا دست به اقدام‌های مشابه بزنند. این استراتژی موثر بود، چرا که هرچند مخالفان را به دولت می‌شناساند اما دست زدن به اقدام علیه آنان را خطرناک می‌کرد: مردم ممکن بود واکنش نشان دهند. هر چه مخالفان با شفافیت بیشتری کار می‌کردند امکان درافتادن با آنان کمتر می‌شد. این استراتژی خطر آفرین اما موثر بود.

رژیم هرگز تصمیم به از بین بردن مخالفان نگرفت. درست است که برای تنی چند از آنان مجازات‌های سختی در نظر گرفت و بسیاری فعالان دیگر را با شیوه‌های ملایم‌تری مجازات کرد اما مردم و مخالفان را به صورت گسترده دستگیر نکرد و برای آنان حبس‌های طولانی مدت نبرید. رژیم نگران بود که چنین اقدامی موجب خشم مردم شود و روابط اقتصادی آن با کشورهای غربی را که از ۱۹۷۰ بهبود یافته بود، به مخاطره اندازد. برای حفظ رابطه خود با غرب رژیم مجبور بود که با کمیته دفاع از کارگران مدارا کند.

البته نباید فراموش کرد که مخالفان زندگی راحتی نداشتند و مدام تحت نظر پلیس بودند. رژیم با این کار نمی‌توانست مخالفان مهم و اصلی خود را از فعالیت باز دارد ولی می‌توانست موجب ترس و واهمه بسیاری از هواداران آن فعالیت‌ها شود. کازیمیر ژ برندی در کتاب خود به نام *دفتر خاطرات ورشو* که در سال ۱۹۷۹ منتشر کرد، می‌نویسد: "مردم از رژیم متنفرند ولی در عین حال خسته‌اند و کسل. از این گذشته آنان هنوز چیزهای بسیاری برای از دست دادن دارند: حقوق، آپارتمان، راه یافتن فرزندان به دانشگاه، مسافرت، تعطیلات سالانه و زندگی روزانه. از دست دادن این‌ها کافی است که آنان را دچار وحشت کند و از پیوستن به مبارزه باز دارد"^{۱۷}.

مخالفان موفق شده بودند که استقلال در زندگی اجتماعی و فرهنگی لهستان را احیا کنند. اینان با کارگران و اصحاب کلیسا پیوند برقرار کرده بودند. با این وجود اگر که قادر نمی‌شدند قدرت دولت را محدود کنند دست‌آوردهایشان آسیب‌پذیر می‌ماند. وادار کردن رژیم به قبول محدودیت، خارج از حیطه قدرت کمیته دفاع از کارگران بود. برای این کار به جنبشی قوی‌تر نیاز بود، جنبشی گسترده با "زور بازوی" کافی که بتواند به منافع حیاتی حریف حمله کند و جامعه لهستان را در راه مبارزه برای آینده‌اش سازمان دهد.

"ما شجاع‌تر شده‌ایم"

اول ماه مه در کشورهای کمونیستی روز تعطیل مهمی به شمار می‌آمد. در این روز رژیم‌های کمونیستی ریشه‌های سوسیالیستی خود را در قرن نوزدهم جشن می‌گرفتند و مردم این امکان را می‌یافتند که در لباس‌های رنگارنگ به راه‌پیمایی و تفریح در خیابان‌ها بپردازند. در اول ماه مه ۱۹۷۸ در شهر پوزنان، ساختمان‌ها با پرچم‌ها و علامت‌هایی آذین شدند که بر آن‌ها شعارهایی مانند *زننده باد حزب کارگران لهستان - مدافع حقوق طبقه کارگر و کارگران سراسر جهان، متحد شوید* نوشته شده بود. در زیر همه این شعارها اما چیز دیگری نیز به چشم می‌خورد: تصویر یا مجسمه کوچک مدونای سیاه چستوخوا که محبوب‌ترین نماد در کلیسای کاتولیک لهستان به شمار می‌رفت.^{۱۸}

"مدونای پوزنان" خبر از ناسازه‌ای در زندگی مردم لهستان می‌داد: سیاست رسمی دولت لهستان مبتنی بر آت‌ه‌ایسم یا انکار وجود خدا بود. با این وجود هر یکشنبه میلیون‌ها لهستانی از جمله اعضای حزب کمونیست به کلیسا می‌رفتند. در کلیسا اینان به حیطه‌ای عرفانی و فرهنگی پا می‌گذاشتند که به وسیله حزب کمونیست مهار نشده بود. رادک سیکورسکی در مورد رفتن به کلیسا در شهر بیدگوژ می‌نویسد: "به نظر می‌رسید که کشور در حال بازگشت به سنت‌های مذهبی خود باشد و باور کردن که چنین اتفاقی دارد در لهستان کمونیست می‌افتد دشوار بود". رژیم با بهت می‌دید که اهمیت کلیسا روز به روز در نزد مردم بیشتر می‌شود.^{۱۹}

پیام کلیسا به نوعی یادآور پیام حزب کمونیست بود. موعظه‌ها و بیانیه‌های کلیسای همان لحن پندآمیز خطابه‌های کمونیستی را داشت و تصویرکننده دنیایی بود که در آن خیر و شر در حال نبردند. هم رویکرد کلیسا و هم حزب کمونیست به مسایل اجتماعی و اخلاقی مطلق‌گرایانه بود. کلیسا نیز همانند حزب کمونیست نهادی سلسله‌مراتبی بود و دستورها و رهنمودها در آن همیشه از بالا ابلاغ می‌شد. به این دلایل در ابتدا عجیب می‌نمود که کلیسا هم‌پیمان خوبی برای مردم در مبارزه برای دموکراسی و حقوق فردی باشد.^{۲۰}

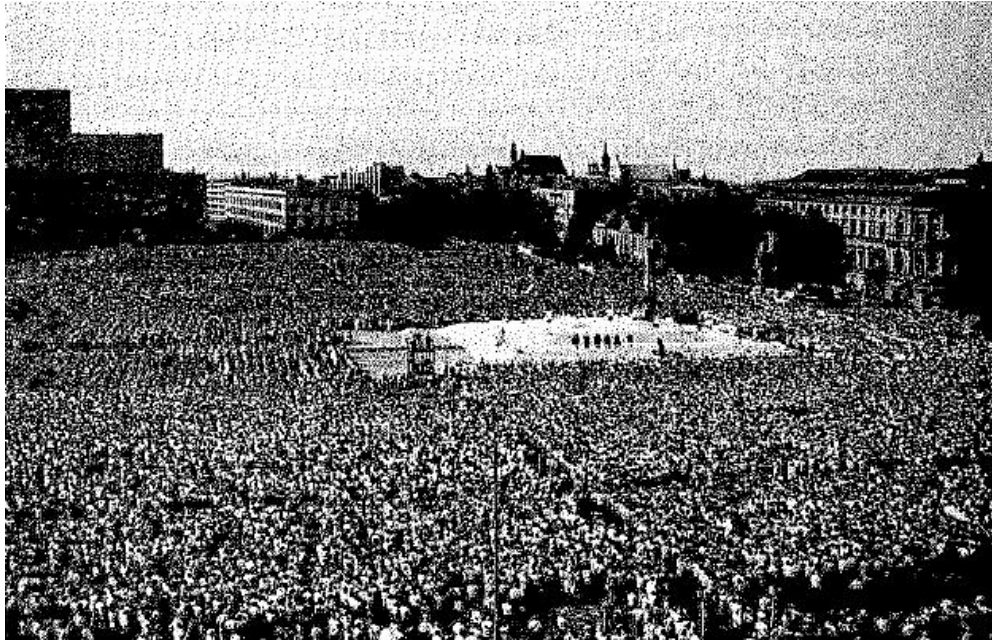
ولی این نقشی بود که کلیسای کاتولیک در نهایت ایفا کرد. تفاوت عمده کلیسا و حزب کمونیست در این بود که حزب نماد قهر و اجبار در زندگی مردم بود در حالی که کلیسا پایه رفتار اجتماعی خود را بر نیت قلبی و همکاری داوطلبانه مردم گذاشته بود. در رژیم می که مذهب را ارتجاعی می‌دانست، مومن بودن برای کسی سود شخصی در بر نداشت. برای زنده ماندن در لهستان کمونیستی کلیسا چاره‌ای به جز پرداختن به مسایل و مشکلات اساسی مردم، پذیرش باورها و ارزش‌های آنان و رفتن به فراسوی مسایل صرف دینی و اخلاقی نداشت. فقط در این صورت این نهاد می‌توانست مشروعیت لازم را برای سخن گفتن در مورد مسایل مهم میهنی به دست آورد.

در دهه ۷۰ کشیش ارشد کاتولیک، استفان ویژینسکی، و اسقف کراکو، کارول وویتیلا، کلیسا را به سمت موضعی محتاطانه سازش‌ناپذیر سوق دادند. ویژینسکی در موعظه‌هایش به مشکلات مادی و مالی کارگران اشاره کرده و نسبت به آنان همدردی نشان داده بود. وی از "دفاع شجاعانه کارگران از آزادی و حق مردم به پیگیری هدف‌هایشان" سخن گفته بود. این سخنان را بسیاری به مثابه دفاع آشکار وی از کمیته دفاع از کارگران تلقی کرده بودند. درخت کلیسا مخالفان را زیر سایه رحمت و عنایت خود گرفته بود - مخالفانی که همه مومن نبودند و برخی حتا بی‌باور به خدا و مذهب به شمار می‌رفتند.^{۲۱}

کلیسا که فی‌الحال به نیرویی بی‌رقیب در زندگی اجتماعی و سیاسی لهستانی‌ها تبدیل شده بود با انتخاب اسقف کراکو، کارول وویتیلا، به سمت اسقف رم (یا پاپ) در سال ۱۹۷۸ به نیرویی خارق‌العاده بدل گشت. کازیمیرز برندیز می‌گوید: "در آن روز اکتبر که خبر انتخاب پاپ اعلام شد مردم به خیابان‌های ورشو ریختند و به پایکوبی پرداختند". معتقدان دینی و روشنفکران هر دو این انتخاب را یک "معجزه" نامیدند. تقریباً بلافاصله پس از انتخاب وویتیلا به سمت پاپ، مقام‌های واتیکان و حزب کمونیست لهستان به مذاکره در مورد امکان بازگشت پاپ به لهستان برای دیدار و موعظه پرداختند.^{۲۲}

در ۲ ژوئن ۱۹۷۹ پاپ (که اکنون به نام ژان پل دوم شناخته می‌شد) به ورشو رفت و در برابر جمع گسترده‌ای از مردم در میدان پیروزی سخنرانی کرد. پس از آن وی به مکان‌هایی رفت که اهمیت نمادین بسیاری در فرهنگ لهستان داشتند، مکان‌هایی مانند گنیزنو، مهد کاتولیس لهستانی، و صومعه یاسنا گورا جایی که مجسمه مدونای سیاه چستوخوآننگهداری می‌شد. وی در آخر پیروزمندانه به شهر خود کراکو بازگشت. سخنان پاپ که برعکس سخنان مقام‌های کمونیست‌ها با صداقت و ظرافت همراه بود رژیم لهستان را از دو سو به چالش کشید: از یک سو وی به برتری ایمان مسیحی بر ایدئولوژی کمونیستی شهادت داد و از سوی دیگر به طور غیرمستقیم نقض حقوق بشر در لهستان و نفوذ شوروی در کشورش را محکوم کرد. وی گفت: "آینده لهستان را کسانی می‌سازند که سازش نمی‌کنند".

آنچه سخنان پاپ را ارزش ویژه‌ای بخشید دسترسی او به امواج رادیو تلویزیونی بود: میلیون‌ها نفر به حرف‌های او گوش دادند. او میدان آزادی را که محل برنامه‌های تشریفاتی کمونیست‌ها بود به مکانی برای صدها هزار لهستانی تبدیل کرد که یک صدا فریاد می‌زدند "ما خدا می‌خواهیم!". او به عنوان رهبر کاتولیک‌های جهان سخن می‌گفت، مقامی آنچنان بزرگ که حتا کمونیست‌ها نیز در برابرش احساس حقارت می‌کردند.^{۲۳}



پاپ ژان پال دوم در میدان پیروزی در ورشو در سفر اول به کشور زادی خود، لهستان، سخنرانی کرد.

دیدار پاپ، لهستانی‌ها را به سازماندهی اقدام‌های مستقلانه بیشتری تشویق کرد. دولت به کلیسا اجازه‌ی انجام اغلب این سازماندهی‌ها را داد. در کراکو، راهبه‌ها برای یان کوییک، دانشجوی داوطلبی که روز و شب مشغول درست کردن پرچم لهستان و پرچم‌هایی با عکس و نماد پاپ برای روز سخنرانی بود، غذا درست می‌کردند. در روز ورود پاپ، یان و دیگران بر داربستی در حال نصب پرچم‌ها در خیابان بودند که ناگهان برق قطع شد. مردم دست به دست هم دادند و با روشن کردن چراغ ماشین‌هایشان به فعالان کمک کردند که کار نصب پرچم‌ها را تمام کنند. کوییک می‌گوید: "باطری بعضی از ماشین‌ها تمام شد ولی کسی شکایتی نکرد". یک روشنفکر کاتولیک در گفتگویی با یک خبرنگار آمریکایی گفت: "ما قادر به انجام هر کاری بودیم. کسی به پشتیبانی مقام‌های دولتی نیازی نداشت"^{۲۴}. روز پیش از ورود پاپ شایعاتی بر سر زبان‌ها افتاد. می‌گفتند که میلیون‌ها دهقان از مناطق روستایی برای دیدن پاپ به شهر خواهند آمد و هر جا که شد در خیابان‌ها خواهند خوابید و شهر را به گند خواهند کشید و موجب بیماری خواهند شد. می‌گفتند که صدها نفر زیر دست و پای جمعیت له خواهند شد. در روز ورود پاپ ولی یکی از نویسندگان به خیابان‌ها رفت و مشاهدات خود را اینگونه به قلم آورد: "مردم با ضرب‌آهنگ و شیوه‌ی دیگری قدم برمی‌داشتند. آهستگی و احتیاط خاصی را می‌شد در رفتار آنان دید. کسی به کسی تنه نمی‌زد و همه حق عبور را به فرد مقابل می‌دادند...". مردم نظم را حفظ کردند. هیچ پلیسی در خیابان‌ها دیده نمی‌شد. "صدها هزار نفر از مردم بی هیچ کمکی خود را سازمان دادند". یکی از کسانی که معتقد بود دیدار پاپ مردم را به یکدیگر نزدیک‌تر خواهد کرد آن‌ا والتونوویچ بود. او گفت: "مردم شجاع‌تر شده بودند"^{۲۵}. در آخرین سخنرانی خود در کراکو، پاپ برای سه میلیون لهستانی موعظه کرد. این بزرگترین گردهم‌آیی مردمی در تاریخ لهستان بود. لهستان به یکباره و برای مدتی کوتاه به مرکز جهان تبدیل شده بود و لهستانی‌ها این را می‌دانستند. حکومت اهمیت خود را از دست داده بود و بین مردم و رژیم فضایی ایجاد شده بود که دستگاه دولتی قادر به مهار آن نبود. آدام میچنیک می‌گوید: "مردمی که سالیان سال تحت فشار بودند عاقبت توانایی تعیین سرنوشت خود را پیدا کرده بودند"^{۲۶}.

روبارویی در گدانسک

"اولین آزمون همبستگی"

کاژمیر برنڈیز در دفتر خطرات خود در دسامبر ۱۹۷۸ از صفی سخن می‌گوید که مردم برای خرید شاه‌ماهی جلو در یک ماهی‌فروشی در ورشو بسته بودند. مغازه قرار بود در ساعت ۱۱ صبح باز شود ولی برخی از ساعت دو نیمه شب در جلو آن منتظر ایستاده بودند. عصر همان روز کاژمیر در تلویزیون دید که چگونه مقامات دولتی پیشرفت‌های اقتصادی لهستان را در بوق و کرنا اعلام می‌کنند! برای لهستانی‌ها این صفاها مایوس‌کننده بودند. برای رژیم ولی نشانه آن بودند که باید دوباره قیمت‌ها را، علی‌رغم درس‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۶، افزایش داد.^{۲۷}

تصمیم‌گیری‌ها به ملغا کردن افزایش قیمت‌ها در ۱۹۷۱ جهت اقتصاد لهستان را عوض کرده بود. دولت پیشین پیشرفت اقتصادی را وابسته به کاهش مصرف کرده بود. این کار اما از نظر گنگی‌برگ عواقب سیاسی ناگواری در پی داشت و به همین دلیل وی این سیاست را نادرست اعلام کرد و کنار گذاشت. به نظر می‌رسید که برای سرمایه‌گذاری در صنایع، بدون وارد کردن فشار به مصرف‌کنندگان، بهترین راه وام گرفتن است.

دولت به گرفتن وام‌های سنگین از غرب پرداخت تا به این وسیله هم در صنایع سرمایه‌گذاری کند و هم کالاهای مورد نیاز مردم را وارد نماید. امید این بود که وقتی که در نتیجه سرمایه‌گذاری‌ها، صنایع به تولید کالاهای باکیفیت و قابل صدور پرداختند، وام‌ها بازپرداخت شود. به این ترتیب رژیم هم اقتصاد را به جلو می‌راند، هم مصرف‌کنندگان را راضی می‌کند و هم ثبات سیاسی را تقویت می‌نمود.

در سال‌های اول اجرای این طرح به نظر می‌رسید که گنگی‌برگ معجزه کرده است. در اوایل دهه ۷۰ میزان سرمایه‌گذاری در صنایع به شدت بالا رفت، و سطح پیشرفت اقتصادی در لهستان در بالای جدول جهانی قرار گرفت. مغازها از کالاهایی مانند شلوار جین، وسایل الکترونیکی، مواد غذایی و سایر کالاهای انباشته شد. بین سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۵ مصرف گوشت پنجاه درصد افزایش یافت و مردم از امکان‌های سکونتی و درمانی بیشتر و بهتری به‌رمند شدند.

این روزها خوب ولی انگشت‌شمار بودند. رژیم هیچ تلاشی برای اصلاح سیستم اقتصادی در کشور نکرد. صنعت‌های سنگینی مانند کشتی‌سازی و ذوب‌آهن بیشترین میزان وام‌ها را دریافت کردند ولی نتیجه بهبود کیفیت کالاهایی که تولید می‌شد نبود. ماموران دزد و رشوه‌خوار نیز بخشی از وام‌ها را به جیب زدند و با آن ویلاهای مجلل و قایق‌های تفریحی خریدند. دستمزد کارگران افزایش یافت ولی تولید محصولات کشاورزی بیشتر نشد و این موجب شد که مواد غذایی بیشتر و بیشتری از غرب وارد شود. وام‌ها گرفته می‌شد ولی پیشرفت اقتصادی به وقوع نمی‌پیوست. آنچه داشت اتفاق می‌افتاد مقروض شدن هر چه بیشتر لهستان به دنیای غرب بود. وام‌های تازه صرف پرداخت وام‌های پیشین می‌شد. در این شرایط واردات کالا از غرب باید متوقف می‌شد. در ظرف مدت کوتاهی کمبود همه چیز در کشور به چشم خورد؛ از گوشت گرفته تا تیغ ریش‌تراشی.

در سال ۱۹۸۰ حزب کمونیست دیگر در هچل افتاده بود. کاهش واردات مواد غذایی دولت را مجبور به افزایش قیمت‌ها کرد. مقام‌های دولتی اعلام کردند که از اول ژوئیه قیمت‌ها افزایش خواهد یافت. آن‌ها می‌دانستند که مردم و کارگران چگونه واکنش نشان خواهند داد ولی امید داشتند که با دادن وعده و وعید و افزودن بر دستمزد کارگران و کارمندان بتوانند از آشوب جلو

گیرند. به مقام‌های محلی دستور داده شد که هر کجا کارگران اعتراض کردند، دستمزد آنان بلافاصله افزایش یابد و کامیون‌های حاوی گوشت به سوی آنان روانه شود. امید رژیم این بود که با دادن این امتیازها مردم به خیابان‌ها نریزند.

بلافاصله بعد از اعلامیه دولت، کارگران در ورشو و حومه ورشو اعتصاب کردند. اعتصاب‌ها شیوع پیدا کردند و به شهرها و منطقه‌های دیگر کشیدند. مقام‌های دولتی هول کرده، به هر طریق ممکن سعی در فرونشاندن اعتراض‌ها داشتند. اما این بار نمی‌شد حقیقت را از مردم پنهان کرد. یاتسک کورون در ورشو از فعالان در سراسر کشور خواست که خبر مربوط به اعتصاب‌ها را در میان مردم پخش کنند. او با خبرنگاران بی‌بی‌سی و رادیو اروپای آزاد تماس گرفت و با آن‌ها در مورد بحران صحبت کرد.

وقتی که کارگران در شهری دریافتند که همکاری‌شان در شهری دیگر برای پایان دادن به اعتصاب اضافه دستمزد دریافت کرده‌اند، دست به اعتصاب زدند! در برخی منطقه‌ها مانند رادوم مقام‌های محلی از پیش به کارگران قول اضافه حقوق دادند تا آنان را از واکنش اعتراضی نسبت به خبر افزایش قیمت‌ها باز دارند.

یکی از شهرهایی که در آن از اعتصاب خبری نبود، گدانسک بود. تا آخر ژوئیه این طور به نظر می‌رسید که افزایش دادن دستمزدها ناکتیک کارآمد و خوبی بوده و برخلاف گذشته این بار آشوبی در کار نخواهد بود.

ولی در آغاز اوت یعنی زمانی که رهبران حزب داشتند نفسی به راحتی می‌کشیدند، مقام‌های محلی در گدانسک کاری کردند که برایشان به جز پشیمانی در بر نداشت: در هفتم آن ماه آن‌ها آنا ولنتینوویچ را از کار اخراج کردند. آنا برای سه دهه در کارخانه کشتی‌سازی گدانسک کار کرده بود و قرار بود تنها سه ماه دیگر بازنشسته شود. آنا ابتدا به عنوان جوشکار آغاز به کار کرده بود اما بعد راننده جرثقیل شده بود، شغلی که او را در منطقه معروف کرده بود. آنا را همکاری‌اش به راستی و درستی می‌شناختند. فردی که در هر فرصتی از منافع کارگران دفاع می‌کرد. آنا ولی تنها یک کارگر معروف و محبوب نبود. او پلی بین هزاران کارگر و اپوزیسیون لهستان نیز محسوب می‌شد.

در تابستان ۱۹۷۸ آنا از طریق بی‌بی‌سی خبر شد که برخی فعالان مخالف دولت در گدانسک می‌خواهند که کارگران اتحادیه‌های مستقل خود را داشته باشند. آنا بلافاصله به این گروه پیوست که شامل آندره و جوان گویاژدا، مهندسان کشتی‌سازی، بوگدان بوروشوویچ، از رهبران دانشجویی در سال ۱۹۶۸ و تنها نماینده کمیته دفاع از کارگران در گدانسک، و آلینا پیانکوسکا، پرستار درمانگاه کارخانه کشتی‌سازی می‌شد (آلینا بعد از خواندن متن یکی از سخنرانی‌های بوروشوویچ در کمیته دفاع از کارگران تصمیم به پیوستن به گروه گرفته بود). لخ والسا نیز که مانند ولنتینوویچ از رهبران اعتصاب کارگری ۱۹۷۰ بود در اوت همان سال به گروه پیوست. اینان تعدادی کارگر جوان از جمله یرژی بوروچاک و آندره‌ی کولدژی‌ی از کارخانه کشتی‌سازی لنین و بوگدان لیس از کارخانه کشتی‌سازی المور را نیز تشویق به عضویت در گروه کردند.

از طریق بوروشوویچ این گروه با نیروهای اپوزیسیون در ارتباط بود. اینان به توزیع نشریه‌ی زیرزمینی روباتنیک (کارگر) در مناطق کارگری اطراف پرداختند و سپس در اوت ۱۹۷۸ نشریه خود به نام روباتنیک و یرژژا (کارگران مناطق ساحلی) را انتشار دادند. تلاش عمده این گروه صرف برپایی مراسمی در دسامبر هر سال برای ادای احترام به کارگران کشته شده در جریان اعتصاب سال ۱۹۷۰ می‌شد. در هفته‌های پیش از هر سوگواری آنا ولنتینوویچ و دوستانش به نصب پوستر در شهر و پخش اعلامیه در ترامواها و محوطه بیرون کارخانه می‌پرداختند. در روز سوگواری کارگران در بیرون دروازه شماره ۲ (جایی که کارگران به قتل رسیده بودند) گرد می‌آمدند و با گذاشتن گل، گوش دادن به سخنرانی‌ها و یک دقیقه سکوت یاد همکاری‌ان به خاک افتاده خود را گرامی می‌داشتند.

رژیم در برخورد با این مراسم به زور متوسل نمی‌شد ولی کاری می‌کرد که سازماندهندگان آن تحت فشار قرار بگیرند: دولت آنان را دستگیر کرده، به دلایل ساختگی محاکمه و توقیف می‌کرد، اوپاش را به سراغشان می‌فرستاد و از کار اخراجشان می‌کرد.

تادئوش شزپانسکی، کارگر جوانی که در دسامبر ۱۹۷۹ به انجام مراسم سوگواری کمک کرده بود چند هفته پس از انجام مراسم ناپدید شد. در بهار سال بعد جسد قطعه قطعه شده او را در رودخانه‌ای پیدا کردند.

با این بی‌رحمی‌های توصیف ناپذیر ادامه کار به عنوان ناراضی و سازمان‌دهنده، مستلزم داشتن اراده‌ای آهنین بود و هیچکس بهتر از لیخ والسا دارای چنین اراده‌ای نبود. او در سال ۱۹۶۷ به گدانسک آمده بود. در آنجا با تازه‌واردی به نام دانوتا ازدواج کرده بود و به عنوان برق‌کار در کارخانه کشتی‌سازی مشغول به کار شده بود. تا زمان اعتصاب ۱۹۷۰ کارگران، لیخ را به عنوان یک رهبر پذیرفته بودند. او باهوش، شوخ و رک بود و از بیان نظراتش ابایی نداشت. در کارخانه او را به عنوان کارگری ماهر و کارکشته می‌شناختند و این مقام‌های محلی را مجبور می‌کرد که به او احترام بگذارند. در سال‌های پس از ۱۹۷۰ والسا از شهرت و محبوبیتش به خوبی استفاده کرد و با کمک به سازماندهی مراسم سوگواری در دسامبر هر سال و انتقاد آشکار از مصادر کار در گردهم‌آیی‌های کارگری تا آنجا که می‌توانست مقام‌های محلی را تحت فشار می‌گذاشت. ولی حتا والسا هم از آسیب مصون نبود: پس از یک سخنرانی طولانی و شدیدالحن علیه مسئولان در یک گردهم‌آیی به سال ۱۹۷۶، او را از کار اخراج کردند.

در طول هفت سالی که در پی آمد والسا از این کارخانه به آن کارخانه رفت و اخراج شد. او و خانواده‌اش که به تدریج پرجمعیت‌تر می‌شد با کمک‌های کلیسا، همکاران سابق، کمیته دفاع از کارگران و گروه‌های اپوزوسیون زندگی را سپری می‌کردند. مقام‌های دولتی زندگی را بر او تلخ کرده بودند ولی با این کار از او مخالفی مصمم و دو آتشف ساخته بودند. در همان حال که والسا استخدام و اخراج می‌شد به پخش اعلامیه‌های مربوط به ضرورت تشکیل اتحادیه‌های مستقل کارگری نیز می‌پرداخت. هنگام ییکاری، والسا یک فعال تمام‌وقت بود و مردم او را می‌دیدند که در ماشین کوچک خود اینسو و آنسو می‌رود و نسخه‌های قانون اساسی لهستان دمکراتیک (مصوبه ۱۹۷۱) را بین مردم پخش می‌کند. او همچنین به گردهم‌آیی‌های سیاسی در گدانسک می‌رفت و به دنبال متحد در میان دانشجویان و روشنفکران می‌گشت. به نظر می‌رسید که او همه را می‌شناسد و هر لحظه ممکن است سر و کله‌اش در یک گردهم‌آیی دیگر پیدا شود.

السوا و والتنوویچ می‌دانستند که اتحادیه‌های رسمی نهادهایی بی‌خاصیتند و کارگران برای دفاع از منافع خود باید به ایجاد اتحادیه‌های مستقل خود بپردازند. اعتصاب سال ۱۹۷۰ به آنان درس‌های آموزنده‌ای در مورد آنچه که باید و آنچه که نباید کرد آموخته بود. اینک اما اینان به یمن تماس با روشنفکرانی مانند گویاژدا و بوروشویچ پی برده بودند که بخشی از نهضتی ملی هستند که به فراسوی گدانسک و خواسته‌های صنفی کارگران می‌رود. والتنوویچ نشریه‌ها و اعلامیه‌های کمیته دفاع از کارگران را به دقت می‌خواند، مطلب‌ها و کتاب‌های مخالفان را مطالعه می‌کرد و به سخنرانی‌های دانشگاه سیار می‌رفت. والسوا می‌گوید که همکاری با سایر فعالان و مخالفان در کشور به او اولین تجربه واقعی "همبستگی انسانی" را داد.^۸

تا تابستان ۱۹۸۰ گروه اتحادیه آزاد کارگری رهنمودهای کورون و میچنیک و تجربه کمیته دفاع از کارگران را سرمشق خود قرار داده بود: به جای تظاهرات برای آزادی، دروغ رژیم در مورد مهار جامعه را افشا کرده بود، به جای درخواست آزادی انجمن و بیان به گونه‌ای رفتار کرده بود (از طریق انتشار و پخش نشریه و سازمان دادن سخنرانی‌ها و گردهم‌آیی‌ها) انگار که این آزادی‌های را دارد. از این راه آنان هم کارگران را از اوضاع باخبر کرده بودند، هم خاطره دسامبر ۱۹۷۰ را زنده نگاه داشته بودند،

هم بر ضرورت تشکیل اتحادیه‌های آزاد تاکید کرده بودند و هم بین کارگران معترض و روشنفکران در گدانسک پلی به وجود آورده بودند. هدف گروه اتحادیه آزاد کارگری سازمان دادن همه کارگران لهستان بود. اعضای این گروه می‌خواستند که سیستم را دچار دگرگونی بنیادی کنند تا کارگران اجازه یابند که خود را سازمان داده و از حقوق خود دفاع کنند. وقتی که پای عوض کردن سیستم به میان می‌آمد شیوه‌های پیشنهادی به وسیله روشنفکران کافی نبود چرا که می‌باید هزاران و هزاران لهستانی را برای رو در رویی با رژیم سازمان داد و مجهز کرد. در تابستان ۱۹۸۰ والسا و دوستانش در کار ایجاد چنین جنبشی بودند. و اخراج والتینوویچ سر آغاز کار بود.

ما کارخانه کشتی‌سازی را اشغال می‌کنیم

شب آن روزی که والتینوویچ از کار اخراج شد تعدادی از فعالان گدانسک در خانه پیوسته دایک، دکتری از اعضای گروه ملی‌گرای لهستان جوان، گرد هم آمدند. والسا آنجا بود و بوروشوویچ و پی‌ینکووسکا. دو کارگر جوان نیز آمده بودند: بوگدان فلسکی که در کارخانه کشتی‌سازی لنین کار می‌کرد و آندره‌ی کولودژی‌ی، که به دلیل تلاش برای تحریک کارگران به اعتصاب از کارخانه کمون پاریس اخراج شده بود. آن‌ها ظنین بودند که پلیس در خانه دایک دستگاه‌های استراق سمع کار گذاشته باشد. به همین دلیل پشت ساختمان محل سکونت او جمع شدند و در مورد سازماندهی یک اعتصاب گفتگو کردند.^{۲۹} طی روزهایی که در پی آمد، بوروشوویچ و سه کارگر جوان کارخانه‌های کشتی‌سازی، فلسکی، یرژی بوروچاک و لودویک پرادژینسکی، نقشه اعتصاب را کشیدند. پیش از آن اینان طرح اعتصابی دیگر را در ژوئیه کشیده بودند. ولی آن طرح به دلیل واکنش منفی کارگران شکست خورد بود. این بار اما این‌ها دلیل خوبی برای تحریک کارگران به اعتصاب داشتند: والتینوویچ.

آنها هزاران اعلامیه در مورد علت اخراج والتینوویچ چاپ کرده، در بین کارگران پخش کردند و در آن از مقام‌های محلی خواستند که وی را به سر کار برگردانند. آنان همچنین خواستار اضافه حقوق برای کارگران و ایجاد بنای یادبودی برای کارگران به قتل رسیده در جریان اعتصاب دسامبر ۱۹۷۰ شدند. درون کارخانه بوروچاک بدون اینکه کسی بفهمد موضوع اعتصاب را با تنی چند از کارگران در میان گذاشت تا مزه دهان‌شان را بچشد. واکنش مثبت بود. سازمان‌دهندگان جوان اعتصاب، نقشه خود را از همه، حتا همکارانشان در گروه اتحادیه آزاد کارگری نیز، مخفی نگاه داشتند (همکارانشان در آن گروه تنها می‌دانستند طرح اعتصابی ریخته شده اما از جزئیات آن باخبر نبودند). سازمان‌دهندگان برای عملی کردن طرح‌شان به فرد باتجربه‌تری نیاز داشتند و روز سه‌شنبه ۱۲ اوت به سراغ والسا رفتند. زن والسا تازه وضع حمل کرده بود و والسا گرفتار مراقبت از او بود. ولی روز پنجشنبه می‌توانست در اختیارشان باشد و کمک کند. به همین دلیل پنجشنبه به عنوان روز اعتصاب تعیین شد.^{۳۰}

در ساعت چهار و نیم صبح پنجشنبه، بوروشوویچ با هزاران اعلامیه در مورد والتینوویچ به ایستگاه تراموایی رفت که کارگران برای رفتن به کارخانه در آنجا جمع می‌شدند. با طلوع آفتاب همکار وی نیز با هزاران اعلامیه دیگر به ایستگاه آمد و این دو اعلامیه‌ها را در تراموای مختلفی که کارگران شیفیت صبح را به سر کار می‌برد پخش کردند. کار پخش که به پایان رسید، بوروشوویچ خسته و خورد به خانه برگشت.

کارگران پیش از آنکه به کارخانه برسند از جزئیات اخراج والتینوویچ باخبر شده بودند. آنان در مورد اخلاق کاری آن‌ها و سه مدال لیاقتی که گرفته بود می‌دانستند، از مبارزه او در دفاع از حقوق کارگران اطلاع داشتند و می‌دانستند که با گروه اتحادیه آزاد کارگری در تماس بوده است. آنان می‌دانستند که چگونه ریسان کارخانه او را تحت فشار گذاشته و در نهایت در ۷ اوت از

کار اخراج کرده‌اند. در اعلامیه نوشته بود: "آنا برای مقامات به فردی غیرقابل قبول تبدیل شده است. چرا؟ چون از حقوق کارگران دفاع کرده است و همکاران خود را سازمان داده است. اگر ما امروز از آنا دفاع نکنیم فرا کسی باقی نخواهد ماند که از حقوق ما دفاع کند و علیه افزایش میزان کار و کاهش سطح ایمنی و وادرا کردنمان به اضافه کاری اعتراض کند". آنا وانتونویچ از حقوق کارگران دفاع کرده بود. حالا نوبت کارگران بود که از حقوق او دفاع کنند.^{۳۱}

دویست کارگری که در کارگاه شماره ک-۵ کار می‌کردند، مشغول تعویض لباس و آماده شدن برای کار بودند که متوجه پوستره‌های مربوط به اعتصاب شدند. در همین حال بوروچاک، که شب پیش نتوانسته بود چشم به هم بگذارد، در میان کارگران اعلامیه پخش می‌کرد. همین اتفاق داشت در کارگاه شماره ک-۳ که کارگاه به مراتب بزرگتری بود نیز می‌افتاد. و همینطور در کارگاه و-۳ که در آن فلسکی و دیگران اعلامیه پخش می‌کردند. در اتاق‌های تعویض لباس و کارگاه‌ها فلسکی، پرادژینسکی و بوروچاک برای کارگران توضیح دادند که چرا باید اعتصاب کنند. بسیاری، به ویژه کارگران مسن، بی‌میلی نشان دادند. ولی برخی موافقت کردند و فریاد زدند: "سر کار نروید. بیرون بیاید!". پس از مدتی در حدود ۲۰۰۰ کارگر در محوطه بیرونی کارخانه جمع شدند- و در حالی که رژه می‌رفتند هر لحظه به تعدادشان اضافه می‌شد.

کمی از ۹ صبح گذشته بود که کارگران اعتصابی به دروازه شماره ۲ رسیدند- یعنی همان جایی که در دسامبر ۱۹۷۰ کارگران اعتصابی به قتل رسیده بودند. در اینجا تعدادی از کارگران فریاد زنان خواستند که همه به دفتر حزب کمونیست در شهر بروند. اما رهبران اعتصاب که نمی‌خواستند خونریزی دسامبر ۱۹۷۰ تکرار بشود برای جلوگیری از این کار آماده بودند. اینان کارگران را به یک دقیقه سکوت برای بزرگداشت خاطره کارگران به خاک افتاده فراخواندند، سپس آنان را تشویق به خواندن سرود ملی لهستان کردند و به این ترتیب در محوطه کارخانه نگاه داشتند.^{۳۲} مدتی بعد کارگران در جلو ساختمان اداری کارخانه گرد آمدند. بوروچاک که تنها ۲۲ سال داشت بر روی بیل یک حفرکننده مکانیکی پرید و آن را تبدیل به تریبونی برای سخنرانی کرد. وی از کارگران خواست که یک کمیته رهبری انتخاب کنند. وی گفت: "ما به کسانی نیاز داریم که بتوانیم به آنان اعتماد کنیم، کسانی که از نفوذ در بین کارگران برخوردارند". کارگران کارگاه‌های مختلف ۲۰ نماینده از میان خود انتخاب کردند.^{۳۳} پس از مدتی رییس کارخانه، کلمنس گنی‌یچ از دفتر خود بیرون آمد و بر روی بیل مکانیکی رفت و با کارگران سخن گفت. گنی‌یچ در بین کارگران از احترام برخوردار بود. وی به عنوان یک کارگر ساده شروع به کار کرده و به تدریج مدارج عالی ترقی را طی نموده بود. او با این وجود که عضو حزب کمونیست بود، همانند سایر رفقای خود، در اعتصاب سال ۱۹۷۰ شرکت کرده بود. در کارخانه او را به عنوان عنصری مترقی می‌شناختند. به همین دلیل وقتی که قول داد که با اعضای کمیته اعتصاب مذاکره می‌کند اما تنها به این شرط که آنان به سر کار بازگردند، کارگران آماده بازگشتن به سر کار شدند. اینگونه به نظر می‌رسید که اعتصاب پس از تنها چند ساعت شکست خورده است.^{۳۴}

در همین حیص و بیص ناگهان گنی‌یچ دید که والسا بغل دستش روی بیل مکانیکی ایستاده است. والسا از او پرسید "من رو یادتون می‌یاد؟" ... والسا همه صبح را مشغول در رفتن از دست ماموران امنیتی و انتظامی کارخانه بود و تنها چند دقیقه قبل از آمدن گنی‌یچ از روی نرده‌های اصلی کارخانه به درون محوطه اداری پریده بود. والسا از گنی‌یچ پرسید: "به کارگرا بگو چرا منو از کارخونه اخراج کردن. مگه من چکار کرده بودم؟ دزدی کرده بودم؟ من ۱۰ سال تو این کارخونه عرق ریخته بودم و هنوزم که هنوزه خودمو کارگر این کارخونه می‌دونم. الان ۴ سال می‌شه که من شغل ثابتی نداشتم". در همان حالی که بوروچاک اسم والسا را به فهرست نمایندگان کارگران اضافه می‌کرد والسا فریاد زد: "ما کارخونه رو اشغال می‌کنیم!". کارگران برای او دست زدند. والسا

به آنها گفت: "بهتون قول می‌دم آخرین کسی باشم که اینجا رو ترک کنه"^{۳۵}. کار والسا امید گنی‌یچ را به پایان دادن اعتصاب نقش بر آب کرد. اگر کارگران به سر کار برگشته بودند گنی‌یچ در مذاکره با نمایندگان آنها دست بالا را می‌داشت. اما اکنون در همان حال که این دو مرد با هم بر روی بیل مکانیکی ایستاده بودند کارگران شرط دیگری را نیز فریاد زدند: اسم آنا والتینوویچ باید به فهرست نمایندگان کارگران اضافه شود و خود آنها را باید با ماشین شخصی گنی‌یچ به کارخانه بیاورند. کارگران می‌دانستند که دست بالا را دارند و از این امر برای انتقام گرفتنی خفیف از ریسان خود استفاده کردند. والسا شرط دیگری را نیز اضافه کرد: مذاکرات باید به طور زنده از طریق بلندگو در محوطه کارخانه پخش شود تا کارگران بدانند که نمایندگانشان به آنها خیانت نمی‌کنند. پس از آن کمیته اعتصاب در کافه‌تریای کارگاه سابق والسا تشکیل جلسه داد.

اعضای کمیته در حال خوردن چای به فهرست کردن خواسته‌هایشان پرداختند. این خواسته‌ها از خواسته‌های پیشین بیشتر و قوی‌تر بودند. اینبار اعتصاب کنندگان خواستار استخدام دوباره والتینوویچ و والسا با هم شده بودند. بر حقوق کارگران باید افزوده می‌شد و قیمت گوشت باید به وضع سابق برمی‌گشت. فوق‌العاده‌هایی که نیروهای انتظامی و امنیتی می‌گرفتند باید برچیده می‌شد. باید بنای یادبودی برای بزرگداشت خاطره شهیدان دسامبر ۱۹۷۰ برپا می‌شد. به اعتصاب‌گران باید اطمینان داده می‌شد که از مجازات‌های تنبهی علیه آنان استفاده نخواهد شد و کارگران باید این حق را به دست می‌آوردند که اتحادیه‌های آزاد و مستقل خود را بر پا کنند (همان چیزی که والسا و همکارانش طی چند سال گذشته بر آن انگشت گذاشته بودند).

با این خواسته‌ها کمیته اعتصاب به دفتر گنی‌یچ بازگشت. ولی گنی‌یچ به هیچکدام از پیش‌شرط‌هایی که از او خواسته بودند، عمل نکرده بود. بلندگوها برای پخش زنده جریان مذاکرات در کارخانه آماده نبودند. گنی‌یچ به اعضای کمیته اعتصاب گفت که انجام چنین کاری ناممکن است. او همچنین گفت که قصد ندارد مزاحم والتینوویچ شود و او را به کارخانه بیاورد به ویژه چون می‌داند که حال او چندان خوب نیست. کمیته اعتصاب بهانه‌های گنی‌یچ را نپذیرفت و دفتر او را ترک کرد. والسا اعلام کرد که تا زمانی که رییس کارخانه خواسته‌های اولیه آنان را نپذیرد مذاکره‌ای در کار نخواهد بود.

حوالی ظهر اعتصاب کنندگان دیدند که ماشینی والتینوویچ را وارد محوطه کارخانه کرد و دریافتند که رییس پا پس گذاشته و خواسته‌های اولیه آنان را پذیرفته است. کارگران به دور ماشین والتینوویچ حلقه زدند و به او کمک کردند که به بالای بیل مکانیکی برود. در این‌جا کارگران به وی دسته گلی تقدیم کردند که خود از باغچه‌های اطراف ساختمان اداری چیده بودند. والتینوویچ که در چشمانش اشک حلقه زده بود احساساتی شده و نمی‌توانست سخنی بگوید. اندکی بعد گنی‌یچ پذیرفت که جریان مذاکرات به طور زنده برای کارگران پخش شود. اولین دور مذاکرات به روز بعد، جمعه، موکول شد^{۳۶}.

عصر پنجشنبه به تهیه آذوقه و تدارکات برای ماندن در محوطه کارخانه گذشت. پی‌ینکووسکا، که در درمانگاه کارخانه کار می‌کرد، خبر اعتصاب را به ساکنان منطقه‌های اطراف کارخانه رساند و از مردم خواست که با اهدای مواد غذایی به اعتصاب کنندگان کمک کنند. وی همچنین گروهی داوطلب از دانشجویان تشکیل داد و به آنان وظیفه جمع‌آوری کمک‌های مردم را محول کرد. اعتصاب کنندگان گروه‌هایی برای نگهداری از درها و دروازه‌های کارخانه تشکیل دادند و ورود و مصرف الکل را قدغن کردند. برخی آنتنی بالا بردند تا بتوانند به برنامه‌های رادیو اروپای آزاد گوش کنند. دیگران مواد منفجره و محترقه را از محیط کارخانه دور کردند. برخی به تهیه آب آشامیدنی پرداختند و آنانی که در همان اطراف زندگی می‌کردند به خانه رفتند و با خود لحاف و تشک آوردند. نزدیکی‌های غروب کارگران با پرده‌های نقاشی چادر ساختند^{۳۷}.

در همان حال که کارگران به این کارها مشغول بودند، پی‌ینکووسکا به یاتسک کورون زنگ زد و جریان اعتصاب را باوی

در میان گذاشت. کورون با خبرنگاران خارجی تماس گرفت و آنان نیز خبر اعتصاب را از طریق برنامه‌های خود به گوش مردم لهستان رساندند. بوگدان بوروشویچ به بارانداز رفت و به کارگران آنجا در مورد اعتصاب گفت و از آنان خواست که دست از کار بکشند. ولی چون در بارانداز چهره‌ای ناشناخته بود کارگران به او اعتماد نکردند. گروه اتحادیه آزاد کارگری اما رابطه نزدیکی با کارگران فعال و ستیزه‌جوی ناحیه گدانسک-گدینی یا داشت و آنان را قانع به پیوستن به صفوف اعتصاب در روز جمعه کرد. جمعه دومین روز کار برای آندره‌ی کولودژی در کارخانه کشتی‌سازی کمون پاریس بود. آن روز در اتوبوسی که کارگران را به کارخانه می‌برد، آندره‌ی به همکارانش در مورد اعتصاب در کارخانه لنین گفت و از آنان خواست که دست از کار بکشند. او این کار را در رخت‌کن و در میدانی که کارگران پیش از رفتن به سر کار در آن جمع می‌شدند نیز ادامه داد. کسی تمایل چندانی نشان نداد و به نظر می‌رسید که او و دوستانش نیز در قانع کردن کارگران شکست خورده باشند. سرکارگر و مقام‌های حزبی کارگران را به زور به کارگاه‌هایشان فرستادند. اما اندکی بعد چند ده کارگر کار خود را ترک کرده و به میدان بازگشتند. پس از مدتی هزاران کارگر دیگر نیز به آنان پیوستند و اعتصاب آغاز شد.

در کارخانه‌ی المور که در نزدیکی کارخانه لنین قرار داشت، آندره‌ی گوی‌یژدا و بوگدان لیس، یکی از یاری‌رسانان به گروه اتحادیه آزاد کارگری که خود رییس حوزه کارگری حزب کمونیست در کارخانه بود، دو هزار کارگر را به پیوستن به اعتصاب قانع کردند. هنریکا کرژیوونوس، از همدستان اینان، کارگران حمل و نقل شهرداری را به اعتصاب قانع کرد. کارگران بخش تعمیر کشتی‌ها و همکارانشان در کشتی‌سازی شمال نیز دست از کار کشیدند. کارگران بارانداز در بندر شمالی نیز به اعتصاب کنندگان پیوستند. تا ظهر جمعه ۵۰۰۰۰ کارگر دست از کار کشیده بودند. در همه این کارخانه‌ها کارگران خود را برای اشغال محل کارشان آماده ساختند، کمیته‌های اعتصاب تشکیل دادند و نمایندگانشان را به کارخانه کشتی‌سازی لنین، که به لحاظ اقتصادی حکم ستون فقرات منطقه را داشت، فرستادند.

کمتر از ۲۴ ساعت پس از آنکه تعدادی کارگر و فعال جوان بی هیچ سلاحی به جز چند هزار اعلامیه کار خود را آغاز کرده بودند، اعتصابی عظیم همه منطقه را در بر گرفته بود. کارگران اعتصابی از ریختن به شهرها و رو در رویی با پلیس خودداری کردند. اینان در عوض در کارخانه‌های خود ماندند- یعنی در مکان‌های آشنایی که در آن امکان دفاع از خود و سازماندهی دمکراتیک اعتصاب را داشتند. باانتخاب نمایندگان و فرستادن آنها به یک مرکز مشخص (کارخانه لنین)، کارگران به تشکیل یک سازمان واحد برای رهبری اعتصاب دست زدند. در خواست آنان به تشکیل اتحادیه‌های مستقل کارگری، به اعتصاب بعدی فرمانطقه‌ای داده بود. این خواسته‌ای نبود که مقام‌های محلی بتوانند در موردش تصمیم بگیرند. اکنون مقام‌های مرکزی نیز باید درگیر می‌شدند.

این اولین گام‌ها در اقدامی بود که می‌رفت تا جنبشی شود- جنبشی که حتا گروه اتحادیه آزاد کارگری هم به خواب نمی‌دید. پس از آنکه فعالان، کارگران را به اعتصاب قانع کردند زمام امور از دستشان خارج شد چرا که انرژی و جهت جنبش اکنون در دست هزاران کارگری بود که اعتصاب کرده بودند. با این وجود تصمیم‌های عمده‌ای که آن روز گرفته شد- اشغال کارخانه، سازمان‌دادن کارگران و درخواست ایجاد اتحادیه‌های آزاد کارگری، خودانگیخته نبود. این‌ها نتیجه درس‌های اعتصاب تراژیک سال ۱۹۷۰ بود. کارگران همچنین از نشریه‌های گروه اتحادیه آزاد کارگری بسیار آموخته بودند. بوروشویچ می‌گوید: "ما مجبور نبودیم به کارگران توضیح دهیم که چرا نباید به خیابان‌ها بریزند"^{۳۸}. کارگران خودشان دلیل آن را می‌دانستند.

چه کسی می‌خواهد اعتصاب کند؟

کارگران سرتاسر منطقه به اعتصاب پیوسته بودند و مقام‌های محلی چاره‌ای به جز انتظار رسیدن دستور از ورشو نداشتند. گی‌یرک که داشت تعطیلاتش را در اتحاد شوروی می‌گذراند پس از دریافت خبر اعتصاب‌ها، بلافاصله به ورشو بازگشت. رژیم تصمیم گرفت که از کشیده شدن اعتصاب به منطقه‌های دیگر جلوگیری کند و به همین دلیل گدانسک را محاصره کرد. همه خط‌های تلفن و تلکس به گدانسک قطع شدند و راه‌های ارتباطی مسدود گردیدند. به گنی‌یچ دستور داده شد که بیشتر خواسته‌های اقتصادی اعتصاب‌کنندگان را بپذیرد. به او گفتند: "برای متوقف کردن اعتصاب هر کاری که از دستت برمی‌آید انجام بده." او تنها وظیفه داشت خواست‌های سیاسی کارگران - به ویژه خواست تشکیل اتحادیه‌های مستقل را - نپذیرد. رژیم بر این باور بود که وقتی با کارگران کارخانه لنین به سازش رسید سایر کارگران اعتصابی را نیز خواهد توانست با چرب‌زبانی به سر کار برگرداند.^{۳۹} مشکل این‌جا بود که بیشتر اعضای کمیته اعتصاب کارگران سازش‌ناپذیری مانند بوروچاک و والسا و والتینوویچ بودند و اینان را وعده اضافه حقوق به تنهایی نمی‌فریفت. ولی گنی‌یچ راهی پیدا کرد که کمیته را مجبور به سازش کند. جمعه صبح که مذاکرات آغاز و به طور زنده از طریق بلندگوها در کارخانه پخش شد او به اعضای کمیته گفت که آن‌ها تنها نماینده بخش‌های اندکی از کارخانه هستند و به همین دلیل بخش‌های دیگر نیز باید هر کدام سه نماینده به کمیته بفرستند تا کمیته همه کارگران کارخانه را نمایندگی کند. والسا و سایر اعضای کمیته نمی‌توانستند با این پیشنهاد گنی‌یچ مخالفت کنند چرا که در آن صورت در چشم کارگران مشروعیت خود را از دست می‌دادند. ولی آن‌ها واهمه داشتند که در بخش‌های دیگر مقام‌های اتحادیه رسمی و اعضای حزب (که حق دادن امتیاز به کارگران یا اخراج آنان را داشتند) خود را به عنوان نماینده به کمیته تحمیل کنند یا کارگران را بفریبند که نمایندگانی محافظه‌کار به کمیته بفرستند. ترس آن‌ها به حقیقت پیوست: وقتی که کمیته اعتصاب با اعضای جدیدش تشکیل جلسه داد والسا و دیگر برانگیزندگان اعتصاب اقلیتی بیش نبودند.^{۴۰}

در مذاکرات روز جمعه گنی‌یچ به اعتصاب‌کنندگان بیشتر آن‌چیزهایی را که می‌خواستند داد. والسا و والتینوویچ می‌توانستند به سر کار بازگردند. دبیر حزب کمونیست در گدانسک تضمین می‌کرد که اعتصاب‌کنندگان تنبیه نخواهند شد. و بنیای یادبودی برای گرامی‌داشت کشته‌شدگان دسامبر ۷۰ در کارخانه برپا می‌شد. گنی‌یچ همچنین به طور مبهم و نامشخصی وعده برگرداندن قیمت‌ها به وضع سابق و انجام اصلاحات در درون اتحادیه‌های رسمی را داد. در آخر تنها موردی که هنوز بر سرش اختلاف وجود داشت میزان افزایش حقوق بود.

وقتی که نمایندگان سایر کارخانه‌ها به کارخانه کشتی‌سازی لنین رسیدند خبر شدند که اعتصاب تقریباً در حال پایان یافتن است - آن هم در زمانی که همه منطقه دارد از آن پشتیبانی می‌کند.

وقتی که روز شنبه مذاکرات از سر گرفته شد، گنی‌یچ پس از قدری طفره رفتن اضافه حقوقی را پیشنهاد کرد که نزدیک به میزان درخواستی کارگران بود. با این پیشنهاد اعضای کمیته آماده برگشتن به سر کار شدند. در اینجا والسا تیر دیگری انداخت و گفت که میزان پیشنهادی گنی‌یچ کافی نیست. از این گذشته باید به خواسته‌های کارگران در مورد لغو افزایش قیمت‌ها، گرفتن دستمزد هنگامی که در اعتصاب هستند و حق تشکیل اتحادیه‌های مستقل و آزاد نیز عمل شود. گنی‌یچ قول داد که اگر کارگران به سر کار بازگردند این خواسته‌ها نیز ممکن است عملی شوند. با این قول اکثریت اعضای کمیته رای به پایان اعتصاب دادند. والسا چاره‌ای به جز دست گرفتن بلندگو و اعلام پایان اعتصاب نداشت. هزاران کارگری که در طول دو شب گذشته در محوطه کارخانه



رهبران اصلی اعتصاب در کارخانه کشتی‌سازی لنین در اوت سال ۱۹۸۰. از چپ به راست: بوگدان بروشوویچ (کنار در پولیور)، آندرژهی گوی‌یاژدا (با ریش)، جوانا دودا-گوی‌یاژدا و آنا پی‌ینکووسکا (ایستاده).

خواهیید بودند برخاستند و به سر کار بازگشتند.

بیرون کارخانه هرج و مرج بر پا بود. وقتی که اعضای کمیته به محوطه بیرون کارخانه رسیدند، نمایندگان کارگران اعتصابی سایر کارخانه‌ها آن‌ها را دوره کردند. یکی از کارگران فریاد زد: "کارخانه لنین به ما خیانت کرده است!". هنریکا کرژیونوس که والسا را خوب می‌شناخت جلو او را گرفت و به وی گفت: "تو نمی‌تونی این کار رو بکنی، لخ. اگر ما رو به آمون خدا ول کنی، ما بیچاره می‌شیم". والسا می‌دانست که نمی‌تواند کارگران دیگر را نادیده بگیرد. او رو به جمعیت کرد و گفت: "ما باید به دمکراسی احترام بگذاریم و نتیجه رای را بپذیریم حتا اگر زیاد به نفع مان نباشد. ولی ما حق نداریم همکاران خود را تنها بگذاریم. ما باید تا زمانی که همه، حقوق خودشان را نگرفته‌اند به اعتصاب ادامه بدهیم. من به شما گفته بودم که آخرین نفری خواهیم بود که کارخانه را ترک می‌کند و پای حرفم ایستاده‌ام. اگر کارگرانی که اینجا جمع شده‌اند بخواهند که اعتصاب ادامه پیدا کند، ما به اعتصاب ادامه می‌دهیم. خب، حالا چه کسی اعتصاب می‌خواهد؟" همه کارگران یک صدا فریاد زدند: "ما اعتصاب می‌خواهیم"^{۴۱}.

والنتینوویچ و پی‌ینکووسکا به اتاق کنفرانس برگشتند تا تصمیم جدید را به اطلاع کارگران برسانند. اما در آنجا متوجه شدند که میکروفون‌ها را قطع کرده‌اند. گنی‌یچ به دفتر کار خود برگشته و با بلندگو به کارگران اعلام کرده بود که اعتصاب پایان یافته و همه باید به خانه‌های خود بازگردند. وی گفته بود که هر کس که پس از ساعت ۶ در محوطه کارخانه باقی مانده باشد تحت تعقیب قانونی قرار خواهد گرفت. بیشتر کارگران فی‌الحال کارخانه را ترک کرده بودند. بقیه نیز داشتند خود را برای رفتن آماده می‌کردند.

ولی والنتینوویچ و پی‌ینکووسکا مایوس نشدند. آن‌ها به سرعت خود را به دروازه شماره ۳ رساندند. والنتینوویچ که زنی خجالتی و آرام به نظر می‌رسید دروازه را قفل کرد و بر روی بشکه‌ای چوبی پرید و رو به کارگران باقی ماند در کارگاه گفت: "به

من فقط سه دقیقه وقت بدهید تا حرفم را بزنم. بعد هر که خواست می‌تواند به خانه برود". او به کارگران گفت که ادعای رییس کارخانه در مورد پایان یافتن اعتصاب ساختگی است. وی گفت که رییس کارخانه مهمترین خواسته کارگران یعنی تشکیل اتحادیه‌های مستقل کارگری را نپذیرفته است. او گفت: "اگر شما کارخانه را ترک کنید اتفاق سال ۱۹۷۶ دوباره می‌افتد. یعنی دوباره کارگرانی که در کارخانه مانده‌اند هدف بی‌رحمی پلیس و ارتش قرار می‌گیرند و بسیاری از آنان از کار اخراج می‌شوند. ایا چنین چیزی را می‌خواهید؟ او ادامه داد: "مهمترین چیز همبستگی کارگران همه کارخانه‌ها است". واکنش کارگران نسبت به حرف‌های او مثبت بود و وقتی که دروازه دوباره باز شد فقط ۴ نفر از کارگران کارخانه را ترک کردند. پس از آن پی‌ینکووسکا با یک دوچرخه برقی به سایر کارگاه‌ها رفت و همان حرف‌ها را تکرار کرد.^{۴۲}

کارخانه بزرگ بود و پی‌ینکووسکا نمی‌توانست به همه کارگاه‌ها سر بزند. از این گذشته بسیار از اعتصاب‌کنندگان خسته بودند و می‌خواستند به خانه برگردند و استراحت کنند. به همین دلیل با وجود تلاش‌های پی‌ینکووسکا، بیشتر کارگران کارخانه را ترک کردند. چه تعداد کارگر باقی ماندند؟ معلوم نبود. برخی می‌گفتند ۴۰۰ یا ۵۰۰ نفر. به نظر برخی دیگر حدود ۱۰۰۰ نفر. این عده باید آخر هفته را در کارخانه دوام می‌آوردند به این امید که وقتی همکارانشان روز دوشنبه به سر کار برگشتند دوباره به اعتصاب بپیوندند. در این حال پیک‌هایی به کارخانه‌های دیگر در منطقه فرستاده شدند تا به کارگران اطلاع داده شود که اعتصاب هنوز پایان نیافته است.

"برای همه مردم"

کارگرانی که در کارخانه مانده بودند اعتصاب را زنده نگاه داشتند. برای به دست آوردن حق سازماندهی، کارگران نه تنها در مناطق ساحلی دریای بالتیک که در سراسر کشور باید بسیج می‌شدند. تنها یک اعتصاب سرتاسری قادر بود رژیم را وادارد که این خواسته اساسی کارگران را بپذیرد. حالا که کارگران نگذاشته بودند گنی‌یچ آب بر آتش اعتصاب بریزد، این احتمال وجود داشت که جنبش گسترده‌تر شود.

همانطور که بوروشوویچ می‌گفت کارگران اینک به پرچمی، شعاری، نیاز داشتند که آنان را گرد هم آورد و متحد کند. شب‌ه عصر نمایندگان کارگران اعتصابی ۲۰ کارخانه به اتاق کنفرانسی که در آن مذاکرات با گنی‌یچ انجام شده بود رفتند و خود را کمیته درون-کارخانه‌ای اعتصاب (یا کدکا) نامیدند. رهبران این کمیته، والس، والتینوویچ، گوی‌یژدا و کرزیوونوس بودند. پس از سال‌ها پخش اعلامیه و تحمل آزار نیروهای امنیتی، اینان اکنون سخنگویان ده‌ها هزار کارگر اعتصابی بودند. در میان اعضای کدکا چندین روشنفکر ناراضی که مدت‌ها بود با گروه اتحادیه آزاد کارگری همکاری می‌کردند نیز به چشم می‌خوردند. اینان تا نیمه‌شب شب‌ه و همه یکشنبه بر روی طرح‌های خود کار کردند. وقتی که کار تمام شد فهرستی از ۲۱ خواسته تهیه شده بود.^{۴۳}

اولین خواسته حق تشکیل اتحادیه‌های آزاد کارگری بود، اتحادیه‌هایی که زیر نظر حزب کمونیست نباشد. این خواسته مهمترین خواسته فعالان گدانسک و آرزوی همه کارگران مناطق ساحلی بود. خواسته دوم مصون بودن از اقدامات تنبیهی مقام‌های محلی علیه سازماندهندگان اعتصاب و شرکت‌کنندگان در آن بود. خواسته‌های بعدی مربوط به مسایل صنفی و مالی می‌شد، چیزهایی مانند گرفتن دستمزد هنگام اعتصاب، یک افزایش حقوقی ۲۰۰۰ زلوتی و دریافت فوق‌العاده‌های حقوقی. مانند طوماری که گورگی گپون و همکارانش در یکشنبه خونین به خدمت تزار تقدیم کرده بودند خواسته‌های کارگران شامل رعایت حقوق ابتدایی بشر از

جمله آزادی بیان و نشر، آزادی مطبوعات، بازگرداندن کارگران و دانشجویان اخراجی به سر کار و کلاس، و لغو حقوق ویژه نیروهای امنیتی و کادرهای حزبی در کارخانه‌ها نیز می‌شد. کارگران خواسته‌های کلی‌تری را نیز در فهرست خود آورده بودند که نیازهای همه لهستانی‌ها را در بر می‌گرفت. به عنوان نمونه اینان خواهان کاهش سن بازنشستگی، بهبود بیمه درمانی، توسعه خدمات مهد کودک، طولانی‌تر کردن مرخصی مادران تازه وضع حمل کرده و تعطیل روزهای شنبه شده بودند.

این خواسته‌ها ولی اقتدار رژیم را به چالش نکشیدند. شنبه شب در کارخانه، تادئوش شودلوسکی که از فعالان پرشور حقوق بشر در لهستان به شمار می‌رفت، تلاش کرد دیگران را قانع کند که درخواست تازه‌ای را در فهرست برای ممنوع کردن هر گونه سانسور در لهستان بگنجانند. بوروشویچ مخالفت کرد. او گفت که آنان نباید مهار سیاسی قدرت به وسیله حزب کمونیست را به چالش بکشند. او ادامه داد: "یادتان نرود که بعد از لغو سانسور در چکسلواکی در سال ۱۹۶۸ چه اتفاقی افتاد". آن‌ها مجبور به قبول این واقعیت بودند که لهستان بخشی از بلوک کمونیستی است و باید به وسیله حزب کمونیست اداره شود. به همین دلیل پیشنهاد گنجاندن حق انتخابات آزاد در فهرست خواسته‌ها نیز با مخالفت اکثریت اعضا روبرو شد. سه روز پس از آغاز اعتصاب، رهبران آن داشتند به تدریج از حرارات خود برای رودررویی با رژیم می‌کاستند.^{۴۴}

از ابتدا کدکا می‌خواست که اعتصاب به جنبشی برای همه لهستانی‌ها تبدیل شود. رهبران اعتصاب می‌دانستند که تنها در صورت همراه کردن مردم با کارگران می‌توانند به طور قاطع در رسیدن به خواست‌هایشان موفق شوند. به همین دلیل اینان اعتصاب را با نمادهایی آمیختند که در لهستان ارزش ملی محسوب می‌شد. یکشنبه صبح کشیش کاتولیک، هنریک یانکووسکی، به کارخانه کشتی‌سازی لنین رفت تا برای کارگران اعتصابی موعظه کند. هزاران نفر از مردم گدانسک در حالیکه با خود دسته گل و پرچم لهستان حمل می‌کردند به او پیوستند. یکی از اینان عکسی از پاپ ژان پل دوم را به در کاخانه چسباند. کارگران، درون کارخانه، مردم، بیرون آن، به خواندن سرودهای مذهبی پرداختند. پدر یانکووسکی در محلی که کارگران اعتصابی در ۱۹۷۰ به قتل رسیده بودند، صلیبی چوبی گذاشت. اندکی بعد به مردم به این صلیب، نوارهای سفید و سرخ (رنگ‌های پرچم لهستان) و پیکره‌ای کوچک از مدونای سیاه را نصب کردند. بک نفر گفته جوزف پیلسودسکی، از قهرمانان بیرون راندن روس‌ها از لهستان در پایان جنگ جهانی اول را بر کاغذی نوشت و در بالای صلیب گذاشت. گفته این بود: "خواستن، توانستن است". امیدهای کارگران اعتصابی با روح مردم لهستان پیوند خورده بود.

وقتی که آخر هفته به پایان رسید، کدکا می‌دانست که باید اعتصاب را گسترش دهد تا صدها هزار کارگری که در اطراف گدانسک کار می‌کردند را نیز در بر بگیرد و سپس آن را به معدن‌های ذغال سنگ سی‌لسیا و منطقه‌های صنعتی اطراف ورشو و کراکو و شهر بندری مهم سزتسین در ساحل دریای بالتیک گسترش دهد.

رسانه‌های تحت نظارت دولت مشغول سم‌پاشی علیه اعتصاب بودند. روزنامه‌های گدانسک می‌نوشتند که اعتصاب وضعیت اقتصادی را وخیم‌تر خواهد کرد. نخست وزیر لهستان در یک برنامه تلویزیونی گفته بود که متحدان لهستان - واژه‌ای که برای اشاره به اتحاد شوروی از آن استفاده می‌شد - از ادامه اعتصاب ناخشنودند. اعتصاب‌گران در کارخانه لنین به عنوان عده‌ای اخلال‌گر معرفی شدند که علیه اراده کارگران برای بازگشتن بر سر کار به پا خواسته‌اند.

تا نیم‌شب یکشنبه چاپگرهای زیرزمینی با انتشار اعلامیه‌هایی در مورد کدکا و خواسته‌هایش در کار اطلاع‌رسانی به مردم پیرامون اعتصاب بودند. روز دوشنبه شبکه‌ای از پیک‌های کارگری اعلامیه‌ها را در کارخانه‌های مختلف منطقه پخش کردند. رانندگان کامیونی که به کارخانه کالا می‌آوردند خبرهای مربوط به اعتصاب را به کارخانه‌های خود بردند. رفتن به گدانسک برای

کارگران به دلیل راه‌بندان‌های به وجود آمده به وسیله دولت راحت نبود. ولی دانشجویان، پزشکان و مهندسان توانایی و شانس بیشتری برای گذشتن از راه‌بندان‌ها و رساندن خود به گدانسک داشتند. به دلیل ارتباط‌گیری کورون با خبرنگاران خارجی، هر کس که در لهستان به رادیو اروپای آزاد گوش می‌داد چیز در مورد کدکا و فعالیت‌هایش می‌دانست. روز شنبه بسیاری از کارگرانی که به سر کار بازگشتند به همکاران اعتصابی خود پیوستند. نمایندگان بیش از ۳۰ کارخانه اعتصابی خود را به کارخانه لنین رساندند. شب که فرا رسید کدکا ۱۵۰ کارخانه اعتصابی در منطقه را نمایندگی می‌کرد.

با این پشتیبانی گسترده کارگری، کدکا آماده مذاکره با دولت بود و در این کار دست بالا را داشت. روز دوشنبه استانیسلاو کانیا، از اعضای پولیت بورو، با مقام‌های محلی حزب کمونیست در گدانسک ملاقات کرد تا راه‌حلی برای پایان دادن به بحران پیدا کند.

پیش از آن رژیم تلاش کرده بود که به گونه‌ای توافق با کارگران برسد. اکنون اما استراتژی رژیم عوض شده بود. دولت اینک سعی می‌کرد کارگران اعتصابی کارخانه‌هایی را که هنوز عضو کدکا نبودند با وعده اضافه حقوقی کت و کلفت از پیوستن به کدکا باز دارد. دولت در عین حال تلاش می‌کرد با نمایندگان کارخانه‌های عضو کدکا جداگانه وارد معامله شده و آنان را تشویق به ترک کدکا کند. هدف از این استراتژی روشن بود: کارگران باید خواسته اصلی کدکا برای تشکیل اتحادیه‌های آزاد کارگری را نادیده می‌گرفتند. در همین حال دولت به مسدود کردن هر چه بیشتر راه‌های ارتباطی به گدانسک و قطع کامل خط‌های تلفن در آنجا پرداخت، به آزار پیک‌های کارگری دست زد و کورون را به زندان انداخت. رژیم قصد نداشت که تحت هیچ شرایطی کدکا را به رسمیت بشناسد.

روز سه‌شنبه مقام‌های حزبی به بررسی امکان استفاده از زور علیه اعتصاب‌کنندگان پرداختند. روزهای شنبه و یکشنبه کارگران اعتصابی در کارخانه واهمه داشتند که ارتش به آنان حمله کند. ولی هم کانیا و هم تادئوش فیش‌باخ، رییس حزب کمونیست در گدانسک، با استفاده از زور مخالف بودند. نه ۱۹۸۰، ۱۹۷۰ بود و نه گی‌یرک، گومولکا. در گذشته گی‌یرک نشان داه بود که حاضر است برای جلوگیری از آشوب و قیام در کشور دست به هر مصالحه‌ای بزند. از این گذشته به دلیل فعالیت‌های کورون خبر اعتصاب همه جا پیچیده بود و هم لهستانی‌ها در موردش می‌دانستند و هم بخش بزرگی از مردم جهان. کارگران ماشین‌آلات مهم و گران‌قیمت را در کارخانه به "گروگان" گرفته بودند و این به آنان گونه‌ای ایمنی می‌داد. تبلیغاتی که در مورد اعتصاب جریان داشت احساس ایمنی آنان را بیشتر هم می‌کرد^{۴۶}. مسئله اینک این بود که آیا کارزار ضد تبلیغاتی رژیم علیه اعتصاب، رشوه‌هایی که به این و آن می‌دادند، اطلاعات غلطی که در اختیار مردم می‌گذاشتند و ارعابی که از آن علیه اعتصاب‌کنندگان استفاده می‌کردند موثر واقع می‌شود یا نه. اگر رژیم با این ترفندها موفق به خفه کردن اعتصاب نمی‌شد و اعتصاب به منطقه‌های دیگر نیز سرایت می‌کرد، آنگاه برای رژیم یکی از این دو راه باقی می‌ماند: یا با کدکا مذاکره کند یا برای سرکوب اعتصاب از خشونت بهره گیرد.

در این میان اعضای کدکا در کارخانه، در زیر پیکره‌ی لنین در اتاق بزرگی نشسته بودند و به نمایندگان سایر کارخانه‌های گوش داده، با آنان بحث می‌کردند. در ته اتاق کارشناسان فنی کمک می‌کردند که بحث‌ها و گفتگوها به طور زنده در سرتاسر کارخانه پخش شود. آن‌ها همچنین گفتگوها را بر روی نوار ضبط می‌کردند تا به دست کارگران در کارخانه‌های دیگر برسانند. خارج از اتاق، کارگران در کنار دروازه‌های ورودی نگرهبانی می‌دادند تا از ورود عناصر امنیتی به کارخانه جلوگیری کنند. گروهی از کارگران مسئول مراقبت از کشتی‌ها و ماشین‌ها شده بودند تا کسی به آنان آسیبی نرساند. مترجمان به خبرنگاران و

عکاسان خارجی یاری می‌رسانند. قصابان خوک و گاو ذبح می‌کردند و آشپزان با گوشت و سیب‌زمینی و پنیر و نان و مواد غذایی دیگری که مردم و کارگران با خود آورده بودند غذا درست می‌کردند.^{۴۷}

در اواسط هفته کدکا در بیانیه‌ای اعلام کرد که قصد کارگران به دست آوردن شندرغازی برای خود نیست، بلکه آنان در راه عدالت برای همه مردم مبارزه می‌کنند. واکنش مردم لهستان مثبت بود. هر روز گروه‌هایی از مردم خیرخواه برای ابراز پشتیبانی از اعتصاب جلو در کارخانه جمع می‌شدند. روز چهارشنبه یک هیئت نمایندگی از انستیتو پلی‌تکنیک گدانسک به کارخانه آمد و پشتیبانی خود را از اعتصاب اعلام کرد. روز بعد کانون نویسندگان گدانسک و دانشگاه آن شهر نیز چنین کردند. رادیو اروپای آزاد متن بیانیه‌ای را خواند که در آن تادئوش ماژوویسکی، دبیر یک هفته‌نامه کاتولیک، و شصت و چهار روشنفکر دیگر در ورشو پشتیبانی خود را از اعتصاب‌کنندگان اعلام کرده بودند.

نیمه‌شب جمعه ماژوویسکی و برونیسلاو گرمک، تاریخ‌دان پرآوازه، از ورشو به گدانسک آمدند تا با والسا صحبت کنند. آنان نیز مانند بسیاری روشنفکران دیگر (از جمله خود کورون) فکر می‌کردند که پافشاری بر حق تشکیل اتحادیه‌های مستقل کارگری کار درستی نیست و ممکن است موجب رویارویی خشونت‌آمیز با دولت بشود. آنان قادر به قانع کردن والسا به پا پس گذاشتن نشدند-اما به درخواست او در کارخانه ماندند تا به عنوان مشاور به وی و کدکا کمک فکری کنند.

در همین حال اعتصاب داشت با شتاب به دیگر منطقه‌های ساحلی سرایت می‌کرد. روز سه‌شنبه کدکا اعتصاب‌گران در ۲۶۳ کارخانه را نمایندگی می‌کرد. روز بعد این تعداد به ۳۰۳ کارخانه رسید. کارگران کارخانه کشتی‌سازی وارسکی در سزسین روز دوشنبه دست از کار کشیدند. پس از آن کارگران در کارخانه‌ها کمیته‌های درون-کارخانه‌ای اعتصاب تشکیل دادند. چنین اتفاقی در شهر البلاگ در مرز شوروی نیز رخ داد. شب پنجشنبه، کارگران اعتصابی کارخانه‌هایی که مستقلن مشغول مذاکره با دولت بودند نیز به کدکا پیوستند. استراتژی "تفرقه بینداز و حکومت کن" رژیم شکست خورده بود.

از آغاز هفته به این سو کارگران موفق شده بودند که مردم گدانسک را با خود همراه کنند، مخالفان رژیم را الهام ببخشند و خبرنگاران خارجی را به اعتصاب خود علاقمند کنند. اعتصاب همه منطقه گدانسک-گدینا را فلج کرده بود و می‌رفت که به منطقه‌های دیگر نیز سرایت کند. شب جمعه رهبری حزب کمونیست آماده به کارگیری تاکتیک جدیدی شد: مذاکره با کدکا بدون آنکه اقتدار حزب خدشه‌دار شود. کدکا به هر حال حزب کمونیست را به مذاکره دعوت کرده بود. با این امید مقام‌های حزبی اعلام کردند که روز شنبه برای مذاکره به گدانسک خواهند رفت. پس از یک هفته رو در رویی با رژیم، اعتصاب‌گران عاقبت دولت را مجبور کرده بودند که کدکا را به عنوان نماینده خود به رسمیت بشناسد. برای دستیابی به چنین موفقیتی، رهبران اعتصاب به فراسوی درس‌های اعتصاب ۱۹۷۰ رفته بودند. آنان ائتلاف‌های تازه‌ای به وجود آورده بودند: کشاورزان و مردم شهر از اعتصاب‌گران پشتیبانی کرده بودند. دانشجویان و کارشناسان خبرهای مربوط به اعتصاب را در سطح منطقه پخش کرده بودند. دانشگاهیان و ناراضیان به عنوان مترجم کار خبرنگاران خارجی را آسان کرده و در حکم مشاور به اعضای کدکا کمک کرده بودند. این گروه‌ها اعتصاب را آغاز نکرده بودند ولی با دادن دست یاری به اعتصاب‌گران تلاش‌های رژیم را برای منزوی کردن و شکست آنان عقیم گذاشته بودند. برخلاف اعتصاب ۱۹۷۰، این بار کارگران تنها نبودند.

"ما همه آن چیزهایی را که می‌توانستیم به دست آوریم"

روز شنبه دو طرف در اتاق تندرستی و ایمنی در کارخانه با یکدیگر ملاقات کردند. این اتاق به وسیله دیواری شیشه‌ای از

تالاری جدا می‌شد. پشت این دیوار صدها نماینده عضو کدکا جریان مذاکرات را تماشا می‌کردند. هر کلمه‌ای که در آن اتاق به زبان می‌آمد را کارگران در سرتاسر کارخانه می‌شنیدند. می‌تسیلاو یاجی یلسکی، معاون نخست‌وزیر، مسئول هیئتی بود که دولت گسیل داشته بود. او به "حلال مشکلات" معروف بود- لقبی که پس از موفقیتش در پایان بخشیدن به اعتصابی عمومی در لوبلین به او داده بودند. سخن‌گویان کدکا در اتاق، والسا، گوی یاژدا، کرزی ونوس، کلودژی، پینکوسکا و عده‌ای دیگر بودند.

کدکا که اینک صدها هزار کارگر اعتصابی را در صدها کارخانه نمایندگی می‌کرد می‌خواست دامنه نفوذ خود را گسترش دهد. به این دلیل پیش‌شرطی را برای آغاز مذاکرات تعیین کرد و آن این بود که رژیم اول به دستگیری و آزار پیک‌های خبررسان پایان دهد.

اینک اخبار مربوط به مذاکرات در رسانه‌های رسمی انعکاس می‌یافت و خط‌های تلفن بین ورشو و گدانسک وصل شده بود. یاجی یلسکی و رفقاییش جا خورده بودند. آن‌ها میدانستند که با هر اعتصاب تازه‌ای موقعیت آنان در مذاکرات تضعیف می‌شود. نمایندگان رژیم به دادن وعده وعیدهای کلی پرداختند، مشکلات "فنی" را پیش کشیدند و سعی کردند که خواسته‌های اولیه کارگران را در مورد مسایل مالی برجسته کنند. یکی از آنان ادعا کرد که خط‌های تلفن را نمی‌شود وصل کرد چرا که توفانی در ورشو بخش مهمی از شهر، از جمله مرکز مخابرات را، ویران کرده است. پی‌ینکوسکا جلو او ایستاد: "اجازه بدهید به شما یادآوری کنم که خط‌های تلفن یک‌هفته پیش در روز جمعه قطع شد. آن زمان هیچ حرفی از توفان در میان نبود". رهبران کدکا تاکید داشتند که تا زمانی که پیش‌شرط‌هایشان مورد قبول قرار نگرفته حاضر به مذاکره نخواهند بود. آن‌ها در مذاکرات دست بالا را داشتند و می‌خواستند که از موقعیت خود بیشترین بهره را ببرند.^{۴۸}

رژیم در وهله اول پیش‌شرط‌ها را نادیده گرفت: وصل دوباره خط‌های تلفن و بازتاب مذاکرات در تلویزیون ملی تا روز جمعه طول کشید. مذاکرات روز سه‌شنبه از سر گرفته شد و تبلیغات، موج اعتصاب‌ها را گسترده‌تر کرد. آن روز کارگران در منطقه حساس وروتسلاو، جایی که معدن‌های ذغال‌سنگ سی‌لی‌سیا قرار داشت، به اعتصاب پیوستند. تا چهارشنبه ۵۰۰ کارخانه در منطقه گدانسک اعتصاب کرده بودند. در دو مرکز صنعتی دیگر، بیدگوژ و تورون، اعتصاب‌های تازه‌ای رخ داده بود. در همان حال کارگران کارخانه عظیم دوب‌آهن نووآ هوتا آماده می‌شدند که دست از کار بکشند. روز جمعه ۲۰۰۰۰ کارگر معدن‌های مس به جنبش پیوستند. کارگران کارخانه خودروسازی تسگیلسکی تهدید کرده بودند که اگر مذاکرات با کارگران گدانسک به نتیجه نرسد دست از کار خواهند کشید. رژیم اکنون در موقعیت دشواری قرار داشت و می‌دید که با گذشت هر روز ضربه دیگری بر اقتصاد کشور وارد می‌شود.

حزب کمونیست داشت مهار خود را بر وسایل ارتباطی از دست می‌داد و در جلو گرفتن از پیوستن کارگران تازه به اعتصاب شکست می‌خورد. با این وجود هنوز امیدوار بود که بتواند به توافقی قابل قبول با کدکا برسد. رژیم امیدوار بود که با پذیرش خواسته‌های اقتصادی کارگران آنان را قانع به کنار گذاشتن خواسته‌های ریشه‌ای خود به ویژه حق تشکیل اتحادیه‌های آزاد کاری کند. حزب کمونیست دوبار در سال‌های ۱۹۵۶ و ۱۹۷۰ با قیام کارگران روبرو شده بود و هر دو بار با پذیرش خواسته‌های آنان و وعده انجام اصلاحات در اتحادیه‌های رسمی موفق شده بود که آب‌ها را از آسیاب بیندازد. حتا برخی روشنفکرانی که با کدکا همکاری می‌کردند و به اعضای آن نظر مشورتی می‌دادند معتقد بودند که حداکثر انتظاری که می‌شود.



نمایندگان دولت برای مذاکره با کارگران وارد کارخانه کشتی‌سازی لنین در گدانسک می‌شوند. اوت ۱۹۸۰.

داشت انجام برخی اصلاحات در اتحادیه‌های رسمی است و هر خواسته رادیکالی راه رسیدن به توافق با دولت را سد خواهد کرد. اما اینان این حرف را به کارگرانی می‌زدند که بک عمر در آرزوی اتحادیه‌های آزاد سر کرده بودند و حالا که قدرتی به دست آورده بودند حاضر به عقب نشینی نبودند.

وقتی که روز سه‌شنبه مذاکرات از سر گرفته شد، یاجی یلسکی قول داد که در اتحادیه‌های رسمی اصلاحات درست و حسابی انجام شود. ولی کدکا علاقه‌ای نشان نداد. هیئت نمایندگان کارگران بارانداز به او گفت: "این اتحادیه‌ها هیچ کاری برای دفاع از منافع ما نمی‌کنند. هیچ وقت هیچ کاری نکرده‌اند". بوگدان لیس از این هم صریح‌تر بود. وی گفت: "ما علاقه‌ای به عوض کردن خون این اتحادیه‌ها نداریم. چیزی که می‌خواهیم عوض کردن کل ارگان است".

بعد از یک استراحت کوتاه، یاجی یلسکی پیشنهاد کرد که هر طرف نمایندگان خبره‌ای تعیین کند و مذاکرات در پشت درهای بسته ادامه یابد. این پیشنهاد او برخلاف توافق اولیه به شفاف بودن روند مذاکرات بود. ولی والسا و دیگران آن را پذیرفتند چرا که حس می‌کردند رژیم می‌خواهد دور از چشم خبرنگاران داخلی و خارجی با کارگران سازش کند و خواسته‌های آنان را بپذیرد^{۴۹}.

کمونیس‌تها عاقبت تصمیم به مصالحه با کارگران و پذیرش مهمترین خواست‌های آنان گرفتند، اما این کار را تنها زمانی کردند که کدکا پذیرفت به آن‌ها امتیازهایی بدهد. کدکا خود را به عنوان یک نیروی مخالف و نه براندازنده نشان داده بود. قصد آنان تغییر سیستم نبود. تنها می‌خواستند که آن را اصلاح کنند. این موضع موجب شد که مذاکرات به آرامی و با موفقیت پیش برود. روز سه‌شنبه والسا مذاکرات را با این گفته آغاز کرده بود: "کارگران مخالف سیستم سوسیالیستی نیستند". پس از آن در مذاکرات غیرعلنی نمایندگان "خبره"، یکی از نمایندگان کمونیست اصرار کرده بود که اعتصاب‌گران نقش رهبری حزب کمونیست را به رسمیت بشناسند و کارگران موافقت کرده بودند. تایید مهار مطلق قدرت سیاسی به وسیله حزب کمونیست کار راحتی نبود. ولی هر گونه مخالفتی با آن می‌توانست خطرناک باشد^{۵۰}.

کدکا به کمونیست‌ها امتیاز دیگری نیز داد. پیش از آن کارگران خواستار حق تشکیل اتحادیه‌های آزاد برای تمام کارگران لهستانی شده بودند. مقام‌های حزب کمونیست ولی تنها این حق را به کارگران گدانسک دادند. دلیل آن‌ها این بود که اگر کارگران منطقه‌های دیگر نیز خواستار چنین حقی هستند خودشان باید پا پیش بگذارند. برخی از کارگران می‌خواستند که این

پیشنهاد رژیم را نپذیرند. ولی والسا، گوی یاژدا و مشاوران کدکا با آن موافقت کردند و در نهایت سایر نمایندگان را نیز به پذیرش آن قانع نمودند.

در پایان هفته، توافق نامه‌ای برای امضا آماده بود. پولیت بورو در ورشو تشکیل جلسه داد و در مورد آن به بحث پرداخت. برای حزب کمونیست تنها دو راه وجود داشت: یا توافق نامه را بپذیرد و یا به زور متوسل شود. کانیا، رییس نیروهای امنیتی و ژنرال وویچخ یاروزلسکی، وزیر دفاع، با استفاده از زور مخالفت کردند چرا که واهمه داشتند نیروهای نظامی و امنیتی از پذیرش دستورات سر باز زنند و به کارخانه کشتی سازی لنین و سایر کارخانه‌ها حمله نکنند. عصر همان روز یاجی یلسکی دستوری از ورشو دریافت کرد. دستور این بود: توافق نامه را هر چه زودتر امضا کنید.

روز شنبه و یکشنبه، نمایندگان کمونیست‌ها و کارگران آخرین جزییات مربوط به توافق نامه را نیز تصویب کردند. مواد اصلی توافق نامه این بود: دولت حق کارگران به تشکیل اتحادیه‌های مستقل را می‌پذیرفت. در عوض کارگران رهبری حزب کمونیست را می‌پذیرفتند و قبول می‌کردند که با "سیستم موجود و متحدان آن به مقابله نپردازند". به زبان ساده‌تر کارگران می‌توانستند اتحادیه‌های خود را داشته باشند ولی این اتحادیه‌ها باید غیرسیاسی می‌بودند و پا در کفش اتحاد شوروی نمی‌کردند. از حقوق دیگری که کارگران به دست آوردند حق اعتصاب، قانون جدیدی در مورد رسانه‌ها، پیگرد قانونی عاملان سرکوب سیاسی، تعهدهای تازه‌ی اقتصادی و عدم مجازات تنبیهی اعتصاب‌گران و همکاری‌شان بود.

در جلسه نهایی بعدالظهر روز یکشنبه، والسا می‌دانست که همه اعضای کدکا از توافق نامه، به ویژه بندی که در آن رهبری حزب کمونیست مورد تأیید قرار گرفته، راضی نیستند. او به کارگران گفت: "آیا ما به همه چیزهایی که می‌خواستیم رسیدیم؟ نه. ولی خیلی چیزها به دست آوردیم. بقیه را نیز به دست خواهیم آورد... مهمترین دست‌آورد ما گرفتن حق تشکیل اتحادیه‌های مستقل کارگری است. این، آینده ما را تضمین می‌کند". پس از این سخنان وی اعتصاب را پایان یافته اعلام کرد و سپس با یاجی یلسکی توافق نامه را امضا نمود. آن روز، یکشنبه ۳۱ اوت بود و فردای آن صدها هزار کارگر اعتصابی دوباره به سر کار بازمی‌گشتند.^{۵۱}

توافق نامه، کدکا را به عنوان بنیان‌گذار اتحادیه‌ای جدید در منطقه گدانسک-گدنیا به رسمیت شناخت. چند روز پس از پایان مذاکرات، کدکا مقر اتحادیه را در هتلی در حومه گدانسک قرار داد. والسا رییس اتحادیه شد و از کورون دعوت کرد که به عنوان مشاور ارشد با وی همکاری کند. سازماندهندگان اعتصاب نام **همبستگی** را برای اتحادیه خود برگزیدند تا بیانگر روح مبارزاتی آنان در دهه ۷۰ باشد (این نام قبلاً عنوان بولتن اعتصاب بود که در کارخانه چاپ و توزیع می‌شد). اعتصاب‌گران سزسین که جداگانه توافق نامه‌ای با دولت امضا کرده بودند نیز همین نام را برای اتحادیه خود برگزیدند.

طبق قرار قبلی، مطبوعات رسمی متن توافق نامه را چاپ کردند و همه لهستانی‌ها از پیروزی کارگران اعتصابی باخبر شدند. تنها چند روز پس از اعلام خبر، کارگران در سایر کارخانه‌های کشور نیز خواستار حقوقی مشابه شدند و از اتحادیه همبستگی گدانسک در مورد نحوه اشغال کارخانه و تشکیل کمیته‌های اعتصاب نظر مشورتی خواستند. الهام گرفته از اعتصاب‌های اوت در ساحل دریای بالتیک، کارگران سایر منطقه‌ها نیز درخواست اتحادیه‌های مستقل خود را کردند. در ۱۷ سپتامبر، نمایندگان کارگران از سرتاسر لهستان در گدانسک گرد هم آمدند و تصمیم به ایجاد یک تشکیلات مرکزی به نام کمیته هماهنگی ملی برای دادن رهنمود به اتحادیه‌های محلی گرفتند. در آن تاریخ سه میلیون کارگر عضو جنبش همبستگی بودند. در پایان آن سال شمار این عده به ده میلیون رسید.

در روزهای اعتصاب اوت، آدام میچنیک مطمئن بود که اعتصاب کنندگان با درخواست حق تشکیل اتحادیه‌های مستقل در پی امر "محال" هستند. مانند سایر روشنفکران او نیز معتقد بود که رژیم هرگز با کسی در قدرت شریک نمی‌شود. اما کارگران ساحل دریای بالتیک راه دیگری برای رژیم باقی نگذاشته بودند. در هفته‌ها و ماه‌هایی که در پی آمد بیشتر حقوق‌بگیران لهستانی به همبستگی پیوستند- نهادی که به وسیله دولت یا حزب کمونیست اداره نمی‌شد. پیش از این چنین اتفاقی در هیچیک از کشورهای کمونیستی نیفتاده بود.^{۵۲}

شانزده ماه

ظاهر باید حفظ شود

پس از آنکه آب‌ها از آسیاب افتاد و کارگران بخش مهمی از خواسته‌های خود را به دست آوردند، جنبش همبستگی خود را در موقعیتی شبیه موقعیت مخالفان تزار در اکتبر سال ۱۹۰۵ یافت: جنبش، دگرگونی‌های بی‌سابقه‌ای را در کشور موجب شده بود ولی اکنون با رژیمی طرف بود که به دو جناح محافظه کار و اصلاح‌طلب تقسیم می‌شد و هر آن امکان داشت که موازنه قدرت به نفع جناح نامطلوب به هم بخورد و همه چیز از دست برود. اما جنبشی که با اعتصاب کارگران کارخانه کشتی‌سازی لنین آغاز شده بود فروکش نمی‌کرد.

از نگاهی، هدف همبستگی رسیدن به خواسته‌های بیست و یک ماده‌ای‌اش، به ویژه حق تشکیل اتحادیه‌های آزاد کارگری بود. با این وجود همبستگی فقط یک اعتراض کارگری نبود و اکنون تبدیل به جنبشی برای میلیون‌ها لهستانی غیرکارگر نیز شده بود. این لهستانی‌ها به دنبال یافتن فضایی آزاد برای تشکیل نهادهای مستقل خود بودند. همبستگی به نوعی وارث آرمان‌های اعتصاب ۱۹۷۰ و باورهای روشنفکری کمیته دفاع از کارگران، یعنی نهادی که رژیم تهدیدی برای خود به شمار می‌آورد، بود. کسانی که در خط اول جنبش اوت بودند می‌دانستند که فشار زیاد به رژیم می‌تواند موجب توسل آن به خشونت شده یا حتا مداخله نظامی اتحاد شوروی را در پی آورد. رهبران همبستگی در همه سخنرانی‌های خود در پاییز ۱۹۸۰ بر این نکته پای می‌فشردند که مخالف سوسیالیسم و پیمان ورشو یا اداره کشور به وسیله حزب کمونیست نیستند. همانطور که در جریان اعتصاب، اینبار نیز اینان دمکراسی واقعی را دغدغه و خواسته اصلی خود نکردند.

به نظر می‌رسید که کلیسای کاتولیک سرمشقی عملی برای جنبش همبستگی باشد. کلیسا اجازه داشت که امور خود را مستقلانه رتق و فتق کند و از پشتیبانی میلیون‌ها لهستانی مومن برخوردار باشد. این نهاد در عوض از هر گونه انتقاد مستقیمی از دستگاه خودداری می‌کرد- هر چند که گهگاه کشیشان، جداگانه و به طور فردی، بر اهمیت احترام به حقوق بشر انگشت می‌گذاشتند. به گمان برخی، همبستگی می‌توانست تبدیل به نهادی مانند کلیسا شود و پناهگاهی برای مومنان به باورهای دیگر گردد. این نهاد می‌توانست پوسته سختی به دور نطفه دمکراسی بکشد و آن را از آسیب رژیم حفظ کند. سوی آن، همبستگی می‌توانست نیرویی برای جلوگیری از مداخله احتمالی شوروی نیز باشد.

نیل آشرسون، ژورنالیست انگلیسی، می‌گفت: "لهستان به خانه‌ای تحت نظارت می‌ماند. می‌شود درون آن را عوض کرد و دکوراسیون را تغییر داد. اما نمی‌شود به نمای بیرونی و بام آن دست زد"^{۵۳}. همبستگی قصد داشت که با حزب کمونیست در اداره

کشور رقابت کند ولی نمی‌خواست که اقتدار حزب را به زیر سؤال ببرد. به همین دلیل باید به شدت مراقب هوادارانش و همچنین مواضع و دیدگاه‌هایش می‌بود. برای موفقیت، هواداران همبستگی باید متحد می‌ماندند و هدف‌های خود را محدود و معدود می‌کردند. در جریان اعتصاب، آنچه بسیاری کارگران را به قبول رهبری و اقتدار حزب کمونیست در توافق نامه راضی کرده بود، شخصیت خود والسا و مهارت‌های سیاسی وی بود. اما طرفداران دمکراسی در اتحادیه قصد نداشتند که از پا بنشینند و به احتمال دوباره مسئله را با وجود احتمال مداخله نظامی شوروی در کشورشان، مطرح می‌کردند.

اگر اقتصاد سیر قهقرایی طی می‌کرد و کمونیست‌ها به وعده‌های خود برای ایجاد رفاه مادی بیشتر وفا نمی‌کردند همبستگی بر سر یک دوراهی قرار می‌گرفت: یا می‌بایست با رژیم رودررو شود و یا محبوبیت خود را در میان بخش مهمی از کارگران از دست بدهد.

حفظ قدرت همبستگی منوط به این بود که حزب کمونیست افول اقتدار خود را بپذیرد. تنها چند روز پس از امضای توافق‌نامه، گریک سکتۀ قلبی کرد و جای او را در حزب استانیسلاو کانیا گرفت. این تغییر نشان از به قدرت رسیدن عمل-گرایان در رهبری حزب داشت، آنانی که شعارشان "توافقکنی" و "احیا" بود و خواستار مصالحه و مذاکره بودند. با این وجود بسیاری در حزب و نهادهای امنیتی موضع متفاوتی داشتند و حاضر نبودند که به کارگران یا ناراضیان بیشتر از این امتیاز بدهند. همه چیز اکنون بسته به این بود که آیا اتحاد شوروی بی‌طرف می‌ماند یا نه.

حتا پیش از توافق‌نامه ماه اوت، اتحاد شوروی احساس خطر کرده بود. روزنامه‌های پراودا و ایزوستی یا اعتصاب‌گران را "ضدانقلابی" خوانده و ادعا کرده بودند که روشنفکران ضدسوسیالیست از آنان سؤاستفاده می‌کنند. رژیم‌های سوسیالیستی و اورتودکس چکسلواکی و آلمان شرقی پا را از این نیز فراتر گذاشته و همراه با سایر پایتخت‌های کمونیستی در اروپای شرقی اعلام کرده بودند که اگر حزب کمونیست لهستان ضدانقلابیان را سرکوب نکند آنان پا پیش گذاشته و خود این کار را خواهند کرد (حال چه از آنان دعوت شده باشد و چه نه!). هزینه سیاسی، اقتصادی و نظامی اشغال لهستان بسیار بالا بود، اما به گمان برخی، شوروی حاضر بود آن را تقبل کند. آندره‌ی گرومیگو، وزیر امور خارجه وقت شوروی در جلسه پولیت بورو در مسکو در ۲۹ اکتبر به هم‌مسئولانش گفته بود: ما نمی‌توانیم و نباید لهستان را از دست بدهیم^{۵۴}!

مانورها و آژیرها

در پاییز و زمستان ۱۹۸۰-۱۹۸۱ لهستان به تناوب دچار بحران و آرامش می‌شد. مقام‌های رژیم مکرراً وعده‌های خود را زیر پا می‌نهادند یا کاری می‌کردند که روح توافق‌نامه نقض شود. حقوق کارگران اضافه نشده بود، ماده جدیدی به قانون سانسور اضافه شده بود و کارگرانی که در پی تاسیس اتحادیه‌های مستقل خود بودند تحت فشار قرار گرفته بودند. در ماه نوامبر پلیس به دفترهای همبستگی در ورشو یورش برد و یک کارگر چاپ به نام یان ناروژنیاک را به جرم "انتشار اسرار دولتی" بازداشت کرد. در ژانویه دولت اعلام کرد که کارگران باید دو شنبه در ماه را به سر کار بروند و این نقض ماده‌ای در توافق‌نامه بود که شنبه را روز تعطیل کارگری اعلام می‌کرد. رسانه‌های دولتی، به ویژه تلویزیون ملی، مدام به کمیته دفاع از کارگران حمله می‌کردند و در مورد "فعالیت‌های ضددولتی" آن برنامه پخش کرده و مطلب می‌نوشتند. در تاریخ ۵ مارس، یاتسک کورون به مدت ۵ ساعت به وسیله پلیس بازداشت شد.

این بی‌حرمتی‌ها وضع دشواری به وجود آورد. اگر همبستگی واکنشی نشان نمی‌داد، دوست و دشمن آن را یک ببر کاغذی قلمداد می‌کردند که توان دفاع از خود را ندارد، و اگر بیش از اندازه واکنش نشان می‌داد، ممکن بود موجب تقویت نیروهای ارتجاعی و محافظه‌کار درون رژیم بشود. اتحادیه راه‌سومی پیدا کرد و با سیاست یکی به میخ، یکی به نعل مسئله را حل کرد: هر بار که مشکلی پیش می‌آمد همبستگی دولت را تهدید به اعتصاب کرده یا تقاضاهای جدیدی ارائه می‌داد. اما بعد با مقام‌های دولتی ملاقات می‌کرد تا راهی برای مصالحه پیدا کند. به این ترتیب همبستگی موفق شد که وعده جدیدی برای افزایش دستمزد از دولت بگیرد، ناروژنیاک را از زندان آزاد کند، رژیم را وادارد که فقط یک شنبه در ماه کارگران را به سر کار بفرستد، دسترسی خود به رادیو تلویزیون دولتی را بیشتر کند و از دولت اجازه انتشار یک روزنامه را بگیرد. هیچ کدام این‌ها کارگران را به طور کامل راضی نمی‌کرد و والسا و رهبران همبستگی مدام در تلاش قانع کردن کارگران بودند که به طرح اعتصاب خود جامه عمل نپوشانند چرا که سازش تازه‌ای با دولت صورت گرفته بود. به این ترتیب برای مدتی تنش در جامعه کاهش می‌یافت تا بحران بعدی فرا رسد. ناسازهای که جنبش همبستگی مجبور به کنار آمدن با آن بود داشتن قدرت بسیار از یک سو ولی ناتوانایی در استفاده کامل از آن از سوی دیگر بود. این ناسازه در مارس ۱۹۸۱ به بهترین وجهی آشکار شد: از پاییز به این طرف کشاورزان خواستار تشکیل اتحادیه آزاد خود به نام همبستگی روستایی شده بودند و جنبش همبستگی از این خواسته آنان حمایت کرده بود- دولت ولی به این بهانه که کشاورز حقوق‌بگیر نیست از پذیرش مطالبه آنان سر باز زده بود. پس از ماه‌ها کشمکش این معضل در مارس تبدیل به بحرانی سرتاسری شد.

در ۱۹ مارس نمایندگان همبستگی روستایی به همراه یان رولوسکی، مسئول سازمان همبستگی در منطقه، به جلسه انجمن دولتی شهر بیدگوژ رفتند. به آن‌ها گفته شده بود که می‌توانند در آنجا دلیل‌های خود را برای تشکیل همبستگی روستایی بیان کنند. جلسه اما درست قبل از اینکه اینان اجازه صحبت یابند پایان یافته اعلام شد و بیشتر حاضران جلسه را ترک کردند. اینان به اعتراض در محل ماندند و به همراه تعدادی از اعضای انجمن مشغول تنظیم بیانیه مشترکی شدند. مدتی بعد، ۲۰۰ پلیس به اتاق آمده و از آنان خواستند که آنجا را ترک کنند. کشاورزان و پشتیبانانشان از ترک اتاق سر باز زدند و در عوض دست‌ها را حلقه کرده و به خواندن سرود ملی لهستان پرداختند. پلیس به زور متوسل شد و آنان را بیرون انداخت. پس از پایان یافتن غائله برخی کشاورزان ادعا کردند که آنان را، مانند کارگران دستگیر شده در سال ۱۹۷۶، آزار داده‌اند. بدن سه نفر، از جمله رولوسکی، پر از زخم و کبودی بود.

این خبر لهستان را دچار خشم کرد. در بیدگوژ مردم فریاد زنان پلیس را "گشتاپو" خواندند. همبستگی خواهان رسیدگی دولت به این حادثه شد و در دفترهای خود عکس‌چهره‌های خونین قربانیان بیدگوژ را به دیوار زد. روز بعد نمایندگان کمیته ملی در بیدگوژ گرد هم آمدند تا در مورد یک اقدام اعتراضی تصمیم بگیرند. بسیاری خواستار یک اعتصاب عمومی بودند. تادئوش ماژوویتسکی و برانیسلاو گرمک، مشاوران و پیش‌کسوتان مذاکرات اوت، اخطار کردند که چنین اقدامی به نیروهای ارتجاعی درون حزب کمونیست بهانه‌ای برای سرکوب جنبش خواهد داد. روز بعد والسا پیشنهاد یک اعتصاب سرتاسری چهار ساعته در روز جمعه را داد و گفت که اگر پس از چهار روز توافقی با دولت حاصل نشود، کمیته مردم را به یک اعتصاب عمومی نامحدود فرا خواهد خواند. ولی این برای بسیاری نمایندگان کافی نبود. آنان خواهان یک اعتصاب عمومی نامحدود به عنوان اولین اقدام بودند و تنها زمانی پیشنهاد والسا را پذیرفتند که وی به اعتراض و با عصبانیت جلسه را ترک کرده بود. طرح والسا شامل چند خواسته از جمله مجازرات مسببان حمله روز جمعه و به رسمیت شناختن همبستگی روستای به مثابه یک نهاد مستقل می‌شد.

چند روزی که در پی آمد مملو از تنش بود. رهبران شوروی مانورهای نیروهای پیمان ورشو را که در آن زمان در لهستان در حال انجام بود تمدید کردند و نیروهای نظامی شوروی در اطراف ورشو اردو زدند. آمریکا و کشورهای اروپای غربی اخطار کردند که احتمال اشغال لهستان می‌رود.

همبستگی به بسیج اعضایش پرداخت. کمیته ملی مقررش را در کارخانه کشتی‌سازی لنین قرار داد و دفترهای محلی جنبش از ساختمان‌های غیرقابل دفاع در شهر به کارخانه‌ها منتقل شدند. در بیدگوژ، اتحادیه مرکز خود را در ایستگاه راه آهن قرار داد، جایی که از کارگاه‌های تعمیر و قطارها می‌شد به عنوان ابزار دفاعی استفاده کرد. در صورت اشغال نظامی کشور، همبستگی به اعضایش دستور داده بود که کارخانه‌ها را به اشغال خود درآورند و همانند کارگران اعتصابی کارخانه لنین در اوت گذشته به سازماندهی و دفاع از خود بپردازند. اگر رژیم در کشور شرایط فوق‌العاده اعلام می‌کرد و رهبران همبستگی را دستگیر می‌نمود کارگران باید به انتخاب رهبران تازه اقدام می‌کردند. اگر اتحاد شوروی کشور را اشغال می‌کرد، مردم باید نام خیابان‌ها را عوض کرده و از همکاری با اشغالگران خودداری می‌نمودند.

در ساعت ۸ صبح روز جمعه، آژیر کارخانه‌ها در سرتاسر کشور به صدا درآمد و کارگران دست از کار کشیدند. حدود یک میلیون عضو حزب کمونیست نیز دستور پولیت‌بورو را نادیده گرفته و به اعتصاب پیوستند. برنامه تلویزیون قطع شد و بر صفحه آن فقط دو واژه نقش بست: "اعتصاب همبستگی".

تنها چند تشکیلات مهم اقتصادی و خدماتی مانند کارخانه‌های ذوب آهن و اسلحه‌سازی به کار خود ادامه دادند. رادک سیکورسکی که در آن هنگام دانش آموز دبیرستان بود روز واقعه را چنین به خاطر می‌آورد: "روز ترسناکی بود. هیچ ده‌ک‌ای باز نبود. هیچ اتوبوس یا تراموایی در خیابان‌ها حرکت نمی‌کرد". مردم ساختمان‌ها را با پرچم‌های لهستان پوشانده بودند و بازوبندهای سفید و سرخ به بازوهاشان بسته بودند. پس از گذشت چهار ساعت، هنگام ظهر، آژیرها دوباره به صدا درآمدند و اعتصاب پایان یافت.^{۵۵}

جنبش همبستگی قدرت خود را نشان داده بود. ولی روس‌ها هم بیکار ننشسته بودند. تانک‌های روسی هنوز در حومه شهر مانور می‌دادند و تاس، خبرنگاری رسمی شوروی، گزارشی عصبی در مورد "نیروهای براندازنده‌ای که قصد قبضه قدرت در لهستان دارند" را پخش کرد. جنبش همبستگی در حال آماده ساختن مقدمات یک اعتصاب سرتاسری در روز سه‌شنبه بود. گرمک و ماژوی‌یتسکی به والسا توصیه کردند که کوتاه بیاید. اسقف ویژینسکی نیز به رهبران اتحادیه پیشنهاد کرد که راهی برای خروج از بحران پیدا کنند. در رم، پاپ، ملتسمانه خواست که مردم و مقام‌های دولتی در لهستان مصالحه کنند. والسا می‌دانست که باید با احتیاط عمل کند و علاوه بر تمایل بسیاری از کارگران به انجام اعتصاب، اعلام کرد که "دمکراسی باید حد داشته باشد". وی گفت که به تنهایی و با کمک مشاوران اتحادیه با مقام‌های دولتی ملاقات و مذاکره خواهد کرد. آخر هفته والسا نماینده دولت، میه‌چیسلاو راکووسکی، را ملاقات کرد و این در حالی بود که سایر رهبران همبستگی در هتلی در ورشو انتظار انجام مذاکره را می‌کشیدند.^{۵۶}

ساعت ۷:۳۰ صبح دوشنبه لهستانی‌ها پس از گذراندن آخر هفته در کارخانه‌ها و آماده شدن برای اعتصاب، تلویزیون‌های خود را روشن کردند و دیدند که آندره‌ی گوی‌یاژدا دارد بیانیه‌ای را می‌خواند: همبستگی و دولت به توافق رسیده بودند. دولت پذیرفته بود که رفتار پلیس در بیدگوژ توافق‌نامه اوت را نقض کرده و تاسف خود را از ضرب و شتم کشاورزان و نمایندگان‌شان ابراز داشته بود. بیانیه می‌گفت که مسبب این واقعه مجازات خواهند شد و دولت در کار تشکیل همبستگی روستایی اخلاص نخواهد کرد. جنبش

همبستگی در عوض تعهد کرده بود که اعتصابی صورت نخواهد گرفت. اندکی پس از توافق با دولت، والسا گفت: دست زدن به اعتصاب ریسک زیادی در بر داشت. به همین دلیل من تصمیم به مصالحه گرفتم^{۵۷}."

کمیته ملی در روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه در گدانسک تشکیل جلسه داد و نمایندگان بر سر والسا ریختند. به او گفتند که با دیدن تانکهای روسی میدان را خالی کرده است. او را متهم کردند که با رژیم کنار آمده و در جریان مذاکرات از شیوه‌های "ضددمکراتیک" استفاده کرده است. گوی‌یاژدا که والسا او را قانع به اعلام تعلیق اعتصاب کرده بود از خود انتقاد کرد و گفت که از شورای رهبری کمیته ملی استعفا خواهد داد. آنا وانیتینویچ اصرار داشت که اعتصاب باید در هر حال انجام شود و به همین دلیل عضویت خود در هیئت نمایندگی کارخانه کشتی‌سازی لنین را از دست داد. هسته مرکزی اتحادیه در حال از هم پاشیدن بود. با وجود همه این اتهام‌ها و انتقادها به نظر می‌رسید که همبستگی در رودرویی‌های بهار ۱۹۸۱ به اندازه کافی از دولت پوئن گرفته باشد و همین، استراتژی "تهدید و مصالحه"^{۵۸} آن را توجیه می‌کرد. آنچه به اتحادیه مشروعیت می‌داد سازماندهی اعتصاب بزرگ اوت ۱۹۸۰ در مناطق ساحلی بود- اعتصابی که به سرتاسر لهستان سرایت کرده بود. همبستگی نهادی سرتاسری با ده میلیون عضو بود و اگر می‌خواست می‌توانست اقتصاد کشور را در ظرف مدت کوتاهی فلج کند. با به کارگیری سیاست "نشان دادن شمشیر ولی استفاده نکردن از آن" همبستگی از رودرویی خشونت‌آمیز با رژیم اجتناب کرده بود. این‌ها همه در حالی صورت می‌گرفت که جنبش داشت چهره سیاسی-اجتماعی لهستان را دگرگون می‌کرد.

مهمترین دگرگونی آن بود که بخش بزرگی از حقوق‌بگیران لهستانی اکنون در خارج از حیطه مهار حزب کمونیست به سازمان‌دهی خود می‌پرداختند. اعضای همبستگی شامل کارگران صنعتی، آموزگاران، پزشکان، پرستاران، مهندسان، کارشناسان فنی و حتا افسران پلیس می‌شدند. بیش از یک میلیون کشاورز، عضو همبستگی روستایی بودند. دانشجویان اتحادیه‌های آزاد خود را برپا کرده بودند. آرمان ایجاد جامعه‌ای مستقل در درون سیستم کمونیستی در ظرف تنها چند ماه به وقوع پیوسته بود. دگرگونی‌های رخ داده در زندگی مردم نیز در خور توجه بود. بیش از صد هزار نفر از اعضای همبستگی، اعضای حزب کمونیست و کلیساها در ۱۶ دسامبر در کارخانه لنین گرد آمدند و در برابر یک بنای یادبود ۴۵ متری که برای بزرگداشت قتل کارگران در دسامبر ۱۹۷۰ ساخته شده بود، خاطره آن روز را گرامی داشتند. آن‌هایی که گرد آمده بودند از مصرف الکل، آنگونه که اتحادیه خواسته بود، خودداری کردند. این خود حادثه‌ای محسوب می‌شد چرا که پیش از آن رژیم هرگز موفق به اقناع مردم به خودداری از مصرف الکل در مراسم اینچنینی نشده بود. جامعه مدنی که کولوکوسکی، کورون و میچنیک طرحش را در ذهن ریخته بودند داشت عملی می‌شد.

در پاییز ۱۹۸۰ از مهار دولت بر رسانه‌های گروهی کاسته شد. مردم جلو دکه‌های روزنامه‌فروشی برای خرید روزنامه‌های رسمی صف کشیدند. علت آن بود که این روزنامه‌ها اکنون اخبار بحث‌انگیز سیاسی را پوشش می‌دادند و کارزاری را نیز برای پاکیزه کردن محیط زیست به راه انداخته بودند. هر شعبه همبستگی روزنامه مخصوص به خودش را داشت. سانسور اخبار تلویزیونی همچنان به قوت خود باقی بود اما همبستگی اجازه یافته بود که در بحث‌های تلویزیونی شرکت کند و خبرهای مربوط به فعالیت‌هایش را به گوش مردم برساند. موعظه‌های کلیسایی در روز یکشنبه را رادیوی دولتی در سراسر لهستان پخش می‌کرد. لهستانی‌ها کم‌کم داشتند معنی آزادی را می‌فهمیدند.

حرف‌های سخت، امیدهای نرم

آزادی‌های به دست آمده نتیجه مبارزه خستگی‌ناپذیر جنبش همبستگی و تهدید دولت به اعتصاب‌های فلج‌کننده بود. اراده کارگرانی که پشت جنبش همبستگی بودند برای مردمی که می‌خواستند مستقل زندگی کنند و نهادهای خود را به وجود آورند الهام‌بخش بود. فراموش نکنیم که بحران بیدگوژ نتیجه خواست کشاورزان به تشکیل اتحادیه‌ای آزاد (مانند اتحادیه همبستگی) بود. با گذشت زمان ولی عمل کردن به استراتژی همبستگی دشوار و دشوارتر می‌شد.

پایه استراتژی همبستگی این باور بود که رقیب، ملاحظه‌کار است و با احتیاط عمل می‌کند. در سال‌های ۱۹۷۰ میچنیک نوشت که حزب کمونیست از عده‌ای عمل‌گرا و فرصت‌طلب تشکیل شده و کسی در آن به مارکسیسم-لنینیسم واقعی اعتقاد ندارد. او نوشت: "یک عمل‌گرای حزبی هیچ دلیلی برای طرفداری از دگرگونی‌های دمکراتیک، کثرت‌گرایی و خودگردانی ندارد. ولی همین فرد دلایل فراوانی برای سازش با کسانی دارد که طرفدار کثرت‌گرایی و دگرگونی‌های دمکراتیک هستند، چرا که او خوب می‌داند که سرکوب مشکلی را حل نمی‌کند و در عوض زمینه را برای ناآرامی و آشوب اجتماعی مهیا می‌سازد." اگر تحلیل میچنیک درست بود آنگاه فشار مستمر ولی محتاطانه به رژیم می‌توانست رخنه‌هایی را در سیستم موجب شده و در نهایت به ایجاد جامعه‌ای مدنی کمک کند.^{۵۸}

دو رهبر عمده حزب کمونیست پس از وقایع اوت ۱۹۸۰ یعنی استانیسلاو کانیای و وویچخ یاروزلسکی هر دو به نظر عمل‌گرا می‌رسیدند. کانیای که دبیرکل حزب بود خلف‌گی‌پرک و فردی مانند او به شمار می‌رفت. وی از طبقه پایین جامعه آمده و با تردستی مدارج عالی ترقی حزبی را طی کرده بود. کانیای برای جلوگیری از کشمکش هر آنچه در توان داشت انجام می‌داد. به خاطر او و تاثیر او بود که حزب در اوت ۸۰ تصمیم به سازش با کارگران اعتصابی گرفت.

ژنرال یاروزلسکی که تا پیش از فوریه ۱۹۸۰ وزیر دفاع، و پس از آن نخست‌وزیر لهستان بود شخصیت کاملن متفاوتی داشت. بیشتر کادرهای حزبی افرادی با تحصیلات پایین و زمخت بودند که به راحتی می‌شد در مورد گفتار و کردارشان جک ساخت. یاروزلسکی اینطور نبود. او فرزند خانواده‌ای زمین‌دار بود و دیسپلین فردی بالایی داشت. او همچنین به صداقت و عدم فساد مشهور بود. بسیاری از مردم، به خطا، گمان می‌کردند که وی در جریان طغیان‌های ۱۹۷۰ از ریختن خون مردم به وسیله ارتش جلو گرفته است. وقتی که ژنرال یاروزلسکی به نخست‌وزیری رسید، والسا او را یک "لهستانی خوب" نامید و در جریان بحران بیدگوژ از وی به عنوان "مردی اونیفورم‌پوش که می‌شود به وی اعتماد کرد" نام برد.^{۵۹} کانیای و یاروزلسکی آدم‌هایی منطقی به نظر می‌رسیدند که حاضر به کنار آمدن با جنبش همبستگی بودند. البته دلیل آنان برای این کار باورشان به آزمان‌های همبستگی نبود: برای آنان هر جایگزین دیگری خطرناک به شمار می‌رفت. اما مقام‌های دیگری نیز در حزب کمونیست بودند که انعطاف‌پذیری کانیای و یاروزلسکی را نمی‌پسندیدند: مدیران و مسئولان اتحادیه‌های رسمی که با قدرت‌گیری همبستگی، زیر پایشان خالی شده بود، بوروکرات‌های حزبی که اگر به توافق‌نامه دولت و همبستگی عمل می‌شد، حقوق و امتیازات ویژه خود را از دست می‌دادند و مدیران کارگاه‌ها و کارخانه‌ها که دمکراسی را خطری برای خود و قدرت خود می‌دیدند. پوشش مطبوعاتی جنبش همبستگی و افشای خطاهای رژیم در اداره کشور احساسات این عده را جریحه‌دار کرده و موجب شده بود که کانیای را سازش‌کاری در مقابل یک مشت "آنارشیت" به حساب آورند.

مشکل کانیای و یاروزلسکی اما رفقای بداخلاق و ناراضی‌شان نبود. مشکل آن‌ها حزب کمونیست شوروی بود که همبستگی

را نهادی ضدسوسیالیستی می دید که سعی دارد پیوند لهستان و شوروی را بگسلد. هر نشانه‌ای از احساسات ضدروسی مقام‌های کرملین را خشمگین می‌کرد. آنان حتا به کاریکاتوری از لئونید برژنف، رهبر شوروی، در خبرنگارنامه همبستگی در روستایی کوچک به نام پولوی اعتراض کرده بودند. برژنف، کانیا را به ستوه آورده بود و هر روز (گاه تا سه بار) به او تلفن می‌کرد و از او می‌خواست که حکومت نظامی اعلام کند. یک بار برژنف پیشنهاد کرد که دولت (به دروغ) کشف یک انبار مهمات را بهانه قرار داده و همبستگی را ممنوع اعلام کند. کانیا و یاروزلسکی هر دو چندین بار به جلسه‌های پولیت بوروی حزب کمونیست شوروی برده شدند و در آنجا به دلیل "کنار آمدن" با ناراضی‌یان مورد انتقاد قرار گرفتند. یاروزلسکی بعدها گفت که در سال ۱۹۸۱ او بیشتر از آنکه با همسر و دخترش وقت بگذراند با مارشال ویکتور کولیکوف، (ژنرال روسی) وقت گذرانده است.^{۶۰}

سوی این‌ها موضوع دیگری نیز نگرانی کادرهای حزبی را موجب شده بود. اعتصاب‌های ماه اوت، سرکشی‌هایی را در میان اعضای حزب کمونیست به وجود آورده بود. پس از آن اعتصاب‌ها، ۲۰۰۰۰۰ (از سه میلیون عضو حزب) حزب را ترک کرده و تقریباً یک میلیون از اعضای حزب به همبستگی پیوسته بودند. بیشتر این‌ها نه بوروکرات‌های حزبی که اعضای ساده‌ای بودند که خواستار لغو امتیازهای ویژه کادرها، آزادی بیان در جلسه‌های حزبی و انتخابات آزاد و منصفانه درون-حزبی بودند. این عده هم برای جناح "نرم" و هم جناح "سخت" حزب تهدیدی به شمار می‌آمدند.

برای مدتی اینطور به نظر می‌رسید که اصلاح‌طلبان در حزب دارند به پیروزی می‌رسند. در اوایل ۱۹۸۰ شعبه‌های محلی حزب در انتخاباتی نمایندگان کنگره را، که قرار بود در ژوئیه برگزار شود، برگزیدند. این انتخابات رقابتی و نسبتاً آزاد بود. در کنگره این نمایندگان رهبران حزب را شلاق کش کردند و خواستار اصلاحات جدی شدند. با این وجود وقتی که نامه پولیت بوروی حزب کمونیست شوروی در کنگره خوانده شد بسیاری از اعضای اصلاح‌طلب مرعوب شدند. این نامه از دمکراسی به عنوان "ابزاری برای از هم پاشاندن حزب" نام می‌برد و تلویحاً می‌گفت که حزب کمونیست لهستان در سازش با همبستگی راه افراط پیموده است. نمایندگان از انتخاب مجدد بسیاری از اعضای کمیته مرکزی و پولیت‌بورو خودداری کردند. با این وجود شمار اندکی اصلاح‌طلب به رهبری حزب راه یافتند و درگیری و تنش بین سازشکاران و سنگ‌اندازان درون حزب به قوت خود باقی ماند.^{۶۱}

همبستگی به این تغییرات بی‌اعتنا بود. برای ناراضی‌یان و اعضای جنبش، حزب کمونیست فی‌الحال نهادی مرده به شمار می‌آمد. تنها انتظار آنان از رژیم یک عقب‌نشینی سنگین و محترمانه بود تا نعل حزب بر دوش جامعه جوانی که داشت پا می‌گرفت سنگینی نکند. اگر رهبران مهمی مانند یاروزلسکی آماده پذیرش واقعیت‌های تازه و قبول کاهش نقش حزب در اداره کشور بودند چرا می‌بایست به نظر تازه‌واردانی اهمیت داد که می‌خواستند قدرت مطلق حزب را احیا کنند؟

کمونیست‌های لهستانی نمی‌توانستند به تنهایی در مورد سرنوشت حزب‌شان تصمیم بگیرند. آنان باید نظرات اتحاد شوروی هم به حساب می‌آوردند. فی‌الحال اولین طرح‌ها برای اعلام احتمالی حکومت نظامی به وسیله یاروزلسکی امضا و دو هفته قبل از بحران بیدگوژ به مسکو فرستاده شده بود. یک ماه پس از آن کانیا و یاروزلسکی را به انباری در ایستگاه راه آهنی متروک در مرز لهستان و شوروی بردند و در آنجا دو تن از اعضای برجسته پولیت‌بورو حزب کمونیست شوروی، آندره‌ی آندروپوف و دیمیتری اوستینوف، به مدت شش ساعت برای این دو حرف زده و از آنان تاریخ دقیقی برای آغاز سرکوب خواستند. رهبران لهستانی طفره رفتند- هر چند خوب می‌دانستند که مسئله نه آغاز کردن یا نکردن سرکوب که زمان آن است. در میانه سپتامبر طرح حکومت نظامی تکمیل شد. در ۱۸ اکتبر کانیا از رهبری حزب کنار گذاشته شد و یاروزلسکی جایش به جایش نشست.^{۶۲}

دقیقاً نمی‌شود گفت که چه زمانی کمونیست‌ها به این نتیجه رسیدند که استفاده از ارتش برای حل بحران اجتناب‌ناپذیر

است. والسا به همکاریانش گفته بود که رژیم را نباید دست کم گرفت. اما چون تهیه مقدمات اعلام و اجرای حکومت نظامی در خفا و به دور از چشم اعضای همبستگی صورت گرفته بود، هیچکس در جنبش به آن فکر نکرده و به مقابله با آن نیندیشیده بود. حتی اگر به رهبران همبستگی در مورد حکومت نظامی اخطار شده بود نیز باز از دست جنبش کار زیادی ساخته نبود. در پایان ۱۹۸۱ تحریک مدنی و نه به آرامش فراخواندن مردم استراتژی جنبش بود.

آنچه موقعیت را بدتر از پیش می کرد وضعیت بحرانی اقتصاد بود. کالاهای مصرفی کمتر و کمیاب تر و صف مصرف کنندگان در مقابل مغازه ها طولانی تر می شد. گوشت، آرد و شکر جیره بندی شده بود. در این شرایط دشوار لذت بردن از آزادی های نسبی به دست آمده ممکن نبود. به گمان مردم کمبودها نتیجه فساد اداری، خرابکاری بوروکرات های حزبی و استثمار کشور به وسیله اتحاد شوروی بود. در تابستان و پاییز ۱۹۸۱ اعتصاب های غیرمجاز و تظاهرات اعتراضی شدت گرفت. جامعه می رفت که دچار تشنج شود. بحران اقتصادی پیشبرد استراتژی همبستگی را دشوار می کرد. از یک سو اتحادیه نمی توانست نسبت به رنج مادی و معیشتی اعضایش بی اعتنا باشد و از سوی دیگر نمی خواست وقت خود را به درگیری با دولت بر سر قیمت مواد غذایی و مسایل معیشتی صرف بگذراند. قصد همبستگی در آن مقطع تلاش برای گسترش آزادی های به دست آمده بود. اعتصاب های بیشتر تنها به اقتصاد کشوری ضربه می زد که به شدت مقروض غرب بود. به نظر می رسید که هوشمندانه ترین کار، معامله کردن با رژیم باشد: اگر همبستگی اعضایش را وادار می کرد که دست از اعتصاب های غیرمجاز بردارند، کارگران را قانع می کرد که برخی شبهه ها را به سر کار روند و حتی، آنگونه که رژیم می خواست، از افزایش قیمت برخی مواد غذایی حمایت می کرد آنگاه می توانست خواستار داشتن سهمی در تعیین سیاست های اقتصادی کشور شود. به دیگر سخن همبستگی می توانست در قبال ایجاد نظم در جامعه از رژیم شراکت در قدرت را بخواهد.^{۶۳}

چنین اتفاقی نیفتاد و جنبش به تدریج از محدودیت هایی که بر هدف ها و سیاست های خود گذاشته بود دور شد. از وقتی که کدکا خواسته های سیاسی خود را در اوت ۱۹۸۰ کنار گذاشت، فعالان همبستگی به سانسور خود پرداخته بودند. بسیار از آنان از نفوذ ویرانگر شوروی در امور کشورشان تلخ و ناراضی بودند و آرزوی دموکراسی و آزادی داشتند. اما برای پیچیده نکردن اوضاع و ندادن بهانه به دست رژیم برای نابود جنبش، این خواسته های قلبی خود را نادیده می گرفتند. یکسال پس از تولد جنبش اما کاسه صبر این اعضا داشت لبریز می شد. مغرور از پشتیبانی میلیونی مردم و بی صبر برای دیدن دگرگونی های جدی تر، جناح ستیزه گر و جنگجوی همبستگی در حال قدرت گرفتن بود.

غیرمصالحه آمیزترین خواسته های متعلق به گروهی ملی گرا به نام کنفدراسیون لهستان مستقل بود. آنان خواهان برگزاری انتخابات آزاد در کشور بودند- انتخاباتی که اگر برگزار می شد حزب کمونیست را از صحنه قدرت بیرون می راند. وقتی که مسئله واکنش شوروی در صورت انجام چنین انتخاباتی مطرح می شد، یان رولوسکی رهبر این گروه (و از قربانیان خشونت پلیس در بیدگوژ) می گفت: "این خطاست که به تهدید واقعی یا خیالی اتحاد شوروی فکر کنیم. مردم اگر اراده کنند هر چیزی ممکن می شود."^{۶۴}

رهبران همبستگی نمی توانستند این صداها را نادیده بگیرند و لنگ لنگان در پس خواسته های اعضای جنبش گام بردارند. آنها هر چند که چیرگی حزب بر روندهای سیاسی را پذیرفته بودند و گفته بودند که به "نقشه سیاسی اروپا پس از جنگ جهانی دوم" احترام می گذارند، با آغاز اکتبر به تعدیل مواضع خود پرداختند و اعلام کردند که تنها راه نجات لهستان "انجام اصلاحات درسیستم سیاسی و اقتصاد کشور بر مبنای دموکراسی" است. دولت باید دموکراتیزه شود. همه شهروندان باید از حقوق برابر در مقابل

قانون برخوردار شوند و قاضیان باید مستقل باشند.^{۶۵}

در همان حالی که همبستگی قطعنامه صادر می‌کرد و خواستار توافق‌های تازه با دولت می‌شد، یاروزلسکی و زیردستانش نقشه حکومت نظامی می‌ریختند و وفاداری نیروهای نظامی و انتظامی کشور را می‌سنجیدند. روی نیروهای عادی انتظامی نمی‌شد حساب کرد چرا که یک سوم آن‌ها فی‌الحال عضو همبستگی بودند. نظامیان، به ویژه سربازان وظیفه، به مکان‌هایی خاصی برده شدند و با تبلیغات ضد جنبش همبستگی بمباران گردیدند. دوره خدمت اینان در اکتبر همان سال به سر می‌رسید و دولت مجبور می‌شد که ۱۵۰۰۰۰ سرباز وظیفه تازه را به خدمت بخواند. اینکه آن سربازان تازه چه نظری راجع به همبستگی داشته باشند و چقدر بشود به آن‌ها اعتماد کرد را کسی نمی‌دانست. به این دلیل و برای محکم کاری، طول خدمت وظیفه سربازان را دو ماه افزایش دادند. البته این سربازان در هر حال قرار نبود وظیفه مهمی بر عهده داشته باشند. ستون فقرات حکومت نظامی بنا بود که نیروهای ویژه شبه‌نظامی، به خصوص نیروی صد هزار نفره وزارت کشور و پلیس ضد شورش (زومو) باشد. این نیروها از تغذیه و شرایط زیستی مناسبی برخوردار بودند. از این گذشته از جامعه جدا نگاه داشته شده و شستشوی مغزی داده شده بودند. هیچ تردیدی وجود نداشت که آنان از دستورات پیروی خواهند کرد.

حزب کمونیست طرح حکومت نظامی را در خفا ریخت. با این وجود علایم و نشانه‌های آن را می‌شد تشخیص داد؛ در پایان تابستان رسانه‌های رسمی شروع به کوبیدن مواضع اتحادیه کردند. مذاکرات بین دولت و جنبش همبستگی ادامه داشت ولی دولت پیشنهاد جنبش برای مشارکت در برنامه‌ریزی اقتصادی را رد کرد. به نظر می‌رسید که رژیم مشکلی با وخیم‌تر شدن وضع اقتصادی کشور نداشته باشد (بحرانی که در هر فرصتی مسئولیت‌اش را به گردن همبستگی می‌انداخت). همچنین می‌شد حدس زد که ارتش در حال آماده کردن خود برای انجام عملیات ویژه‌ای است. در پایان اکتبر دولت اعلام کرد که نیروهای نظامی به ۲۰۰۰ روستا گسیل داشته خواهند شد تا به پخش مواد غذایی و برقراری نظم و امنیت کمک کنند. یک ماه پس از آن نیروهای نظامی به کارخانه‌ها نیز گسیل شدند. در پایان نوامبر کمیته مرکزی حزب از پارلمان خواست که به دولت اختیارات ویژه‌ای، از جمله اختیار ممنوع کردن اعتصاب‌ها را بدهد. در تاریخ ۲ دسامبر، زومو با یورش هوایی به یک آموزشگاه آتش‌نشانی که به وسیله دانشجویان اشغال شده بود قدرت خود را به رخ کشید. روشن بود که رژیم قصد دارد که فضای نسبتاً باز ایجاد شده در کشور را از بین ببرد. ولی رهبران همبستگی که درگیر پرداختن به مسایل روزمره جنبش بودند این نشانه‌ها را جدی نمی‌گرفتند. بیشتر مردم می‌دیدند که یاروزلسکی دارد خود را برای اقدامی علیه جنبش آماده می‌کنند اما نمی‌دانستند این اقدام چه و در سطحی خواهد بود. به احتمال، معامله کردن با مقام‌های رژیم در پشت میزهای مذاکره این توهم را برای رهبران همبستگی به وجود آورده بود که با آدم‌هایی میرا سروکار دارند، نه با مامورانی بی‌رحم. یا شاید اینان گمان می‌کردند که رییس کشور که مردی محترم و او نیفورم‌پوش است، هرگز خون هموطنان خود را بر زمین نخواهد ریخت. همانند اسلاف روسی خود در سال ۱۹۰۵، اینان نیز دچار این توهم بودند که سربازان بر روی مردم خود آتش نخواهند گشود. شاید برخی حتا گمان می‌کردند که اگر دولت به اقدام خشونت‌آمیزی دست بزند همبستگی خواهد توانست که با یک اعتصاب سراسری رژیم را در ظرف چند روز به زانو درآورد.

دلیل هر چه بود، رهبران همبستگی، به جز پنهان کردن برخی ماشین‌های چاپ، هیچ تدارکی برای مقابله با حکومت نظامی ندیدند. آنان قوی‌ترین جنبش مردمی نیمه سده بیستم را به راه انداخته بودند، اما تنها قادر بودند در روز روشن فعالیت کنند. بدبختانه تاریکی به سرعت در حال پیشروی بود.

"وضعیت جنگی"

کمیته هماهنگی همبستگی روز جمعه ۱۱ دسامبر در گدانسک تشکیل جلسه داد. نمایندگان در اتاق سلامت و ایمنی کارخانه کشتی‌سازی لنین، یعنی همان اتاقی که سال پیش در آن با مقام‌های دولتی مذاکره کرده بودند، گرد هم آمدند. والسا به نمایندگان گفت که باید محتاطانه عمل کنند و امید خود به انجام اصلاحات را از دست ندهند. او گفت: "من طرفدار مصالحه هستم. ما درگیری نمی‌خواهیم". دیگران ولی باور داشتند که جنبش باید نسبت به اختیارات ویژه‌ای که پارلمان در اختیار دولت گذاشته واکنش نشان دهد و ۱۷ دسامبر را روز اعتراض اعلام کند. کمیته فردای آن روز به کار خود و در حالی ادامه داد که شایعاتی مبنی بر حرکت نامعمول نیروهای نظامی در کشور بر سر زبان‌ها بود. مانند گذشته رولوسکی افراطی‌ترین پیشنهاد را داد. وی گفت که همبستگی باید در آغاز سال بعد رفراندومی سرتاسری در کشور برگزار کند تا مردم به رژیم رای عدم اعتماد بدهند و راه را برای به قدرت رسیدن همبستگی هموار کنند. بیشتر نمایندگان از پیشنهاد او استقبال کردند. والسا رنجیده و خشمگین به دور و بر خود در اتاق نگاه می‌کرد. حوال ساعت ۱۰ شب به نمایندگان خبر رسید که دولت خط‌های تلکس به گدانسک را قطع کرده است. نیمه شب جلسه به پایان رسید، نمایندگان گدانسکی به خانه‌هایشان و آنانی که از شهرهای دیگر آمده بودند به هتل‌هایشان بازگشتند. زیبگنی یو بویاک، نماینده‌ای ۲۷ ساله از کارخانه اورسوس و زیبگنی یو یاناش، نماینده‌ای از ورشو تصمیم گرفتند که به جای رفتن به هتل به شهرهای خود برگردند. به همین دلیل به ایستگاه قطار رفتند تا بلیط بخرند. در آنجا متوجه شدند که نیروهای زومو هتل مونوپل، یکی از دو هتلی که نمایندگان در آن اقامت داشتند، را محاصره کرده‌اند. یک راننده تاکسی به آنان گفت که همین اتفاق در هتل دیگر نیز افتاده است. ساعتی بعد نیروهای زومو هتل مونوپل را ترک کردند و بویاک و یاناش به هتل رفتند تا ببینند چه اتفاقی افتاده است. در آنجا به آنان گفته شد که زومو همه نمایندگان را دستگیر کرده و با خود برده است. نیروهای امنیتی برای یافتن نمایندگان که در هتل حاضر نبوده‌اند به جستجوی اتاق به اتاق هتل دست زده‌بودند. در خیابان آنان مطلع شدند که زومو خانه والسا و شعبه مرکزی همبستگی در گدانسک را نیز محاصره کرده است. این دو برای روز بعد در کلیسای قرار گذاشتند و از هم جدا شدند.^{۶۶}

دستگیری فعالان در سراسر لهستان اتفاق افتاد. پلیس هزاران رهبر همبستگی و روشنفکر ناراضی را بازداشت کرد. راه‌های ارتباطی به شهرهای عمده و خط‌های تلفن و تلکس قطع شدند. ارتش مرکزهای رادیو تلویزیونی را اشغال کرد. فردای آن روز وقتی که لهستانی‌ها تلویزیون‌های خود را روشن کردند دیدند که مجریان اونیفورم نظامی به تن دارند. تلویزیون مکرر پیام بیست و دو دقیقه‌ای یاروزلکسی را پخش می‌کرد.

ژنرال در سخنان خود گفت که شب پیش رهبران همبستگی تصمیم به قبضه قدرت در کشور گرفته‌اند و برای نجات لهستان از فاجعه دولت در کشور "وضعیت جنگی" اعلام کرده است. کشور قرار بود به وسیله نهادی به نام شورای نظامی نجات ملی که از بیست و یک افسر ارشد تشکیل می‌شد اداره شود. به گفته وی ارتش وظیفه برقراری نظم و امنیت، جلوگیری از هرج و مرج و کمک به برون رفت از بحران اقتصادی را بر عهده داشت.

از جمله دستورهای حکومت نظامی این‌ها بود: گردهم‌آیی و اعتصاب ممنوع است و جنبش همبستگی به حال "تعلیق" در می‌آید. از ساعت ۱۰ شب تا ۶ صبح در کشور حکومت نظامی برقرار خواهد بود. مکالمه‌های تلفنی و نامه‌ها سانسور خواهد شد. عناصر خطرناک و ضدملی بازداشت شده و تا زمانی که دولت صلاح بداند در زندان خواهند ماند. کارخانه‌های و نهادهای مهم به وسیله ارتش اداره خواهند شد. کارگرانی که بر سر کار حاضر نشوند یا از دستورات دولت پیروی نکنند مجرم شناخته خواهند شد.

مقاومت اکنون منوط به فعالیت فعالانی بود که هنوز دستگیر نشده بودند. نمایندگان وروتسلاو برای خروج از گدانسک سوار قطاری شدند و درست قبل از رسیدن به وروتسلاو از آن بیرون پریدند تا به دست ماموران امنیتی که در ایستگاه انتظارشان را می کشیدند نیفتند. بویاک و عده‌ای دیگر از فعالان در گدانسک ماندند. برخی دیگر به کارخانه لنین رفتند و روز یکشنبه یک کمیته ملی اعتصاب به راه انداختند. اینان در اعلامیه‌ی خواستار یک اعتصاب عمومی شده، گفتند که تنها زمانی حاضر به مذاکره با رژیم می‌شوند که وضعیت جنگی ملغا شود.

روز دوشنبه اعتصاب با اشغال کارخانه لنین آغاز شد و در یک یا دو روزی که در پی آمد اعتصاب‌های مشابهی در سایر نقاط کشور رخ داد. این بار اما رژیم علاقه‌ای به مذاکره نداشت. نیروهای ارتش کارخانه لنین را محاصره کردند و تانک‌ها دیوارها و دروازه‌ها را شکستند. آنگاه نیروهای زوم به درون کارخانه ریختند و با استفاده از گاز اشک‌آور کارگران اعتصابی را بیرون انداختند و رهبران‌شان را دستگیر کردند. پس از این کار نیروهای ارتشی کارخانه را بستند تا دوباره به وسیله کارگران اشغال نشود. صدها نفر در آشوب‌های خیابانی در گدانسک و گدی‌نیا مجروح شدند. آخرین اعتصاب در معدنی رخ داد. در آنجا ۱۰۰۰ کارگر معدن را در عمق زمین اشغال کردند. اینان اما پس از گذشت دو هفته به دلیل سرما و گرسنگی مجبور به ترک معدن و تسلیم خود شدند. یاروزلسکی اینک به طور کامل قدرت را در دست داشت.

همبستگی تار و مار شده بود. در ظرف تنها چند روز جنبشی ۵۰۰ روزه که عمیقن در جامعه ریشه دوانده و میلیون‌ها لهستانی را به صفوف خود جذب کرده بود، به وسیله حاکمی نظامی که از مداخله روس‌ها در امور کشورش واهمه داشت، از صحنه محو شده بود.

همبستگی نتوانسته بود خود را با واقعیت‌های سیاسی جدید وفق دهد. بین اوت ۱۹۸۰ و مارس ۱۹۸۱ جنبش در مبارزه بی‌خسونت علیه رژیم می‌که خود نمی‌خواست به اقدام‌های خسونت‌آمیز دست بزند، به استادی رسیده بود. به وسیله سازمان‌دهی یا تهدید به سازمان‌دهی اعتصاب‌های عمومی، همبستگی، دولت را بر سر یک سه راهی قرار داده بود: یا آن قدر به اعتصاب بی‌اعتنا بماند که اعتصاب‌کنندگان کوتاه بیاند، یا به زور متوسل شود و یا با همبستگی به توافق برسد. بحران اقتصادی در کشور گزینش راه اول را ناممکن می‌کرد و تجربه ناگوار سال ۱۹۷۰ گزینش راه دوم را. تنها راهی که باقی می‌ماند مصالحه با همبستگی بود. اما هر بار که رژیم به سازشی با همبستگی می‌رسید، موجب می‌شد که جنبش دامنه محبوبیت و نفوذ خود را گسترش دهد. در آغاز ۱۹۸۱ رژیم سیاستی کمتر سازش‌کارانه را به کار گرفت و به پنهان‌کاری در تصمیم‌گیری و مدیریت روی آورد. در پایان سال، با گسترش بحران و تحت تاثیر فشار روس‌ها برای سرکوب همبستگی، یاروزلسکی به جنگی رضایت داد که پیشتر تلاش کرده بود از آن اجتناب کند.

وقتی که حمله رعدآسای رژیم آغاز شد، همبستگی همان کاری را کرد که همیشه کرده بود: از مردم خواست که اعتصاب کنند. اما رژیم درسی را که باید از مقابله با این اعتصاب‌ها گرفته بود. یورش ۱۲ دسامبر زوم تقریباً همه رهبران همبستگی را از دور خارج کرده بود. قطع راه‌های ارتباطی و ارتباطاتی، اعتصاب‌کنندگان را مجبور به ماندن در شهر و منطقه خود کرده بود و در آنجا نیروهای ارتش و پلیس برای در هم شکستن و سرکوب آنان آماده بودند. دولت به فعالان فرصتی برای ایجاد نهادی که برنامه‌های اعتراضی را هماهنگ و سازماندهی کند، نداد. نیروهای نظامی کارخانه‌های اعتصابی را اشغال کردند و در این کار ابایی از مجروح کردن یا کشتن فعالان نداشتند. رقیب همبستگی این بار بسیار زیرک‌تر از پیش بود.

جالب این بود که دولت آمریکا پیشاپیش از طرح یاروزلسکی برای سرکوب خبر داشت، اما هیچ اقدامی برای مطلع کردن

همبستگی، که مهمترین جنبش مردمی در بلوک کمونیستی محسوب می‌شد، انجام نداد. یک سال پیش از آغاز سرکوب، جیمی کارتر از طریق مشاور امنیت ملی خود، زیبگنی یو برژینسکی، به رهبران همبستگی و پاپ در مورد احتمال اشغال لهستان به وسیله شوروی اخطار کرده بود. آن اشغال نظامی به وقوع نپیوست. منبع اطلاعاتی کاخ سفید در آن زمان سرهنگ ریشارد کولینسکی، معاون عملیاتی ارتش لهستان بود که برای سازمان سیا جاسوسی می‌کرد. کولینسکی تا نوامبر ۱۹۸۱ در سمت خود باقی بود. با این وجود هیچ نهاد یا مقامی در دولت ریگان (نه وزیر امور خارجه، نه سازمان سیا، و نه کمیته ویژه‌ای که مسئول بررسی تحولات لهستان بود و به وسیله معاون رییس جمهور، جرج بوش، اداره می‌شد) طرح یارولسکی را برای حکومت نظامی به رهبران همبستگی خبر نداد: آن‌ها همه نگران حمله احتمالی شوروی به لهستان بودند و به طرح‌های رژیم لهستان اعتنائی نکردند.^{۶۷}

پرسی که اینجا مطرح می‌شود این است: اگر همبستگی در مورد حکومت نظامی می‌دانست برای مقابله با آن چه می‌توانست بکند؟ مهمترین و واضح‌ترین کار می‌توانست ایجاد شبکه‌ای از خانه‌های امن، پیک‌های مطمئن و حمل و نقل زیرزمینی باشد. همبستگی می‌توانست به رهبران و فعالانش در مورد بازداشت‌های احتمالی اخطار کرده و به پنهان شدن آنان کمک کند. اقدام دیگر می‌توانست جمع‌آوری کمک مالی باشد (چرا که بی‌تردید حساب بانکی جنبش بسته می‌شد). اقدام دیگر تهیه آذوقه و مواد غذایی برای کارگران اعتصابی در کارخانه‌هایی که رژیم به آن‌ها حمله نمی‌کرد، بود.^{۶۸}

اگر همبستگی، رهبری و منابع مالی و مادی‌اش را حفظ می‌کرد این احتمال وجود داشت که بتواند پس از یورش جنبش خود را به یک شبکه کارای زیرزمینی تبدیل کند. اما همبستگی از همان آغاز، جنبشی شفاف و دموکراتیک بود. اعضای که در اواخر سال ۱۹۸۱ تلاش کرده بودند به مخفی‌کاری روی آورند و منابع مادی و ماشین‌های چاپ را به مکان‌های امنی منتقل کنند با تمسخر اعضای ستیزه‌جوی جنبش روبرو شده بودند. از این‌ها گذشته هیچ تلاشی نیز از سوی جنبش برای آگاه کردن و اخطار به نیروهای نظامی و انتظامی صورت نگرفته بود. خود یارولسکی فکر می‌کرد که چنین اتفاقی بیفتد. در اکتبر ۱۹۰۸ آندره گرومیکو، وزیر امور خارجه اتحاد شوروی به پولیت بوروی حزب کمونیست آن کشور گفته بود که یارولسکی می‌ترسد که "ارتش علیه کارگران وارد عمل نشود". پس از آغاز سرکوب، بوگدان بوروشویچ با دیدن تعدادی تانک از کار افتاده در جاده گدانسک گمان کرده بود که سربازان عمدتاً تانک‌های خود را خراب کرده‌اند تا دلیل موجهی برای شرکت نکردن در سرکوب داشته باشند. او نمی‌دانست که خرابی آن تانک‌های نتیجه مشکلات فنی عظیم ارتش بودند. او همچنین در چشمان خدمه یکی از تانک‌هایی که به کارخانه لنین حمله کرده بود، اشک دیده بود.^{۶۹}

یارولسکی که می‌دانست سربازان ممکن است از پذیرش دستورات او سر باز زنند به بمباران تبلیغی و ترویجی آنان علیه همبستگی دست زده بود و همبستگی برای جلوگیری از آن هیچ نکرده بود. سال‌ها بعد زیبگنی یو بویاک این انفعال را خطای جنبش خواند و گفت که به سربازان گفته شده بود که همبستگی خود را برای "به قتل رساندن سیاستمداران و فرزندانشان آماده می‌کند". با این همه یارولسکی از بدنه ارتش به عنوان نیروی کمکی استفاده کرد و وظیفه اصلی سرکوب را به عهده زومو و نیروهای ویژه گذاشت - نیروهایی که به وفاداری‌شان اعتماد داشت.^{۷۰}

برای همبستگی مقابله با سرکوب و پیروزی بر آن همانقدر خطرناک بود که شکست خوردن در برابر آن. اگر دولت لهستان در سرکوب همبستگی شکست می‌خورد احتمال مداخله نظامی پیمان ورشو بسیار بالا می‌رفت. تحت هیچ شرایطی مسکو اجازه نمی‌داد که مرزهای غربی بلوک شرق به دست نیروهایی بیفتد که به درستی "مخالفان حکومت کمونیستی" می‌خواند.

از نابودی تا میز مذاکره

"فروپاشی تدریجی"

در روزهای پس از آغاز سرکوب، آن عده از فعالان همبستگی که از چنگ نیروهای امنیتی گریخته بودند در خانه^۶ دوستان و هواداران شان پنهان شدند. اینان به تدریج یکدیگر را پیدا کردند و شبکه‌ای زیرزمینی به وجود آوردند. هسته^۷ گدانسک را بوگدان بوروشویچ، بوگدان لیس و آلکساندر هال (دبیر نشریه^۸ یکی از گروه‌های ملی گرا) تشکیل می‌دادند. بویاک خود را در لباس مبدل

یک کارگر راه‌آهن به ورشو رساند. با آغاز ژانویه او و سایر فعالان در ورشو با هم ارتباط گرفتند. هسته‌های مشابهی در وروتسلاو و کراکو تشکیل شدند.

در ظرف تنها چند هفته جنبشی که ده میلیون عضو داشت به سازمانی مخفی با چند صد فعال تبدیل شده بود. در آغاز ۱۹۸۲، این هسته‌ها از طریق پیک‌های مخفی با یکدیگر ارتباط گرفته و در پی ایجاد یک شبکه^۹ زیرزمینی سرتاسری بودند. در ماه آوریل، لیس (از گدانسک)، بویاک (از ورشو)، ولادیسلاو فراشی‌نیوک (از وروتسلاو) و ولادیسلاو هاردک (از کراکو) با یکدیگر ملاقات کردند و خود را کمیته موقت هماهنگی (یا ت.ک.ک) نامیدند. لیس و بویاک مخالف مرکزیت سازمانی بودند چرا که آنان را در مقابل نیروهای امنیتی آسیب‌پذیر می‌کرد. ت.ک.ک فقط هدف‌ها و سیاست‌های کلی را تعیین می‌کرد. تصمیم‌گیری‌ها و فعالیت‌های مشخص به عهده فعالان منطقه‌ای بود.^{۱۰}

کمیته‌های گدانسک و وروتسلاو تصمیم گرفتند که به ضدحمله‌ای علیه حکومت نظامی دست بزنند و برای این کار به سازمان‌دهی هسته‌های مقاومت در کارخانه‌ها پرداختند. کارگران معترض تشویق شدند که در کارخانه، کمیته‌های مخفی تشکیل بدهند. امید لیس این بود که با تشکیل این کمیته‌ها در تعداد قابل توجهی کارخانه بتوان فراخوانی برای اعتصاب سرتاسری داد. در آن صورت او امیدوار بود که رژیم از ارتشیان عادی برای سرکوب اعتصاب‌ها استفاده کنند و ارتشیان نیز از پذیرش دستورات سر باز زنند. در همین حال برای نشان دادن اینکه مقاومت هنوز زنده است، کارگران تشویق شدند که هر ماه برای ۱۵ دقیقه دست از کار بکشند. سوی این، یک تظاهرات خیابانی برای بزرگداشت توافق‌نامه اوت ۱۹۸۰ برنامه‌ریزی شد.^{۱۱}

اما موجی از دستگیری، به هسته^{۱۲} وروتسلاو آسیب جدی رساند و کارگرانی که دست به آن اعتصاب ۱۵ دقیقه‌ای زده بودند از کار اخراج شده یا به زندان افتادند. عده^{۱۳} کمی در تظاهرات اعتراضی شرکت کردند و زمانی که در اکتبر، کارخانه لنین در اعتراض به غیرقانونی شدن همبستگی اعتصاب کرد، رهبران جنبش تصمیم به جلوگیری از گسترش آن به سایر کارخانه‌ها گرفتند. آن اعتصاب نیز به زودی در هم شکسته شد. ت.ک.ک فراخوانی برای یک اعتصاب ۴ ساعته در ۱۰ نوامبر داد. اما تعداد اندکی گارگر در آن اعتصاب شرکت کردند. حکومت نظامی کاری کرده بود که جنبش تبدیل به یک سازمان دسیسه‌چین زیرزمینی شود و با این کار مشروعیت آن را در چشم کارگران خدشه‌دار کرده بود. برای ادامه مبارزه باید طرح نویی افکنده می‌شد.^{۱۴} یاتسک کورون در مقاله‌ای که در ۱۹۸۲ در زندان نوشت، و به طور غیرقانونی به خارج از زندان فرستاد، به اعضای باقی‌مانده جنبش پیشنهاد کرد که نهادی با یک مرکزیت قوی ایجاد کرده و هدف را سازمان دادن یک مقاومت ملی که شامل اعتصاب و "حمله^{۱۵} همزمان به مرکزهای اطلاعاتی و سازمانی رژیم" باشد قرار دهند. کورون معتقد بود که مخالفان باید آمادگی خود را برای رسیدن به توافقی با

دولت اعلام کنند و برای جلوگیری از اشغال نظامی کشور با صدای بلند بگویند که نسبت به اتحاد شوروی تنها حسن نیت و نظر دارند.^{۷۴}

ولی بویاک و یکی دیگر از همزمانش، ویکتور کولرسکی، با این نظر موافق نبودند. آن‌ها در نشریه‌های زیرزمینی دلیل آوردند که مقابله آشکار با رژیم تنها موجب سرکوب بیشتر یا حتا مداخله نظامی شوروی می‌شود. دولت می‌تواند در یک شبکه متمرکز رخنه کرده و آن را از بین ببرد. به جای سازماندهی یک حرکت فوری و قطعی، جنبش باید به "نبردهای موضعی" و جسته گریخته علیه رژیم پردازد و به مبارزهای طولانی و دشوار بیندیشد. "همه مخالفان باید برای ایجاد یک شبکه مقاومت علیه انحصارطلبی رژیم در تمامی عرصه‌های زندگی متحد شوند". در کارخانه‌ها فعالان باید تمرکز خود را بر دفاع از منافع کارگران و در صورت لزوم اعتصاب بگذارند. کلیسا باید کمیته‌هایی برای کمک به افرادی که به دلایل سیاسی از کار اخراج شده‌اند تشکیل دهد. به طور خلاصه جنبش باید دوباره شیوه‌های مبارزاتی پیشاهشتادی خود را به کار بگیرد.^{۷۵}

کولرسکی این استراتژی را اینگونه خلاصه کرد: هدف نباید قبضه تهاجمی قدرت باشد. ما باید بنا را بر فروپاشی تدریجی رژیم بگذاریم. یک جنبش غیرمتمرکز به رژیم امکان مهار مغازه‌ها را می‌دهد، نه بازار را. اجازه می‌دهد که رژیم رسانه‌های گروهی را مهار کند، نه جریان اطلاعات را. اجازه می‌دهد که سیستم، مرکزهای پست و تلفن را در اختیار بگیرد، نه شبکه‌های ارتباطات را. مدرسه‌ها را مهار کند، نه آموزش و پرورش را". وقتی که رژیم مهار خود بر جامعه را از دست داد چاره‌ای به جز پذیرش تدریجی "دمکراسی و اصلاحات" نخواهد داشت. به گفته بویاک "این استراتژی مسئولیت مبارزه را از دوش رهبران جنبش برداشته و بر دوش جامعه می‌گذارد".

ت.ک.ک ایده اعتصاب سرتاسری را به کل کنار نگذاشت ولی کلیت دیدگاه‌های بویاک و کولرسکی را پذیرفت. مردم نیز در چارچوب همان دیدگاه‌ها مبارزه تازه خود را سازمان می‌دادند. همانند کمیته دفاع از کارگران در دهه ۷۰، کمیته‌های مخفی کارخانه‌ها به جمع‌آوری کمک مالی برای یاری رساندن به همکاران اخراج شده خود پرداختند. در این راه کشیشان کاتولیک همراه و یاور آنان بودند. مردم ولخرجانه کمک می‌کردند! یکی از زندانیان نوشت: "خانواده من کمک مالی بسیاری دریافت می‌کند. مردم لهستان دارند زیباترین خصوصیت‌های رفتاری خود را آشکار می‌کنند". با این اقدام‌ها مردم روح همبستگی را زنده نگاه داشتند. همسر یکی از فعالان وقتی که فهمید همسرش بازداشت شده روند طلاق‌گیری از او را که در جریان بود متوقف کرد و گفت: "این دیگر یک مسئله شرافتی است"^{۷۶}.

نشریات مستقل و نویسندگان و ویرایش‌گران و چاپگران و توزیع‌کنندگان به شیوه‌های پیشین روزنامه‌نگاری روی آوردند. کمیته‌های زیرزمین به سرعت به چاپ و پخش آگهی‌ها، اعلامیه‌ها و روزنامه‌های خود پرداختند: کمیته ورشو چیزی بین ۱۵ تا ۴۰ هزار نسخه روزنامه در طول هفته چاپ و توزیع می‌کرد. در سال ۱۹۸۴ بویاک تخمین می‌زد که حدود یک میلیون لهستانی نشریه‌های زیرزمینی جنبش را می‌خوانند. چاپخانه زیرزمین نوا با ۲۰۰ کارگر و کارمند هنوز به کار خود ادامه می‌داد. دانشگاه سیار نیز دوباره کار خود را آغاز کرده بود.

بار دیگر حکومت لهستان با ناراضیانی مواجه بود که خود را برای مقاومت در برابر سرکوب سازمان داده بودند. با ایجاد شبکه خدماتی و اطلاعاتی خاص خود، جنبش بیشتر از آنکه به رژیم حمله کند، به آن بی‌اعتنایی می‌کرد. این همان استراتژی قدیمی جنبش بود. اما اینک مردم ترفند تازه‌ای را نیز به کار گرفته بودند: بایکوت. اتحادیه‌های جدیدی که رژیم پس از اعلام ممنوعیت همبستگی ایجاد کرده بود آماج حمله قرار گرفتند. ت.ک.ک. مردم را تشویق به ایجاد یک "جبهه رویگردانی" کرد

"جبهه رویگردانی" دانش‌واژه‌ای بود که رسانه‌ها برای نامیدن خوددرای کشورهای عربی از به رسمیت شناختن اسرائیل به کار می‌بردند؛ کارگران نمی‌بایست به ایحادیه‌های رسمی بپیوندند و آنان که می‌پیوستند باید از سوی همکاران خود طرد می‌شدند. بوگدان لیس می‌گفت: " فقط خائنانی که از خیانت خویش آگاه‌اند به اتحادیه‌های رسمی می‌پیوندند"^{۷۸}.

بایکوت همچنین رسانه‌های رسمی را نیز هدف گرفت. بیشتر هنرپیشه‌های معروف کشور از شرکت در برنامه‌ها و سریال‌های تلویزیونی خودداری کردند. تهیه‌کنندگان یک سریال تلویزیونی مجبور شدند که داستان را به کل عوض کنند تا برای ناپدید شدن پرسوناژهای اصلی فیلم توجیهی بیابند! نهادهایی که از بایکوت پشتیبانی نمی‌کردند خود بایکوت می‌شدند. بایکوت رسانه‌ها گاهی به شکل جالبی انجام می‌شد. مثلن در شهر اسوینیک مردم هنگام پخش اخبار تلویزیونی برای قدم زدن به خیابان‌ها می‌رفتند.

در میانه دهه هشتاد درگیری بین رژیم و مخالفان به نقطه خاصی رسیده بود. از دید حزب کمونیست سرکوب موفق شده بود؛ بازداشت هزاران نفر و تعلیق آزادی‌های مدنی همبستگی را فرو پاشانده و اعتصاب‌ها را متوقف کرده بود. حزب از دست یک اپوزیسیون قوی، متشکل و خطرناک خلاص شده بود. اما فعالان جنبش خود را با شرایط تازه تطبیق داده بودند و به ایده "جامعه زیرزمینی" که کولرسکی می‌گفت تحقق بخشیده بودند. رژیم دیگر با جنبشی گسترده روبرو نبود. شکل تازه مبارزه، مقاومت سرتاسری اما موضعی و کوچک در کشوری بود که سرانش در بین بیشتر مردم از مشروعیتی برخوردار نبودند. حزب کمونیست مدت‌ها بود که محبوبیت خود را در میان مردم از دست داده بود و سرکوبی دسامبر ۱۹۸۱ نشان این واقعیت بود. نیروهایی که از سرکوب جنبش به جا مانده بودند نمی‌توانستند روند فروپاشی رژیم را سرعت بخشند، اما می‌توانستند نمود و نماینده آینده‌ای دیگر برای لهستان باشند، آینده‌ای که فی‌الحال در ذهن و روح بسیاری از لهستانی‌ها واقعیت داشت. وقتی که عاقبت رژیم از پا در آمد این نیروها جای خالی آن را بر صحنه پر کردند و سیستمی دیگر بنیان نهادند.

حکومت نظامی در واقع پایان برتری و تفوق سیاسی کمونیست‌ها در لهستان بود. یاروزلکسی تلاش نکرد که لهستان را به وضع سابق برگرداند. او نیروی خود را بر دستگیری تک تک رهبران اپوزیسیون زیرزمینی متمرکز کرد؛ وروتسلاو فراشینوک در اکتبر ۱۹۸۲ دستگیر شد، لیس در ژوئن ۱۹۸۴، بوروشوویچ و بویاک در ۱۹۸۶. یاروزلکسی در عین حال برای کسب محبوبیت تلاش کرد که بسیاری از طرح‌های همبستگی را، هرچند به گونه‌ای رقیق، در کشور پیاده کند و گفت که "وضعیت جنگی" برای نجات دست‌آوردهای توافق‌نامه اوت ۱۹۸۰ به کشور تحمیل شده است. به کارگران وعده داده شد که اتحادیه‌های جدید به آنان حق اعتصاب خواهد داد. رسانه‌های رسمی به انعکاس دیدگاه‌های متفاوت و حتا مخالف در کشور پرداختند تا شاید روشنفکران از یاروزلکسی پشتیبانی کنند- همانطور که پیش از آن در دهه ۵۰ از گومولکا پشتیبانی کرده بودند. با موافقت با دیدار دوباره پاپ از لهستان در ۱۹۸۳، ساختن کلیساهای تازه و پخش رادیو تلویزیونی مراسم عید پاک، حزب کمونیست سعی در راضی نگاه داشتن کلیسا نیز می‌کرد.

سخاوتمندی سیاسی یاروزلکسی حتا شامل حال مخالفانش نیز شد؛ در ۱۹۸۲ والسا از زندان آزاد شد. دو سال بعد، دولت اعلام کرد که رهبرانی که خود را به نیروهای انتظامی معرفی کنند بخشوده خواهند شد (شمار اندکی خود را معرفی کردند). سپس در سال ۱۹۸۶ همه آن‌هایی که به وسیله حکومت نظامی بازداشت شده بودند عفو شدند. بیشتر این اقدام‌ها برای جلب نظر مساعد دولت‌های خارجی صورت گرفت- دولت‌هایی که پس از اعلام حکومت نظامی در ۱۹۸۱ لهستان را تحریم اقتصادی کرده بودند. پس از ۱۹۸۶ دلیل اصلی یاروزلکسی برای انجام چنین کارهایی وضعیت نابسامان اقتصادی در کشور بود. اقتصاد لهستان بیمار بود و

یاروزلسکی به دنبال مسکن می‌گشت. کمبود کالاهای مصرفی و صف‌های طولانی جلو فروشگاه‌ها دوباره آغاز شده بود و انتظار یک دوره دشوار و پرریاضت دیگر می‌رفت. اما این بار دولت افزایش قیمت‌ها را بخشی از اصلاحات اقتصادی خود اعلام کرد که از جمله شامل آزادی‌های بیشتری برای تاسیس بنگاه‌های خصوصی می‌شد. دولت هنوز ناراضیان پرحرف و رک‌گو را دادگاهی می‌کرد. با این وجود به تدریج به توافقی با اپوزوسیون رسید. طبق این توافق، دولت در کشور فضای باز بیشتری ایجاد می‌کرد و در مورد سیاست‌هایش با اپوزوسیون مشورت می‌نمود. در عوض اپوزوسیون به پشتیبانی از سیاست‌های تازه دولت می‌پرداخت. همانطور که یکی از کادرهای حزب در آن سال‌ها گفت: "دولت اینک اپوزوسیون را نیرویی ماندگار در صحنه سیاست لهستان قلمداد می‌کرد."^{۱۱۷۹}

پیروزی

در سال ۱۹۸۶، زمانی که میخائیل گورباچف رهبر شوروی شد، هنوز نمی‌شد دانست که او اصلاحات سیاسی و اقتصادی جسورانه خود (پرستوریکا و گلوسنوست) را به اروپای شرقی نیز تعمیم خواهد داد. این احتمال وجود داشت که نسل جوان کارگران لهستانی که در اعتصاب‌های اوت ۱۹۸۰ شرکت نداشت و در تماس یا پیوند با جنبش زیرزمینی نیز نبود، بتواند به نیرویی علیه رژیم تبدیل شود.

بازیگران سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۸۱ هنوز بر صحنه سیاسی کشور بودند اما نقش‌های تازه‌ای ایفا می‌کردند. یاروزلسکی خود را گورباچف لهستان می‌دانست و از یک جهت هم حق داشت: او به کاهش مهار سیاسی-اقتصادی حزب کمونیست در لهستان کمک کرده بود. تا آنجا که به همبستگی مربوط می‌شد، در پایان دهه ۸۰ این جنبش دیگر جنبشی مردمی با توان سازمان‌دادن میلیون‌ها لهستانی نبود. "همبستگی" اکنون به معنی رهبران و مشاوران اتحادیه آزادی بود که در جبهه‌ای کوچک اما به لحاظ سیاسی هنوز با اعتبار گرد هم آمده بودند. ولی در این قالب کوچک و نه چندان قدرتمند نیز همبستگی نقشی اساسی در گذار سیاسی لهستان از کشوری تک‌حزبی به یک دموکراسی چندحزبی ایفا کرد.

در آوریل ۱۹۸۸ پس از افزایش دوباره قیمت‌ها موج جدیدی از اعتصاب لهستان را فرا گرفت. این بار اما اعتصاب‌ها را همبستگی سازمان نداده بود. در جریان آن اعتصاب‌ها والسا گفت: "من طرفدار اعتصاب نیستم. اما بر ضد آن هم نیستم." و سپس اعلام آمادگی کرد که به یافتن راه‌حلی برای پایان دادن به اعتصاب نه‌روزه کارگران در گدانسک کمک کند. کارگران جوانی که اعتصاب را آغاز کرده بودند با حقارت به "سناتور"های جنبش مانند والسا می‌نگریستند: کسانی که در چشم آنان بیشتر خود را در قبال دولت مسئول می‌دانستند تا در قبال کارگران. چهار ماه بعد دور تازه‌ای از اعتصاب در کشور آغاز شد و یاروزلسکی به این نتیجه رسید که نیاز به کمک دارد.^{۸۰}

در ۲۶ اوت، ژنرال به پولیت‌بورو گفت که خواستار مذاکره بی‌قید و شرط با اپوزوسیون است. محافظه‌کاران حزبی در مقابل این خواسته مقاومت کردند. اما پنج روز بعد وزیر دفاع به والسا گفت که اگر جنبش کمک کند اعتصاب‌ها پایان گیرند، دولت همبستگی را قانونی اعلام خواهد کرد. والسا موافقت کرد. چند هفته بعد او را به مناظره‌ای تلویزیونی با رییس اتحادیه‌های رسمی دعوت کردند و در آن مناظره والسا با خوشرویی و نرمی رقیب خود را از میدان به در کرد. خوشرویی و نرمی والسا در آن مناظره به یاروزلسکی کمک کرد تا جلو محافظه‌کاران حزبی بایستد: چگونه مردی به این خوشخویی می‌توانست متعصب و پلید باشد؟!

در یک گردهم‌آیی حزبی، وقتی که عده‌ای به انتقاد از رویکرد سازشکارانه یاروزلسکی پرداختند وی تهدید به استعفا کرد و مکان گردهم‌آیی را ترک نمود. محافظه‌کاران پا پس کشیدند و در ۶ فوریه ۱۹۸۰ نمایندگان حزب و همبستگی در کاخ امپستنی‌کوسکی ملاقات کردند تا راه‌حلی برای برون رفت از بحران کشور بیابند. در آن مذاکرات بیست و نه نماینده از طرف حزب و بیست و شش نماینده از سوی همبستگی شرکت کرده بودند. نمایندگانی از کلیسا نیز به عنوان شاهد حضور داشتند. یکی از نمایندگان حزب بعدها در مورد آن روز گفت: "در میان نمایندگان همبستگی آن‌هایی که ما گمان می‌کردیم مصالحه‌ناپذیرترین‌ها باشند منطقی‌ترین‌ها و انعطاف‌پذیرترین‌ها بودند". یاروزلسکی بعدها کتاب‌های میچنیک را خواند و به این نتیجه رسید که وی فردی است "با پرنسیب که به باورهای خود پایبند است"^{۸۱}.

اکنون والس، میچنیک، بویاک، لیس، کورون و سایر پیشگامان جنبش همبستگی خود را در صف اول تصمیم‌گیری در مورد آینده لهستان یافته بودند. در ۶ آوریل همبستگی به مهمترین هدف‌های خود رسید: اتحادیه‌های آزاد کارگری، آزادی‌های بیشتر بیان و تجمع، قاضیان مستقل و انتخابات آزاد. در تاریخ ۲۴ اوت ۱۹۸۹ همبستگی در انتخاباتی آزاد کمونیست‌ها را به سختی شکست داد. در ۲۴ اوت همان سال ائتلافی پارلمانی به رهبری همبستگی به حکومت کمونیست‌ها پایان داد و تادئوش مازیووتسکی را بر کرسی نخست‌وزیری کشور نشانده.

در دهمین سالگرد توافق حزب کمونیست و جنبش همبستگی در سال ۱۹۹۹، هزاران لهستانی در مقابل کاخ نامیستنی‌کوسکی گرد آمدند تا اتاقتی را که در آن نمایندگان حزب و همبستگی ملاقات کرده بودند، ببینند. در آن اتاق یک کارگر سابق راه‌آهن گفت: "اینجا همان جایی است که آزادی ما آغاز شد". او اشتباه می‌کرد. آزادی او از هزاران کارخانه‌ای آغاز شده بود که در سال ۱۹۷۰ اعتصاب کرده بودند. آزادی او از مکان‌های جمع‌آوری کمک مالی برای یاری‌رسانی به خانواده‌های کارگران زندانی در ۱۹۷۶ آغاز شده بود. آزادی او با کارگرانی آغاز شده بود که در سال ۱۹۸۰ دست از کار کشیده بودند. آزادی او از روزنامه‌های زیرزمینی دهه ۸۰ آغاز شده بود.

مذاکرات زمانی نتیجه‌بخش می‌شود که توازن قدرت بین مذاکره‌کنندگان به هم خورده باشد. وقتی که یاروزلسکی در ۱۹۸۹ کلید ادره^{۸۲} کشور را به دست جنبش همبستگی داد، این توازن فی‌الحال به نفع همبستگی به هم خورده بود^{۸۲}.

* * *

پایان بخشیدن به دیکتاتوری کمونیست‌ها تنها دست‌آورد جنبش بی‌خشونت همبستگی در لهستان نبود. در سال ۱۹۸۹ همه^{۸۳} حکومت‌های کمونیستی در اروپای شرقی سرنگون شدند. این واقعه حتا در کشورهایی رخ داد که اعتراض مردمی خودانگیخته و بی‌نظم بود. حزب کمونیست لهستان به احتمال بدون اتحادیه^{۸۴} دفاع از کارگران و اعتصاب‌های اوت و جنبش همبستگی و کورون و والتینوویچ و والس و بویاک نیز فرو می‌پاشید. آنچه به این نام‌ها عظمت می‌بخشد فقط این نیست که آن‌ها پایان استبداد در لهستان را رقم زدند بلکه این است که در زمانی شعار خودگردانی و استقلال سر دادند که کسی تصور سرنگون شدن کمونیست‌ها را نمی‌کرد.

اولین گام در این راه در دهه ۷۰ و زمانی برداشته شد که روشنفکران لهستانی به کمک کارگران شتافتند، روزنامه و کتاب منتشر کردند و به تدریس غیررسمی پرداختند. آنچه اینان موفق به انجامش نشدند مجبور کردن رژیم به کاهش مهار خود بر قدرت

و ایجاد فضای باز سیاسی بود. برای این کار به یک اقدام بی‌خشونت گسترده و سراسری نیاز بود: اعتصاب‌های اوت ۱۹۸۰. با درس‌هایی که از قیام ۱۹۷۰ و تجربه‌های مبارزاتی اتحادیه دفاع از کارگران آموخته بودند، کارگران ساحل دریای بالتیک خود را به بهترین وجهی در ظرف تنها چند هفته سازمان دادند، مردم را به هیجان آوردند، و کمونیست‌های درون کارخانه و پای میز مذاکره را "خلع سلاح" کردند.

در آن زمان همبستگی به همه لهستانی‌ها امید دگرگونی می‌داد. جنبش اکنون نه تنها دولت را مجبور به پذیرش حضور خود در جامعه کرده بود و در هر فرصتی آن را با تهدید به اعتصاب به عقب‌نشینی وامی‌داشت بلکه فضایی برای ایجاد نهادهای مستقل در کشور نیز به وجود آورده بود. اتحادیه دفاع از کارگران یک مبارزه چریکی بی‌خشونت را برای دستیابی به خواسته‌هایش سازمان داد و پیش برد. همبستگی ولی جنبشی گسترده و مردمی به راه انداختن و آزادی‌های فراوانی را برای لهستان به ارمغان آورد. برای مدت کوتاهی لهستان کمونیست، جامعه‌ای آزاد و برخوردار از حقوق فردی و مدنی بود. پس از آغاز سرکوبی، یک نهضت زیرزمینی کوچک به مقابله با انحصارطلبی سیاسی رژیم ادامه داد. حتا در اوج قدرت حکومت نظامی تلاش برای سازماندهی نهادهای مستقل پایان نیافت. در پایان دهه ۸۰، یاروزلسکی که دیگر به تنهایی نمی‌توانست راهی برای نجات کشتی در حال غرق اقتصاد بیاباد دست یاری به سوی تنها نیروی قدرتمند غیردولتی یعنی همبستگی دراز کرد و باین کار آغاز پایان خود را رقم زد. پس از جنبش بی‌خشونت مهاتما گاندی علیه استعمار انگلیس در هند، جنبش همبستگی بزرگترین جنبش مردمی علیه حکومت استبدادی در یک کشور به شمار می‌رفت. انگلیس‌ها برای یک قرن و نیم هند را با کمک گرفتن از هم‌دستان هندی خود استعمار کرده بودند. به همین ترتیب کمونیست‌ها نیز سی سال لهستان را از طریق تطمیع و ایزوله کردن ناراضیان در مهار خود نگاه داشته بودند. این روند زمانی در هم شکست که ناراضیان راه دیگری برای مقابله با سرکوب یافتند: بی‌اعتنایی به دولت و رفتن به سوی ملت. زبی‌گنی یو بویاک کتاب واتسلاو هاول، ناراضی چکسلواکیایی، به نام "توان ناتوانان" را الهام‌بخش نوشته‌های خود می‌داند. هاول نیاز رژیم‌های کمونیست به همکاری مردم را نشان ضعف آنان می‌دانست چرا که این همکاری باید در حیطه‌ای پردروغ به وقوع می‌پیوست. از دید هاول "زندگی در راستی و با درستی" موجب ایجاد فضایی می‌شد که کمونیست‌ها قادر به مهار آن نبودند و این فضا جایی برای شکل‌گیری یک "قدرت سیاسی منحصر به فرد، پر قدرت و خطرناک" بود.

آنانی که در حیطه دروغ زندگی می‌کردند هر آن ممکن بود که با ضربه‌ای از خواب بیدار شوند. حقیقت می‌توانست به سادگی چهره خود را از طریق "یک جنبش اجتماعی یا آشوب ناگهانی یا درگیری درون حزبی"^{۸۳} نشان دهد. هشتاد سال پیش در آفریقای جنوبی، گاندی گفته بود که "نیروی حقیقت" (یا سستی یا گراها به زبان هندی) در فعالان یک جنبش به تدریج قدرت را از سرکوبگران می‌گیرد. در لهستان چنین اتفاقی افتاد: لخ والسای فضایی بینایی و آزاد در کارخانه خود ایجاد کرد و دولت حاضر به مذاکره با او شد. بویاک مخفی شد و هشت سال بعد، یاروزلسکی او و والسا و دیگر رهبران جنبش را دعوت کرد تا در ساختن آینده لهستان او را یاری کنند. نمایندگان همبستگی که در مذاکرات سال ۱۹۸۹ شرکت داشتند به این دلیل به کاخ نامیستنیکووسکی دعوت شدند که از همکاری با رژیم سر باز زده بودند. آنان به خود دروغ نگفته بودند و در زندگی و کار خود محیطی برای ظهور حقیقت به وجود آورده بودند. مهمتر از همه اینکه اینان برای رسیدن به اهدافشان از به کارگیری خشونت خودداری کرده بودند.

هاول می‌گفت: "یک ناراضی واقعی با هر گونه دگرگونی که حاصل خشونت باشد مشکل جدی دارد". ولی اگر رژیم به خشونت متوسل می‌شد چه؟ در جریان اعتصاب اوت در گدانسک یک کارگر اعتصابی در دفتر خاطرات خود نوشت: "ما آماده

بودیم که صلیب بر دوش و بی سلاح در مقابل تانک‌های ارتشی بایستیم^{۱۸۴}.

در سده بیستم نهضت‌های آزادیبخش چریکی با سمبل معروف خود، چه گوارا، از خشونت برای رسیدن به آزادی استفاده کردند. اما هیچ یک از این جنبش‌ها آزادی برای کسی به ارمغان نیاوردند. در جریان مبارزه همبستگی تنها عکسی که به وسیله مردم در اعتراض‌ها و نشست‌ها حمل شد عکس پاپ بود- و فتنه‌انگیزترین حرف پاپ این بود که "سازشکار" نباشید. تنها نشان و مدال افتخاری که همبستگی به رهبران و قهرمانانش می‌داد یا بر سر در کارخانه‌ها نصب می‌کرد، دسته‌های گل بود- نه داس و چکش، مشت گره شده یا عکس اسلحه: دسته گل!

خوار شمردن دیکتاتورها آسان است. ولی خوار شمردن مهمترین سلاح آنان یعنی خشونت چندان آسان نیست، به ویژه وقتی که آماج این خشونت خود شما باشید. استفاده نکردن از خشونت اما نتیجه‌بخش‌ترین و موثرترین شیوه مبارزاتی است. کارگران لهستانی از به آتش کشیدن مرکزهای حزب کمونیست در ۱۹۷۰ و ۱۹۷۶ سودی نبرده بودند. اگر همبستگی، همانگونه که برژنف می‌خواست، انبار اسلحه داشت یا بویاک پس از سرکوب ۱۹۸۱ دسته‌های ترور تشکیل داده بود و رهبران سیاسی کشور را به قتل رسانده بود، آیا یاروژلسکی می‌توانست محافظه‌کاران در حزب را که معتقد بودند رهبران همبستگی مشت‌های جانی سیاسی هستند کنار بزند؟ گاندی به هموطنانش می‌گفت: "آنچه را می‌دروید که می‌کارید،".

شاید در نگاه اول نمی‌شد اهمیت خودداری از به کارگیری خشونت در جریان اعتصاب ۱۹۸۰ را تشخیص داد- اما دست کم می‌شد عواقب استفاده از خشونت را به سادگی حدس زد. کارگران کارخانه کشتی‌سازی لنین می‌دانستند که مردم لهستان و در واقع جهان حرکات آنان را زیر نظر دارند. اگر وقتی که رییس کارخانه از پذیرش تمام و کمال خواسته‌های آنان خودداری کرده بود او را کتک زده و در خیابان انداخته بودند، آیا رژیم حاضر به مذاکره با کارگران می‌شد؟ آیا اگر پس از یورش پلیس به نمایندگان دهقانان در بیدگوژ، فعالان مردم را تحریک به حمله به پلیس کرده بودند، این احتمال وجود نداشت که بلافاصله در کشور حکومت نظامی اعلام شود و رهبران اونیفورم‌پوش کشور در چشمان مردم مشروعیت یابند؟

آنانی که با خشونت می‌آغازند معمولن با ننگ تمام می‌کنند. اگر همبستگی، به جای استفاده از شیوه‌های بی‌خشونت مبارزه به گلوله و خون توسل جسته بود، آیا هرگز نزد مردم چنین ارزشی می‌یافت و آیا رژیمی که با آن می‌جنگید چنین در چشم مردم خوار و بی‌ارزش میشد؟ لح والسا در سال ۱۹۸۳ جایزه صلح نوبل را برد که در واقع نماد پشتیبانی جهان از جنبش همبستگی بود. نمایندگان که در سال ۱۹۸۹ پشت میز بزرگ چوبی کاخ نایستنیکووسکی نشستند تا در مورد آینده لهستان مذاکره کنند به مسئولیت تاریخی خود آگاه بودند. در آن مقطع این رهبران جنبش همبستگی و مردم بودند که رو به سوی آینده داشتند نه رهبران رژیم. در ظرف ۲۰ سال مبارزه، جنبش ابتدا قدرت گرفته و بعد ضعیف شده بود و حالا دوباره داشت قدرت می‌گرفت. آنچه رژیم را به زانو درآورد خشونت نبود بلکه اعتراضی گسترده و مدنی مردم بود. این اعتراض در هر کلیسایی که مخالفان در آن یکدیگر را ملاقات می‌کردند، هر کارخانه‌ای که در آن کارگران اعتصاب کرده بودند و هر خانه‌ای که عضوی از اعضای جنبش را پناه داده بود، نمود داشت و خود را نشان می‌داد.

برای کاشتن گل آزادی در خاک لهستان کمونیستی، جنبش همبستگی، رژیمی را به چالش خوانده بود که به خانواده‌های مرگبارترین استبدادهای مدرن تعلق داشت. از نابودی کولاک‌ها در شوروی به وسیله استالین تا قتل عام‌های پول پوت در کامبوج، میلیون‌ها نفر به نام کمونیسم و یا در راه ایده‌آل‌های اولیه آن قربانی شده بودند. کمونیست‌های لهستانی به درنده‌خویی استالین و پول پوت نبودند، اما زندان‌هایشان چندان جای مناسب و مطبوعی برای ناراضیان نبود.

برای مقابله با استبداد رژیم، همبستگی هدف‌های مشخص و دقیقی تعیین کرد، پشتیبانی مردمی گسترده‌ای به دست آورد، کلیسای کاتولیک را همراه و حامی خود کرد و از خارج از کشور کمک‌های مالی جمع‌آوری نمود. همبستگی این موفقیت‌ها را با اجتناب از به‌کارگیری خشونت - یعنی همان کاری که حریف را در سرکوب خشن‌تر می‌کرد- و استفاده بی‌سابقه و موثر از اعتصاب و سازماندهی نهادهای مستقل، به دست آورد. تنها ضعف جنبش در طول مبارزه، عدم آمادگی‌اش برای مقابله با حکومت نظامی بود.

برژنف از آنچه که به واقع در لهستان می‌گذشت و مبارزه پرشور مردم برای استقلال بی‌اطلاع بود. با این وجود چیزی را درست دریافته بود: او می‌دانست که "تفنگ" همبستگی قلب امپراطوری او را نشانه رفته است.

جنبش همبستگی رهبری حزب را نپذیرفت و حکم‌ها و بخش‌نامه‌های دولتی را نادیده گرفت. از دید جنبش، هدف، می‌بایست جلب رضایت و تامین رفاه شهروندان لهستانی بود، نه جلب رضایت دولت و مقام‌هایش. جنبش این جسارت را داشت که برای تحقق بخشیدن به هدف‌های خود دولت را به هرج و مرج اقتصادی، بن‌بست سیاسی و رسوایی بین‌المللی تهدید کند. جنبش همبستگی کمونیسم را، بی‌آنکه حتا به یک کمونیست آسیبی برساند، از تخت به زیر کشید. اگر برعکس این عمل کرده بود به احتمال هرگز به قدرت نمی‌رسید.

پانوشتها

۱. رمان لا‌با، ریشه‌های همبستگی: جامعه‌شناسی سیاسی مبارزه طبقه کارگر لهستان برای دموکراسی (پرینستون، ن.ج. پرینستون یونیورسیتی پرس، ۱۹۹۱. ص ۱۵۸)
۲. شرح اعتصاب‌های دسامبر ۱۹۷۰ برگرفته از کتاب لا‌با به نام ریشه‌های همبستگی. ص ۸۲-۱۵
۳. بات ایو پوتل، نوید همبستگی، مبارزه طبقه کارگر لهستان در ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۲، (نیویورک، پریگر، ۱۹۸۱. ص ۱۶ و ۱۷)
۴. لوبا فاجفر، دسامبر ۱۹۷۰، پیش‌درآمدی بر جنبش همبستگی، در کتاب انقلاب مستمر لهستان: مردم علیه نخبگان، از ۱۹۵۶ تاکنون. ویرایش جین کری و لوبا فاجفر (واشنگتن، واشنگتن یونیورسیتی پرس، ۱۹۹۶. ص ۷۵-۷۶)
۵. آدام زاگایوسکی، همبستگی و خلوت (نیویورک، اکو پرس. ص ۲۶)
۶. پیتر راینا، ناراضی‌های سیاسی در لهستان ۱۹۵۴-۱۹۷۷ (لندن، پوئترز اند پینترز پرس، ۱۹۷۸. ص ۱۷۹)
۷. آدام میچنیک، نامه‌های زندان و رساله‌ها (برکلی یونیورسیتی کالیفرنیا پرس، ۱۹۸۵. ص ۱۳۵، ۱۳۸: دیوید اوست، همبستگی و سیاست ضد سیاسی: اپوزوسیون و اصلاحات در لهستان از ۱۹۶۸ تاکنون (فیلاڈلفیا، تمپل یونیورسیتی پرس، ۱۹۹۰. ص ۶۰-۵۸)
۸. "اعمال بزدلانه" برگرفته از کتاب دیوار فروریخت: فروپاشی کمونیسم در اروپای شرقی (نیویورک، آکسفورد یونیورسیتی پرس، ۱۹۹۳. ص ۲۲). "فقط به پلیس خدمت کنید" برگرفته از میچنیک در کتاب نامه‌ها. ص ۱۴۲ و ۱۴۳. "با استفاده از زور" برگرفته از استوکس در کتاب دیوار فرو ریخت.
۹. "انحصارطلبی را به چالش بخوانید"، برگرفته از اوست در همبستگی ص ۶۹: نقل قول از میچنیک در کتاب نامه‌ها، ص ۱۴۸.
۱۰. برگرفته از استوکس در دیوار فرو ریخت ص ۲۲، یان کوییک در قدرت نمادها علیه نمادهای قدرت: ظهور همبستگی و سقوط سوسیالیسم در لهستان (یونیورسیتی پارک، پی ای، پن استیت یونیورسیتی پرس، ۱۹۹۴. ص ۲۵۶)
۱۱. جامعه سازمان یافته. برگرفته از رابرت زوزوسکی در ناراضی‌های سیاسی و اپوزوسیون در لهستان: کمیته دفاع از کارگران (وست پورت، سی تی: پرگر ۱۹۹۲، ص ۶۷ و ۶۸). و "هیچ چیزی سازنده نیست"، میچنیک، نامه‌ها، ص ۱۴۴.
۱۲. میچنیک، نامه‌ها. ص ۱۴۵. برگرفته از زوزوسکی، مخالفت سیاسی، ص ۱۲۹-۱۳۲.
۱۳. لورنس گودوین، شکستن سد، ظهور همبستگی در لهستان (نیویورک، آکسفورد یونیورسیتی پرس، ۱۹۹۱، ص ۱۹۴. و میچنیک، نامه‌ها، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.
۱۴. یان جوزف لیپسکی، تاریخچه کمیته دفاع از کارگران در لهستان، ۱۹۶۷-۱۹۸۱ (بارکلی، یونیورسیتی آو کالیفرنیا پرس، ۱۹۸۵. ص ۴۶-۵۱، ۶۴، ۶۶ و ۴۶۸).
۱۵. رینا، اپوزوسیون سیاسی، ص ۳۴۴.
۱۶. برگرفته از کاژیمیر برنڈیز در دفتر خاطرات ورشو، ۱۹۷۸-۱۹۸۱ (نیویورک، رندوم هاوس، ۱۹۸۳، ص ۵۶) و برگرفته از لیپسکی، تاریخچه کمیته دفاع از کارگران در لهستان، ص ۲۶۶-۲۶۸.
۱۷. برنڈیز، دفتر خاطرات ورشو، ص ۵۸ و ۵۹.
۱۸. کوییک، قدرت نمادها، ص ۱۰۴.
۱۹. رادک سیکورسکی، رسیدن به پایان خط، بازگشت به لهستان آزاد (نیویورک، سایمون اند شوستر، ۱۹۹۷، ص ۶۲).
۲۰. کوییک، قدرت نمادها، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.
۲۱. همان، ص ۱۲۱-۱۲۳.
۲۲. برنڈیز، دفتر خاطرات ورشو، ص ۶۷.
۲۳. برگرفته از تی موتی گارتون اش در انقلاب لهستان: همبستگی (نیویورک، چارلز اسکریبنرز سان، ۱۹۸۴، ص ۲۸ و ۲۹) و کوییک در قدرت نمادها، ص ۱۳۹ و ۱۴۲-۱۴۴ و استوکس در دیوارها فروریختند، ص ۳۴.
۲۴. برگرفته از کوییک در قدرت نمادها، ص ۱۳۸: "ما می‌توانیم این کار را بکنیم" برگرفته از لارنس وچلر در شور لهستان: از همبستگی تا وضعیت جنگی (نیویورک، پانتون، ۱۹۸۴، ص ۱۵).
۲۵. نقل قول‌های مربوط به جمعیت برگرفته از برنڈیز در دفتر خاطرات ورشو، ص ۷۹-۸۱: نقل قول ژاکلین هایدن از والتینوویچ در دو دنیای متفاوت:

- همبستگی و لهستان جدید (دوبلین، آیریش کادمیک پرس، ۱۹۹۴، ص ۳۸).
۲۶. میچنیک، نامه‌ها، ص ۱۶۰.
۲۷. برندیز، دفتر خاطرات ورشو، ص ۳۲ و ۱۵۶.
۲۸. گوودوین، شکستن سد، ص ۱۴۱.
۲۹. شرح اعتصاب در کارخانه کشتی سازی لنین در ۱۹۸۰ در این پاراگراف و پاراگراف بعدی از کتاب استان پرسکی به نام در کارخانه کشتی سازی لنین: لهستان و ظهور اتحادیه‌ی کارگری همبستگی (ونکوور، نیو استار بوکز، ۱۹۸۱) گرفته شده است.
۳۰. گفتگوی تام ویلدینگر با یژی بوروچاک که برای یک سریال مستند تلویزیونی به نام نیرویی قوی‌تر انجام شد (گدانسک، ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۸).
۳۱. پرسکی، در کارخانه کشتی سازی لنین، ص ۹ و ۱۰.
۳۲. گفتگوی تام ویلدینگر با بوگدان بوروچویچ که برای یک سریال مستند تلویزیونی به نام نیرویی قوی‌تر انجام شد (ورشو، ۲۲ سپتامبر ۱۹۹۸).
۳۳. پرسکی، در کارخانه کشتی سازی لنین، ص ۲۲.
۳۴. بوروچاک، گفتگو با ویلدینگر.
۳۵. پرسکی، در کارخانه کشتی سازی لنین، ص ۲۳.
۳۶. گفتگوی تام ویلدینگر با کلمنس گلی‌یخ و آنا والتینوویچ که برای یک سریال مستند تلویزیونی به نام نیرویی قوی‌تر انجام شد (گدانسک، ۲۶ و ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۸).
۳۷. گفتگوی تام ویلدینگر با آلینا پی‌ینکوسکا که برای یک سریال مستند تلویزیونی به نام نیرویی قوی‌تر انجام شد (گدانسک، ۲۸ سپتامبر ۱۹۹۸).
۳۸. گفتگوی تام ویلدینگر با بوروچویچ.
۳۹. گفتگوی تام ویلدینگر با گنی‌یخ.
۴۰. گفتگوی تام ویلدینگر با بوروچویچ.
۴۱. گوودوین، شکستن سد، ص ۱۶۵ و پرسکی، در کارخانه کشتی سازی لنین، ص ۷۶-۷۷.
۴۲. گفتگوی ویلدینگر با گلی‌یخ، پرسکی: در کاخانه کشتی سازی لنین، ص ۷۷ و ۷۸. گفتگوی ویلدینگر با پیوکوسکا.
۴۳. گفتگوی تام ویلدینگر با بوروچویچ.
۴۴. اش، انقلاب لهستان، ص ۴۴.
۴۵. کوپیک، قدرت نمادها، ص ۱۸۶ و ۱۸۷.
۴۶. گفتگوی تام ویلدینگر با بوروچویچ، گفتگوی تام ویلدینگر با پی‌ینکوسکا.
۴۷. گفتگوی تام ویلدینگر با بوروچاک، گفتگوی تام ویلدینگر با بوروچویچ، گفتگوی تام ویلدینگر با والتینوویچ.
۴۸. گولدوین، شکستن سد، ص ۹ تا ۲۱ و ۱۷۸-۱۷۹. برگرفته از تولد همبستگی: مذاکرات گدانسک، ۱۹۸۰، ترجمه و پیشگفتار از الف. کمپ ولخ (نیویورک، سنت مارتینز پرس، ۱۹۸۳، ص ۵۴).
۴۹. تولد همبستگی، ص ۸۱ و ۸۴.
۵۰. "نجنگیدن"، برگرفته از همان، ص ۷۰. پرسکی، در کاخانه کشتی سازی لنین، ص ۱۲۴-۱۲۵.
۵۱. پرسکی، در کاخانه کشتی سازی لنین، ص ۱۳۴-۱۳۵.
۵۲. اوست، همبستگی، ص ۷۷.
۵۳. نیل آشرسون، اوت لهستانی (هموندزورث، یو کی، پنگوئن، ۱۹۸۲، ص ۱۹).
۵۴. گرومیکو، برگرفته از تینا روزنبرگ در سرزمین نفرین شده، رودرویی با شیخ اروپا پس از کمونیسم (نیویورک، رندم هاوس، ۱۹۹۵، ص ۱۸۴). بقیه برگرفته از پیتر راینا در لهستان، ۱۹۸۱. به سوی نوسازی اجتماعی (لندن، جورج الن و آن‌وین، ۱۹۸۵، ص ۷-۹ و ۹).
۵۵. سیکورسکی، دایره کامل، ص ۸۱.
۵۶. آشرسون، اوت لهستانی، ص ۲۶۵. اش، انقلاب لهستان، ص ۱۵۸ و ۱۵۹، و گوودوین، شکستن سد، ص ۲۹۶.
۵۷. آشرسون، اوت لهستانی، ص ۲۶۵. نقل قول اش از والسا در انقلاب لهستان، ص ۱۶۴. برگرفته از راینا در لهستان، ۱۹۸۱، ص ۹۸-۱۰۱.

۵۸. میچنیک، نامه‌ها، ص ۱۴۶.
۵۹. لایا، ریشه‌ها، ص ۸۸-۸۹. نقل قول والسا به وسیله پوتل در وعده همبستگی، ص ۱۷. روزنبرگ در سرزمین نفرین شده، ص ۱۳۸-۱۳۹، ۱۴۶-۱۴۷، و ۲۰۲.
۶۰. روزنبرگ در سرزمین نفرین شده، ص ۱۶۶، ۱۸۵، ۱۸۹-۱۹۴.
۶۱. اش در انقلاب لهستان، ص ۱۷۸-۱۸۲.
۶۲. روزنبرگ در سرزمین نفرین شده، ص ۱۸۹، ۱۹۲-۱۹۳، ۱۹۹-۲۰۱.
۶۳. اش در انقلاب لهستان، ص ۱۷۸-۱۸۹، ۱۹۳-۱۹۶، ۲۰۳. و اوست در همبستگی، ص ۱۲۶-۱۲۷.
۶۴. اش در انقلاب لهستان، ص ۲۵۲ و ۲۵۳.
۶۵. برگرفته از همان، ص ۲۲۳. راینا، لهستان، ۱۹۸۱، ص ۳۳۰، ۳۴۸-۳۵۰، ۳۵۲.
۶۶. ماچی لوپینسکی، مارسین موسکیت و ماریوش ویلک در جنبش زیرزمینی همبستگی (یونیورسیتی آو کالیفرنیا پرس، ۱۹۹۰، ص ۶-۴).
۶۷. روزنبرگ، سرزمین نفرین شده، ص ۲۰۵-۲۰۸.
۶۸. استوکس، دیوار فرو ریخت، ص ۴۴.
۶۹. لوپینسکی، جنبش زیرزمینی همبستگی، ص ۲۳-۲۴.
۷۰. روزنبرگ، سرزمین نفرین شده، ص ۱۸۴ و ۱۹۷.
۷۱. لوپینسکی، جنبش زیرزمینی همبستگی، ص ۴۰-۴۶ و ۷۴-۷۵.
۷۲. همان، ص ۶۲-۵۹ و ۸۴.
۷۳. همان، ص ۶۲-۶۰، ۹۳-۹۵، ۱۶۶-۱۶۷، ۱۷۱-۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰. لورنس وشر، شور لهستان، از جنبش همبستگی تا وضعیت جنگی، نیویورک، پنتتون، ۱۹۸۴، ص ۱۵۸-۱۶۱).
۷۴. مایکل اچ برنارد، بنیاد دمکراتیک کردن لهستان: کارگران، روشنفکران و سیاست‌های مخالفان، ۱۹۷۶-۱۹۸۴ (نیویورک، کلمبیا یونیورسیتی پرس، ۱۹۹۳، ص ۱۶۳-۱۶۴) و "حمله همزمان" و "حسن نیت نسبت به" برگرفته از کتاب لهستان تحت رهبری یاروزلسکی: منبعی جامع در مورد لهستان در هنگام حکومت نظامی و پس از آن نوشته لئوپولد لادبژ (نیویورک، چارلز اسکرایبیر سانز، ۱۹۸۴، ص ۱۵۳-۱۵۴).
۷۵. تحت رهبری یاروزلسکی، ص ۱۵۵-۱۵۷.
۷۶. کولرسکی، برگرفته از لهستان تحت رهبری یاروزلسکی، ص ۱۵۸-۱۵۹. نقل قول بویاک از کتاب لوپینسکی: جنبش زیرزمینی همبستگی. ص ۷۹.
۷۷. برگرفته از جنین ودل، لهستان خصوصی (نیویورک، فکتز آن فایل پابلیکیشنز، ۱۹۸۶، ص ۱۸۵-۱۸۶) و وشر در شور لهستان، ص ۱۴۹.
۷۸. لوپینسکی، جنبش زیرزمینی همبستگی. ص ۱۰۴.
۷۹. اوست، همبستگی، ص ۱۸۰ و ۱۸۱. استوکز، دیوار فرو ریخت، ص ۱۲۲.
۸۰. استوکز، دیوار فرو ریخت، ص ۱۲۱-۱۲۲.
۸۱. همان، ص ۱۲۴. برگرفته از روزنبرگ در سرزمین نفرین شده، ص ۲۳۳.
۸۲. پیتر فین، جدول تاریخ: بازدید لهستانی‌ها از مکانی که در سال ۱۹۸۹ کشورشان را دگرگون کرد. "واشنگتن پست"، ۱۲ فوریه ۱۹۹۹، ص ۲۷.
۸۳. واتسلاو هاو، توان ناتوانان، ویراستار: جان کین (آرمونک، نیویورک، شارپ، ۱۹۸۵، ص ۴۱-۴۲).
۸۴. همان، ص ۷۱. نقل قول بویاک از پیتر آکرمن و کریستوفر کروگلر، مبارزه استراتژیک بی‌خسونت: پویایی‌شناسی قدرت مردم در سه بیستم (وست‌پورت، پرینجر، ۱۹۹۴، ص ۳۰۶). "ما آماده‌ایم" برگرفته از کوییک در قدرت نمادها، ص ۱۸۹.

"وقایعی که شرح‌شان در این کتاب آمده از پیروزی حقیقت بر دروغ، عشق بر شر و زندگی بر مرگ می‌گویند. با به کارگیری درس‌های این کتاب، مبارزان جنبش‌های بی‌خشونت می‌توانند به استبداد و سرکوب پایان بخشیده و جهان سده بیست و یکم را جهانی آزادتر، امن‌تر و انسانی‌تر کنند."

جیمی کارتر، رئیس جمهور پیشین آمریکا

"پیتر آکرمن و جک دو وال در این کتاب خوش‌نوشت و تاثیرگذار دلایل قاطع و قانع‌کننده‌ای در مورد سودمندی و اهمیت مبارزه بی‌خشونت ارائه می‌دهند... آنان توضیح می‌دهند که چگونه تاریخ را مردان و زنانی ساخته‌اند که به اهدافی جز منفعت شخصی خود اندیشیده و در راه عملی کردن آن‌ها پیکار کرده‌اند... من خواندن این کتاب را به همه کسانی که گمان می‌کنند قدرت از لوله تفنگ بیرون می‌آید توصیه می‌کنم."

جان مک‌کین، سناتور آمریکایی

در این کتاب، پیتر آکرمن، که مرجعی در زمینه مبارزه بی‌خشونت به شمار می‌آید، و جک دو وال، نویسنده کهنه‌کار، به توضیح این نکته می‌پردازند که چگونه در یک سده گذشته جنبش‌های مردمی از مبارزه بی‌خشونت برای سرنگون کردن دیکتاتوری‌ها، شکست دادن کودتاها و استحکام بخشیدن به حقوق بشر استفاده کرده‌اند. این کتاب به شرح وقایع در برخی از دورترین و بحرانی‌ترین نقاط جهان می‌پردازد و به روشنی توضیح می‌دهد که چگونه شیوه‌ها و ابزار مبارزه بی‌خشونت (مانند عدم همکاری، اعتصاب، بایکوت و نافرمانی مدنی) رژیم‌های استبدادی و بی‌رحم را ناتوان از مهار اهرم‌های قدرت کرده و به زانو درمی‌آورد.

نیروی قوی‌تر نشان می‌دهد که چگونه مردم عادی برای پایان بخشیدن به استبداد دست به اعمالی خارق‌العاده زده‌اند (اعمالی همچون مقاومت دانمارکی‌ها در برابر نازیان، پیکار پیروزمندانه جنبش همبستگی علیه رژیم کمونیستی در لهستان، و مبارزه مدنی مردم شیلی برای سرنگون کردن رژیم دیکتاتوری و وابسته آن کشور). مبارزه بی‌خشونت همچنان در سرتاسر جهان، از بالکان گرفته تا برمه، ادامه دارد و هر روز دگرگونی‌های بیشتری در می‌آفریند.

نیروی قوی‌تر مملو از شرح زندگی شخصیت‌های برجسته‌ای مانند مهاتما گاندی، لئو تولستوی، و فعالان سیاه‌پوستی که موتور محرکه جنبش مدنی در آمریکای دهه پنجاه و شصت بودند و مادران ناراضیان ناپدیدشده در آرژانتین است (این کتاب اکنون همراه با مستندی تلویزیونی در مورد مبارزه بی‌خشونت در بازار موجود می‌باشد).

در دوره‌ای که بسیاری هنوز به خشونت به مثابه ابزار دگرگونی سیاسی و اجتماعی می‌اندیشند، این کتاب نیازی اساسی را پاسخ می‌گوید و به روشنی نشان می‌دهد که چگونه می‌توان بدون استفاده از خشونت به آزادی و عدالت رسید.

پیتر آکرمن تدوینگر و رایزن سریال مستند تلویزیونی نیروی قوی‌تر است. او دارای مدرک کارشناسی ارشد در رشته روابط بین‌المللی از مدرسه قانون و دیپلماسی فلچر در دانشگاه توفتز است. آکرمن اکنون مدیر هیئت سرپرستان این مدرسه است.

جک دووال، مدیر تولید سریال مستند تلویزیونی **نیروی قوی‌تر** است. او در زمینه تنظیم و بسط برنامه‌های تلویزیونی با شبکه‌هایی از قبیل پی بی اس و لرنینگ چنل همکاری کرده است. دووال پیش از این نایب رئیس شبکه تلویزیونی و تا و مدیر روابط بین‌شرکتی دانشگاه شیکاگو، سخنرانی‌نویس سیاسی و مامور ضداطلاعاتی بوده است.

طرح و تصویر روی جلد به وسیله کانسپت آرت. این کتاب در ایالات متحده آمریکا به چاپ رسیده است.